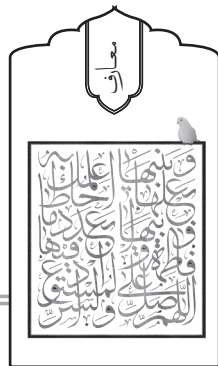


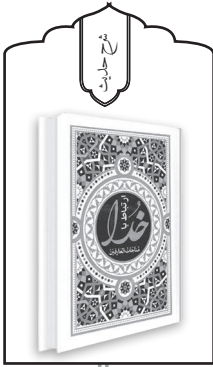


۸ مناسبت های ماه جمادی الثانی



- ۲۰ شیعه و دفاع از حریم آن در
خطبه های حضرت زهرا
- ۴۶ خطبه فدکیه تفسیری بر آیات قرآن کریم
- ۶۷ بررسی مسئله ملک فدک با رویکرد
فقهی - حقوقی
- ۸۲ نگاهی به شخصیت و حقوق زن
در اسلام و سایر ملل





۱۰۲ شرح حدیثی از حضرت امام جعفر صادق
شرح حدیث در بیان مرحوم
آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی



۱۰۸-۱۳۲ پرسش و پاسخ



۱۳۶ زندگینامه بانوی مجتهده
نصرت امین



کتمان سرّ

بی‌شک هر انسانی در طول زندگی خود مواجه با شرایط و اموری می‌شود که حال به جهت نقص و کاستی و حتی برخی مواقع به دلیل برجستگی‌های مثبت، دوست ندارد کسی از این وجه زندگانی‌اش مطلع شود.

تقریباً در میان همه انسان‌ها این وجه مشترک است که زوایایی از زندگی خود را دوست ندارد کسی بداند. الزاماً این نگاه منفی نیست و این زوایا کجی‌ها نیست. انسان نیکوکاری که دوست ندارد کسی، حتی نزدیک‌ترین‌ها به او از عمل نیک او مطلع شوند نیز سرّ و راز دارد.

از توصیه‌های اخلاقی در تربیت دینی کتمان سرّ است. پوشیده نگه داشتن راز، هم عقلانی است و هم اخلاقی.

امیرالمومنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: سرّ تو اسیر توست وقتی آن را افشا کردی، دیگر تو اسیر آن می‌شوی. (غررالحکم و درر الکلم - ۷۴۱۵)

در تربیت دینی توصیه کرده‌اند خطاهای خود را برای کسی نگو، فقط نزد حضرت حق معترف به کاستی‌هایت باش.

رازهای زندگی من و شما می‌تواند با نگاهی دقیق عبرت زندگی خود ما شود ولی اگر عمومی شود و افشا گردد می‌شود دردسر و خستگی و ضرر. بیایید خویشتن‌دار باشیم و امین. رازدار باشیم و جبران‌کننده.



ت
ت
ت



وقایع ماه جمادی الثانی

دوم جمادی الثانی

مرگ هارون الرشید

در دوم جمادی الثانی سال ۱۹۳ هـ. ق هارون الرشید، در روستای سناباد توس در ۴۴ سالگی به جهنم واصل شد. مدت خلافت او ۲۳ سال طول کشید که در این مدت اختناق و استبداد و خودکامگی وی سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفته بود و تعداد بسیاری از علویان در مدت حکومت وی به شهادت رسیدند.^(۱)

از بزرگ‌ترین جنایات های هارون، زندانی کردن هفتمین حجت خدا، حضرت امام کاظم (علیه السلام) بود که سال های متمادی آن حضرت را در زندان های تاریک بغداد حبس نمود و بالاخره آن حضرت را مسموم کرد و به شهادت رسانید.

سوم جمادی الثانی

شهادت حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (علیها السلام)

بنا بر روایات مشهور در سوم جمادی الثانی سال ۱۱ هـ. ق یعنی ۹۵ روز بعد از رحلت جان‌گداز پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)، شهادت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) واقع شد.^(۲)

بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سه بار به خانه ی دختر گرامی آن حضرت، هجوم آوردند و در هر بار به طریقی نسبت به ساحت مقدس اهل بیت (علیهم السلام) جسارت نمودند. در یکی از دفعات در خانه ی حضرت فاطمه (علیها السلام) را به آتش کشیدند و با این که می دانستند آن حضرت پشت در است، با لگد و فشار در را باز کردند و میخ در، سینه ی آن مخدره را آزد که در این بین جگر گوشه اش حضرت محسن (علیه السلام) به شهادت رسید.

آن گاه حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را با سر و پای برهنه و دست بسته به طرف مسجد بردند تا از او بیعت بگیرند. حضرت فاطمه (علیها السلام) پیش آمدند تا از بردن آن حضرت جلوگیری نمایند که مهاجمان با تازیانه و غلاف شمشیر آن بانوی بزرگوار را از امیرمؤمنان (علیه السلام) جدا نمودند.^(۳)

پس از وقایع دردناکی که بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به وقوع پیوست، حضرت صدیقه ی طاهره (علیها السلام) با بدنی مجروح و دلی شکسته و محزون به کنار قبر شهدای احد می رفتند و برای مظلومیت و غربت جانشین به حق پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و شوهر گرامی اش حضرت علی (علیه السلام) می گریستند، تا این که آهسته آهسته درد و جراحات آن حضرت بیش تر شد. از آن به بعد نزدیک مدینه زیر درختی می نشستند و گریه و ناله می کردند که منافقان آن درخت را هم برینند. بعد از آن امیرمؤمنان (علیه السلام) در آن جا سایبان ساختند که مشهور به «بیت الاحزان» شد.^(۴) روز به روز بر شدت بیماری آن بانو افزوده می شد. سینه و پهلوی شکسته و مجروح، شهادت جگر گوشه اش محسن، و بالاتر از این ها غم مظلومیت امیرمؤمنان (علیه السلام)، کار را به جایی رسانید که آن حضرت در بستر بیماری افتادند و بالاخره نود و پنج روز بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که هجده سال بیش تر نداشتند، به شهادت رسیدند.

- خاک سپاری شبانه

روز شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام)، مدینه مثل روز رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شده بود. چشم کوچک و بزرگ از زن و مرد یک پارچه گریه و اشک بود؛ لیکن بدن مطهر آن حضرت را بنا بر وصیتشان شبانه غسل دادند و شبانه به دور از چشم همگان تشییع نمودند و به خاک سپردند.

در مراسم تشییع آن مخدره از اصحاب جز سلمان، ابوذر و مقداد و عمار کسی حضور نداشت. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در بقیع چهل صورت قبر ساختند و بر آن‌ها مقداری آب ریختند. فردای آن روز منافقان قصد نبش قبرها را نمودند تا قاتلان آن حضرت بر بیکر مطهر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز بخوانند! ولی حضرت علی (علیه السلام) به آن‌ها اجازه ندادند.^(۵)

دهم جمادی الثانی

درگذشت مستنصر بالله عباسی

در روز دهم جمادی الثانی سال ۶۴۰ هـ. ق. مستنصر بالله سی و ششمین خلیفه‌ی عباسی، درگذشت. وی هنگامی که به خلافت رسید بر خلاف شیوه‌ی پدران خویش بنای عدل و داد نهاد و به اهل علم بسیار احترام می‌گذاشت و نیز در بنای مساجد، و تعمیر پل‌ها و راه‌ها نقش داشت. او در شهر بغداد در طرف شرقی رود دجله، مدرسه‌ی بی‌نظیری بنا کرد و چهارمدرس برای آن تعیین نمود تا به چهار مذهب درس گویند. هم‌چنین لشکر عظیمی در حدود صد هزار سواره برای جنگ با تاتار گرد آورد که توانست آن‌ها را نابود سازد.^(۶)

سیزدهم جمادی الثانی

وفات حضرت ام البنین (علیها السلام)

در سیزدهم جمادی الثانی سال ۶۴ هـ. ق. حضرت ام البنین (علیها السلام) همسر گرامی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و مادر بزرگوار حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) رحلت فرمودند.^(۷)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پس از شهادت حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به سفارش برادر خویش عقیل که به خاندان‌ها و انساب عرب به خوبی آشنا بود، با فاطمه‌ی کلابیه ازدواج کردند و از این بانوی بزرگوار چهار فرزند به نام‌های عباس، جعفر، عبدالله و عثمان به دنیا آمدند که جملگی در واقعه‌ی عاشورا به شهادت رسیدند.

حضرت ام البنین (علیها السلام) پس از اطلاع از حادثه‌ی عاشورا همه روز به قبرستان بقیع می‌رفت و در رثای فرزندانش آن چنان جان سوز مرثیه می‌خواند

که مردم در اطراف او جمع می شدند و تحت تأثیر جملات او قرار می گرفتند. نقل شده است که مروان بن حکم با آن همه قساوت قلب، هنگامی که اشعار و مرثیه های او را می شنید، می ایستاد و گریه می کرد. گریه وزاری آن حضرت مداوم بود تا بدرود حیات گفت و به سرای آخرت پیوست. ^(۸)

بیستم جمادی الثانی

ولادت با سعادت سرور زنان بهشت، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)

در بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت، حضرت حورای انسیه، فاطمه زهرا (علیها السلام)، مادر دوازده اختر تابناک امامت و ولایت در مکه ی مکرمه چشم به جهان گشود و هستی را به نور جمالش منور ساخت. ^(۹)

چنین نقل شده است که در شب معراج خداوند سببی به پیامبر گرامی اش هدیه داد که از بو و رنگ آن ملایکه تعجب کردند. خداوند امر فرمودند تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را میل کنند. هنگامی که آن حضرت سبب را شکافت، نوری از آن درخشید. جبرئیل گفت: «بخور یا رسول الله، که این نور فاطمه، دختری است که از صلب تو خارج می شود». ^(۱۰)

جبرئیل در دهم شعبان سال چهارم بعثت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابلاغ کرد که تا چهل روز - به عنوان مقدمه ی حمل حضرت زهرا (علیها السلام) - از خدیجه کبری (علیها السلام) کنارگیری کند. از این رو آن حضرت تا چهل روز روزها را روزه می گرفتند و هر شب هنگام افطار به خانه ی فاطمه بنت اسد (علیها السلام) می رفتند و با غذاهای بهشتی افطار می نمودند تا این که در شب چهلم دستور رسید که به خانه ی خدیجه (علیها السلام) برو که خداوند به ذات خود سوگند خورده که امشب از صلب تو ذریه ی پاک بیافریند، پس آن حضرت از جا برخاست و به خانه ی خدیجه (علیها السلام) رفت. ^(۱۱)

- دوران حمل

حضرت فاطمه (علیها السلام) در دوران حمل از داخل شکم با مادر خویش صحبت می فرمودند و او را دل داری می دادند و به صبر و پایداری دعوت می فرمودند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به خدیجه فرمودند: «جبرئیل به من بشارت داد که این مولود دختر و وجودی پاک و با برکت است.

خداوند متعال نسل مرا از او قرار می دهد و از نسل او امامانی در امت قرار خواهد داد که بعد از پایان یافتن وحی او، جانشینانش در روی زمین باشند». (۱۳) در تاریخ چنین آمده است: هنگامی که آثار وضع حمل در خدیجه ظاهر شد، سراغ زنان قریش فرستاد، ولی کسی برای کمک او نیامد؛ چرا که آن ها به ازدواج خدیجه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) راضی نبودند. خدیجه از این برخورد آن ها غم ناک شد که در همین حال چهار زن بلند بالا و سراسر نور بر او وارد شدند و گفتند: «ای خدیجه! همگین مباش که ما فرستادگان پروردگارت هستیم؛ ما خواهران توایم. من ساره هستم، و این آسیه دختر مزاحم و هم نشین تو در بهشت و این مریم دختر عمران و این صفورا دختر شعیب است؛ خداوند ما را به نزد تو فرستاده تا تو را یاری نماییم».

- فاطمه به دنیا آمد!

حضرت خدیجه کبری (علیها السلام) فاطمه زهرا (علیها السلام) را پاک و پاکیزه بر زمین نهاد؛ در این هنگام نوری از وجودش درخشید که تمام خانه های مکه را روشن کرد و این نور در شرق و غرب درخشید. آن زنان که به یاری خدیجه (علیها السلام) آمده بودند، مولود را با آب کوثر شست و شو دادند و در پارچه ی سفیدی که بوی مشک و عنبر از آن ساطع بود پیچیدند. هنگامی که فاطمه لب به سخن گشود، چنین فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ان ولدی سید الأسباط». آن گاه به یکایک آن زنان بهشتی با اسمشان سلام کرد. آنان بر چهره ی او تبسم کردند و در آسمان نوری درخشان پدید آمد که ملائکه تا آن روز چنان نوری را ندیده بودند؛ لذا نام آن حضرت را «زهرا» گذاشتند. (۱۴)

بیست و یکم جمادی الثانی

وفات حضرت ام کلثوم (علیها السلام)

روز بیست و یکم جمادی الثانی سال ۶۱ ه. ق، یعنی چهار ماه پس از بازگشت کاروان حسینی از کربلا به مدینه، حضرت ام کلثوم دختر گرامی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) رحلت فرمودند.

صاحب ریاحین الشریعه می نویسد: «امیرمؤمنان (علیه السلام) آن مخدره را به

عون بن جعفر طیار تزویج نمود».

حضرت ام کلثوم (علیها السلام) در واقعه ی جان سوز کربلا حضور داشتند و در روز عاشورا در کنار خواهرشان، حضرت زینب کبری (علیها السلام)، و دیگر بانوان به محافظت از کودکان و بازماندگان کاروان حسینی پرداختند. خطبه ی ایشان در کوفه و مجلس ابن زیاد و اشعار آن حضرت در قادسیه و قنسرین و مرثیه های آن مخدره در روز اربعین و بازگشت به مدینه، همگی بر عظمت و شجاعت آن مخدره دلالت دارد.

آن بانوی بزرگوار سرانجام بعد از چهار ماه از ورود به مدینه با دلی سراسر غم و اندوه در مصایب کربلا به ویژه شهادت سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) رحلت فرمودند و در مدینه به خاک سپرده شدند.^(۱۶)

بیست و دوم جمادی الثانی

مرگ ابوبکر بن ابی قحافه

در روز بیست و دوم جمادی الثانی سال ۱۳ هـ. ق ابوبکر بن ابی قحافه در ۶۷ سالگی مرد^(۱۷). او نخستین کسی بود که بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به انتخاب اعضای سقیفه ی ننگین بنی ساعده به خلافت رسید. این انتخاب به گونه ای بی حساب بود که عمر با آن که خود عنصر اصلی جریان سقیفه بود می گفت: «بیعت با ابوبکر امری بدون تدبیر، مشورت و دقت و همچون زمان جاهلیت بود که خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کرد! هر کس چنین کاری را تکرار کرد او را بکشید!»^(۱۸)

مدت خلافت غصبی ابوبکر دو سال و چهار ماه به طور انجامید که در این مدت جنایت های بزرگی مرتکب شد که قلم از ذکر آن قاصر است که از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

۱. غصب خلافت؛

۲. اذیت و آزار پاره ی تن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)؛

۳. غصب فدک؛

۴. ساختن حدیث جعلی «انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکنا صدقه» و نسبت

دادن آن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛
 ۵. تخلف از لشکر اسامه و ناراحت کردن نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)؛

۶. آتش زدن احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛

۷. دستور هجوم به خانه ی حضرت زهرا (علیها السلام) در جریان سقیفه؛

۸. سکوت در برابر جنایت فجیع خالد بن ولید و...^(۱۷)

چنین نقل شده است که ابوبکر قبل از مردن، عثمان را طلب کرد تا درباره ی خلافت وصیت نامه ای بنویسد تا پس از او خلافت از آن عمر بن خطاب باشد! ابوبکر کلمه ای گفت و بی هوش شد؛ بقیه را عثمان از پیش خودش نوشت که امر خلافت پس از ابوبکر با عمر بن خطاب است. هنگامی که ابوبکر به هوش آمد، عثمان را دعا کرد که آن چه او می خواسته نوشته است.^(۱۸)

باید پرسید: چرا آن هنگام که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در روزهای آخر عمرشان کاغذ و قلم خواستند تا بار دیگر وصی بعد از خود را معرفی نمایند، برخی نسبت هذیان به آن حضرت دادند و با ایجاد سر و صدا مانع از این کار شدند؟!

چنین نقل شده است که ابوبکر هنگام مرگ، بر اشتباهات و جنایت هایش تأسف می خورد که از آن جمله بارها می گفت: «ای کاش خانه ی فاطمه را تفتیش نکرده بودم».^(۱۹)

بیست و هفتم جمادی الثانی

۱- شهادت علی بن محمد باقر (علیهما السلام)

۲- شهادت امام هادی (علیه السلام)

۱- شهادت علی بن محمد باقر (علیهما السلام)

روز بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۱۱۶ هـ. ق، ابوالحسن علی بن محمد الباقر (علیهما السلام) در اردغال کاشان به شهادت رسید.^(۲۰) چنین نقل شده است که عده ای از دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام از اهالی کاشان نامه ای خدمت امام باقر (علیه السلام) نوشتند که چون ما از شما دور هستیم یکی از آقازادگان خود را برای راهنمایی و تربیت و تعلیم احکام به دیار

ما بفرستید. امام باقر (علیه السلام) فرزند بزرگوار خویش، جناب علی بن محمد (علیهما السلام) را به جانب آن ها فرستادند.

هنگام ورود آن حضرت به کاشان استقبال بی نظیری از ایشان شد که نوشته‌اند در حدود شش هزار نفر از مردم برای استقبال از آن سلاله‌ی پاک خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع شده بودند. آن جناب در مسجد کاشان مشغول به هدایت مردم شدند و شیعیان از شهرهای اطراف نیز برای دیدارش به آن جامی آمدند و کرامات زیادی از ایشان مشاهده می‌نمودند. آن بزرگوار نامه‌هایی برای پدر بزرگوارشان به مدینه نوشتند و از حالات خود و شیعیان برای آن حضرت گزارش دادند.

بالاخره دو سال پس از شهادت امام باقر (علیه السلام)، جناب علی بن محمد به همراه عده ای از دوستان و موالیان و منسوبان آن حضرت مورد حمله مأموران حکومتی قرار گرفتند که همگی به شهادت رسیدند.^(۳۱) هم اکنون بارگاه باشکوه جناب علی بن محمد در اردهال کاشان محل زیارت عاشقان و ارادتمندان خاندان رسالت و ولایت می باشد.

۲- شهادت امام هادی (علیه السلام)

بنابر روایتی در بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۲۵۴ هـ. ق امام هادی (علیه السلام) در ۴۲ سالگی به دستور معتز عباسی مسموم شدند و به شهادت رسیدند و در خانه خویش در سامرا به خاک سپرده شدند.^(۳۲)

بیست و نهم جمادی الثانی

۱- هلاکت ولید بن یزید

۲- وفات حضرت سید محمد فرزند امام هادی (علیه السلام)

۱- هلاکت ولید بن یزید

روز بیست و نهم جمادی الثانی سال ۱۲۶ هـ. ق ولید بن یزید - یکی دیگر از خلفای بنی عباس - در جریان جنگی که بین لشکریان او و سپاهیان یزید بن ولید صورت گرفت به صورت ناگواری به هلاکت رسید.^(۳۳) نیز نقل شده است که ولید مردی ملحد و معروف به فسق و فجور بود که حتی به ظواهر اسلام هم مقید نبود و پیوسته به شراب خوردن اشتغال داشت. در

کتاب های تاریخ چنین آمده است که دستور می داد حوضی را مملو از شراب کنند تا هنگامی که وجد و سرور بر او غالب می شد، خودش را در آن حوض می افکند و تا حد امکان شراب می خورد. در کتاب های اهل تسنن چنین نقل شده است که یک شب مؤذن اذان صبح گفت؛ ولید برخاست و شراب خورد و با جاریه ای که مست بود نزدیکی کرد و قسم یاد نمود که باید آن جاریه با مردم نماز بخواند؛ پس لباس خودش را به وی پوشاند و آن جاریه مست را که جنب هم بود به مسجد فرستاد و او به عنوان امام جماعت با مردم نماز خواند!! شدت فسق و فجور او به حدی رسید که با محارم خود نیز نکاح می کرد و از این کار هیچ ابایی نداشت! (۲۴)

آری! باید گفت که جنایت اهل سقیفه کار اسلام را به این جا رساند که چنین افراد فاسق و فاجری بر مسند خلافت مسلمانان تکیه زدند که سر تا پا فساد و ظلم بودند و خود آموزگار شیطان به شمار می رفتند.

۲- وفات حضرت سید محمد فرزند امام هادی (علیه السلام)

در بیست و نهم جمادی الثانی سال ۲۵۲ ه. ق حضرت سید محمد فرزند برومند امام هادی (علیه السلام) در سامرا وفات نمود. (۲۵) جلالت قدر و منزلت سید محمد به حدی بود که عده ای از شیعیان گمان می کردند که بعد از امام هادی (علیه السلام) آن بزرگوار امام خواهد بود؛ ولی با رحلت ایشان در زمان پدر بزرگوارشان بر همه معلوم شد که امام حسن عسکری (علیه السلام) امام پس از ایشان است. امام عسکری (علیه السلام) علاقه ی بسیاری به برادرش جناب سید محمد داشت که در وفات او بسیار متأثر شد.

بعد از آن که تشییع نمایانی از پیکر جناب سید محمد به عمل آمد، آن حضرت را در آبادی «بلد» در شش فرسخی سامرا به خاک سپردند که هم اکنون حرم ایشان در آن جا معروف و دارای گنبد و صحن و غرفه های متعدد است و نه تنها دوستان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به زیارت آن بزرگوار مشرف می شوند و کرامات زیادی از آن حضرت مشاهده می نمایند، بلکه نزد اهل تسنن نیز بسیار مورد احترام است و پیوسته برای حاجات خویش، نسبت به آن جناب نذر می کنند و هرگز قسم دروغ به ایشان نمی خورند. (۲۶)

پی نوشتها

۱. تتمه المنتهی: ص ۲۹۵.
 ۲. بیت الاحزان: ص ۲۶۱ - دلائل الامامه: ص ۴۵ - مستدرک سفینه البحار: ج ۲، ص ۸۵.
 ۳. بیت الاحزان: ص ۱۱۰.
 ۴. همان منبع.
 ۵. دلائل الامامه: ص ۱۳۶ - بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۷۱.
 ۶. تتمه المنتهی: ص ۵۷۶.
 ۷. ام البنین (علیها السلام) سیده النساء العرب، ص ۸۴.
 ۸. ریاحین الشریعه: ج ۳، ص ۲۹۴.
 ۹. وقایع الایام: ص ۲۹۰.
 ۱۰. معانی الأخبار: ص ۳۷۶ - بحارالانوار: ج ۴۲، ص ۱۸.
 ۱۱. العدد القویه: ص ۲۲۰ - بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۷۸.
 ۱۲. بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۷۸.
 ۱۳. العدد القویه: ص ۲۲۲ - بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۸۰.
 ۱۴. ریاحین الشریعه: ج ۳، ص ۲۴۴ - ۲۵۶.
 ۱۵. تتمه المنتهی، ص ۲۴.
 ۱۶. سیره ی ابن هشام: ج ۴، ص ۳۰۸ - الغدیر: ج ۵، ص ۳۷۰.
 ۱۷. رک: «ابوبکر»، سید محمد حسن جواهری.
 ۱۸. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۵.
 ۱۹. تاریخ الامم و الملوک: ج ۲، ص ۶۱۹ - کنز العمال: ج ۵، ص ۶۳ - میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۲۱۵ - لسان المیزان: ج ۴، ص ۲۱۹.
 ۲۰. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۷۹ - روضات الجنات: ج ۴، ص ۲۱۲.
 ۲۱. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۸۰.
 ۲۲. وقایع الایام: ص ۲۹۸.
 ۲۳. وقایع الایام: ص ۳۰۰.
 ۲۴. تتمه المنتهی: ص ۱۶۴.
 ۲۵. مرآة المعارف: ج ۲، ص ۲۶۲.
 ۲۶. منتهی الآمال: باب دوازدهم، فصل ششم، ص ۱۱۷۱.
- منبع: (تاریخ نشر: ۱۳۸۴ ه. ش)، روز شمار تاریخ اسلام، قم، مؤسسه جهانی سیطین (علیهما السلام)، نوبت چاپ: اول.

معارف



وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
أُولَئِكَ يَتْلُونَ آيَاتِ الْكِتَابِ
لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا حَتَّى يُقْرَأَ عَلَيْهِمْ
لَا يَنْتَظِرُونَ إِلَّا الْآيَةَ السَّمَوِيَّةَ
الَّتِي تَأْتِيهِمْ سَاعِدًا مِّنَ السَّمَاءِ
فَتُحْمَلُهُمْ فِيهَا فهُمْ فِيهَا مُّسْمَرُونَ
وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ
أُولَئِكَ يَتْلُونَ آيَاتِ الْكِتَابِ
لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا حَتَّى يُقْرَأَ عَلَيْهِمْ
لَا يَنْتَظِرُونَ إِلَّا الْآيَةَ السَّمَوِيَّةَ
الَّتِي تَأْتِيهِمْ سَاعِدًا مِّنَ السَّمَاءِ
فَتُحْمَلُهُمْ فِيهَا فهُمْ فِيهَا مُّسْمَرُونَ

شیعه و دفاع از حریم آن در خطبه‌های حضرت زهرا علیها السلام

مریم حکمت نیا^(۱)

چکیده

«شیعه» نامی آشنا در فرهنگ توحید بوده و قرآن بزرگ‌ترین شاهد این گفتار است. در قرآن، حضرت ابراهیم علیه السلام «شیعه» نامیده شده است؛ زیرا ادامه دهنده جریان توحیدی حضرت نوح علیه السلام بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام نیز شیعه بودند.

«تشیع» راهی جدا یا منشعب از اسلام نیست، بلکه امتداد خط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و استمرار طریق توحید است. روشن است که در راه خدا و جریان توحیدی، انتخاب خلیفه و وصی پیغمبر همانند انتخاب پیامبر، فقط به دست خدا و به فرمان او انجام می‌گیرد. این همان اعتقادی است که شیعه را از دیگران ممتاز می‌گرداند.

حضرت زهرا علیها السلام در خطبه مبارک خود، به دفاع از این بینش می‌پردازد و در مقابل تمام جریاناتی که تا آن زمان پدید آمده بودند یا در آینده به تبع آن‌ها می‌توانستند پدید بیایند، ایستاده، مخالفت صریح خود را اعلام می‌کند؛ زیرا نتیجه آن‌ها را بسیار شوم می‌داند که جز خون‌ریزی و بدبختی نمره‌ای نخواهد داشت، در حالی که اگر همان جریان برگزیده الهی که در رهبری

حضرت علی علیه السلام متجلی بود، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادامه می یافت، یقیناً به خوش بختی و سعادت تمام جوامع بشری منتهی می شد و اسلام آینده ای روشن و درخشان می داشت که در سایه آن، مردم در نهایت آسایش و رفاه، از نعمت های فراوان مادی و معنوی بهره مند می شدند و درهای برکت از آسمان و زمین برایشان گشوده می گشت؛ ولی افسوس!

کلیدواژه ها: حضرت زهرا علیها السلام ، شیعه ، ولایت ، رهبر، خطبه .

تاریخ و چگونگی پیدایش شیعه

«شیعه» در لغت، به معنای پیرو، یار و یاور است و در عرف فقها و متکلمان، به پیروان حضرت علی علیه السلام اطلاق می گردد.^(۱)

لفظ «شیعه» را در بیشتر کتاب های لغت و تاریخ می یابیم؛ چنان که در قرآن و احادیث نیز به آن اشاره شده است. خداوند تبارک و تعالی در آیه ۸۳۸۵ سوره صافات پس از ذکر حوادث حضرت نوح علیه السلام می فرماید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ»؛ از شیعیان او [حضرت نوح علیه السلام] ابراهیم است که با قلب سالم و دوزار از بیماری به پروردگارش روی آورد، آن گاه به پدر و قومش گفت: چه می پرستید؟ فاصله زمانی بین حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام بیش از دو هزار سال است، ولی به دلیل آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام راه حضرت نوح علیه السلام را در پرستش خدای یگانه و مبارزه با بت پرستی و غیرخداپرستی در پیش گرفت، «شیعه» نامیده شد.

در آیه ۱۵ سوره قصص، پروردگار متعال پس از ذکر قصه حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ...»؛ در حال غفلت مردم وارد شهر شد و دو نفر را دید که با یکدیگر در نزاعند: یکی از شیعیان او و دیگری از دشمنان او. پس آن که از شیعیان او بود برای مبارزه با دشمن از او کمک طلبید

حضرت موسی علیه السلام به یاری شیعه اش شتافت، با یک مشت به زندگی اش خاتمه داد و او را از جنگ و منازعه برای بار دیگر نهدی فرمود. در این

آیه، «شیعه» به معنای یار و دوست و هواخواه است که در مقابل دشمن قرار دارد.

با توجه به آیات مزبور، روشن می شود که لفظ «شیعه» پیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در زمان حضرت موسی علیه السلام و پیش از ایشان در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام نیز وجود داشته است و تاریخی دیرینه دارد؛ چنان که بر معنای عام نیز دلالت می کند که همانا «پیرو» و «دوست» و «هواخواه» است.

اما چگونه و چسان و از چه زمانی این لفظ مبارک در خصوص یاران و پیروان حضرت علی علیه السلام استعمال شده، موضع اختلاف مؤرخان و نویسندگان مذاهب است:

بعضی از نویسندگان پیدایش شیعه را از زمان وفات پیامبر خدا و پدید آمدن مسئله انتخاب خلیفه در «سقیفه بنی ساعده» دانسته اند. جمعی دیگر به اصطلاح خودشان تکون حزب شیعه را پس از شهادت امام حسین علیه السلام تاریخ زده اند.

بعضی نیز معتقدند: شیعه زمانی به وجود آمد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واپسین لحظات زندگی خویش را در این عالم سپری می کرد. او از مردم خواست دوات و ورقی حاضر سازند تا کلماتی را بر آن ها املا کند. بعضی از اصحاب پیامبر با آوردن کاغذ و قلم مخالفت ورزیدند و با عمر بن خطاب، که می گفت: پیامبر از شدت تب هذیان می گوید و دستورش لازم الاجرا نیست، هم صدا شدند. از همین جا بود که اختلاف و دوگانگی بین مسلمانان پدید آمد و بعدها به پیدایش شیعه و غیر شیعه انجامید.

گروهی دیگر برآنند که اصلاً تاریخ شیعه به پیش از تمام این اقوال برمی گردد؛ زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله خود سنگ زیربنای تشیع را نهاد. با این حساب، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی پیش از بیماری ایشان، شیعه به دست مبارک خود پیامبر خدا شکل گرفت و به وجود آمد.

بی تردید، تمام اخبار و اقوال و نظریه های مزبور تنها تاریخ به وجود آمدن اختلافات و شکل گرفتن گروه های اسلامی را بازگو می کنند و به وضع لغوی «شیعه» و چگونگی وضع این لفظ در خصوص پیروان علی علیه السلام اشاره ای

ندارند. تنها نظریه اخیر تا حدی به موضوع مورد بحث اشاره دارد؛ زیرا پیامبر خدا را بنیانگذار تشیع می‌داند. شاید همین امر سبب شد که از روزهای نخستین، به کسانی که در کنار حضرت علی علیه السلام ایستادند و او را یاری کردند «شیعه» گفته شود. این نظریه منطقی‌ترین به نظر می‌رسد؛ زیرا بیان می‌کند که چگونه لفظی «عام» در معنایی «خاص» استعمال شده است، وگرنه چطور ممکن بود لفظی که همیشه بر معنایی عام دلالت داشته است، از مدلول لغوی عام خود خارج و در مدلول عرفی خاص استعمال شود، آن هم بدون هیچ دلیلی؟ مثلاً، در کتب مذهبی و تاریخی و ادبی، کلماتی مانند «شیعه ابوسفیان» و «شیعه بنی امیه» یا «شیعه بنی عباس» می‌یابیم که هر یک با اضافه شدن به مضاف الیهی استعمال شده است؛ ولی در هر جای تاریخ، کلمه «شیعه» را بدون مضاف الیه و بدون قرینه یافتیم، بی‌شک، شیعه حضرت علی علیه السلام مقصود است. در بین مؤرخان، تنها کسانی می‌توانند پرسش ما را پاسخ گویند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را واضع اصلی «شیعه» می‌دانند.

شاید بتوان گفت: کلمه «شیعه» مانند الفاظ اسلامی دیگری همچون «صلاة»، صوم، زکات و حج» است که پیش از عصر پیغمبر و پیش از زمان تشریح، مدلولی عام داشت و پس از اینکه پیامبر آن را در معنایی خاص وضع نمود یا در موردی خاص استعمال کرد، معنای جدیدی به خود گرفت. برای مثال، «صلاة» در معنای مطلق، «دعا» بود، ولی اکنون در عرف اسلامی به دعایی گفته می‌شود که با کیفیت خاص و کمیّت معین انجام می‌شود. «صیام» به هرامساک گفته می‌شود، ولی در عرف اسلام، عبارت است از: امساک از مجموعه ای مفطرات که از اول فجر تا غروب آفتاب ادامه می‌یابند. بی‌تردید، وضع کننده این لغت در معنای عرفی خاص، خواه به صورت تعیینی یا تعینی پیامبر خداست که برای نخستین بار در دین مبین اسلام، آن‌ها را با شکل و هیأت ویژه معرفی نمود. همین طور است کلمه «شیعه» که سابقاً معنایی عام داشت، ولی اکنون با استعمال یا وضع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معنای خاص پیدا کرده است. دلایل اثبات این مدعا احادیث شریفی هستند که از طریق شیعه و سنی روایت شده اند و دقیقاً نشان می‌دهند که پیامبر عظیم الشان از این کلمه

برای پیروان حضرت علی علیه السلام گاه با قرینه و زمانی بدون قرینه استفاده کرده است. ابن حجر از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «یا علی، إِنَّكَ سَتَقْدُمُ عَلَى اللَّهِ وَ شِيعَتَكَ رَاضِينَ مُرْضِيَيْنَ وَ يَقْدُمُ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ غَضَابًا مُقْمَحِينَ»؛^(۳) ای علی تو و شیعیانت در روز قیامت در محضر پروردگار عالم، با کمال رضایت و خشنودی وارد می شوید و دشمنانت خمشگین و در زنجیرند. از جابر بن عبدالله انصاری نیز چنین روایت شده است: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : «قَدْ أَتَاكُمْ أَحْيَى» ثم قال: «والذي نفسي بيده، إن هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة»؛^(۴) نزد رسول خدا بودیم که حضرت علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که برادرم آمد. سپس فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند یاد می کنم که این شخص و شیعیانش همان رستگاران روز قیامت اند.

در کتاب شافی، فیض کاشانی از عمار آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الشَّيْعَةَ الْخَالِصَةَ مِنَ الْبَيْتِ»؛^(۵) شیعه خاص و خالص از ما اهل بیت است.

اگر در احادیثی که از جانب دو گروه شیعه و سنی نقل شده اند دقت کنیم، درمی یابیم که پیامبر خدا لفظ «شیعه» را گاه با قرینه و اضافه کردن آن به حضرت علی (علیه السلام) و گاه بدون قرینه آورده است؛ گویا آن حضرت واقعا و عمدا می خواسته این لفظ را در معنایی خاص وضع کند.

پس از این کلام مختصر درباره شیعه و پیدایش آن، چند پرسش دیگر رخ می نمایند: شیعه چه کسانی هستند؟ چه امتیازاتی دارند؟ پی روی حضرت علی علیه السلام چرا؟

اگر همانند اهل سنت بیندیشیم و مسائل را با عینک آن ها ببینیم و بخواهیم تشیع را از دید آن ها بررسی کنیم، با مطالعه کتب اهل سنت، نه تنها تصویر درست و کاملی از «شیعه» در ذهنمان نقش نمی بندد، بلکه به نقیض آن نیز برمی خوریم. به جرأت، می توان گفت: نمی توان از میان کتاب های اهل سنت، تصویر روشن و واضحی از شیعه را به دست آورد؛ مثلاً، وقتی می خواهند از شیعه سخن به میان آورند و شیعه را معرفی کنند، اقوال مختلفی می گویند؛ مثل:

۱. شیعه فرقه ای از فرقه های اسلامی است که علی علیه السلام را بر بقیه افراد ترجیح می دهد.

۲. شیعه کافر و فاجر و یاغی و طغیانگر است.^(۱)

در این دو نظریه چه می یابیم؟ به طور طبیعی، این سؤال در ذهن نقش می بندد که مگر چه اشکال دارد شخصی معتقد باشد حضرت علی علیه السلام از دیگر اصحاب پیامبر برتر است؟ مگر نه این است که حضرت علی علیه السلام از دید اهل سنت، تنها صحابی پیامبر است که هرگز به خدا شرک نوزید؟ حال چه اشکال دارد که گروهی حضرت علی علیه السلام را برتر از دیگران بدانند؟ کجای این اعتقاد مستلزم کفر و بغی است؟ از این گذشته، اگر این امر جرم باشد و مستلزم کفر و شرک و طغیان، پس اهل سنت چه حکمی خواهند داشت؟ مگر نه این است که جرم ما و آن ها یکی است؟ آن ها هم ابوبکر را بر دیگر اصحاب پیامبر ترجیح می دهند و برتر از بقیه می دانند. ابوبکر یک «صحابی» است و علی علیه السلام هم یک «صحابی»!

در جایی دیگر می گویند:

۳. شیعه با انگیزه هواپرستی به جانب داری از علی علیه السلام برخاست.

۴. شیعه با رافضی فرق می کند.

۵. شیعه کسی است که علی علیه السلام را بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برتری می دهد و اگر او را از ابوبکر و عمر هم برتر بداند «غالی» است که در عقیده اش غلو می کند و به چنین شخصی «رافضی» اطلاق می گردد و آن شیعه یا رافضی، که از شیخین تبرّی کند، گم راه و مفتری است.^(۲) جالب اینجاست که بعضی از علمای اهل سنت می گویند: رافضی های زمان پیامبر عبارت بودند از: زید بن ارقم، مقداد بن اسود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری.^(۳) نویسنده همین سخنان در جای دیگر کتابش می نویسد: «اما رافضی و شیعه و امثال این دو گروه، برادران شیطانند. سفهاء العقولند، مخالف اصول و فروغند. آنان شیعیان ابلیس لعین اند که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر آن ها باد!»^(۴)

سبحان الله! شیعه فقط با برتر دانستن حضرت علی علیه السلام یا تکفیر یک «صحابی» و یا تبرّی جستن از یک صحابی، از دید برخی نویسندگان اهل

سنت، عالی و مفتری و ضالّ به حساب می آید، ولی اهل سنت، که به ابوذر و سلمان و مقداد و عمار نسبت رخص می دهند و رافضی ها را اخوان الشیاطین و سفهاء العقول و شیعیان ابلیس لعین معرفی می کنند، گم راه نیستند! مگر ابوذر و سلمان و مقداد، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله خدا نبودند؟ پس چگونه تکفیر آن ها موجب کفر و گم راهی این نویسندگان نمی شود؟

وقتی از فحش ها و بدزبانی ها بگذریم، احادیث دیگری در لابه لای کتب اهل سنت می یابیم که دلالت بر پیروزی و کام یابی شیعیان حضرت علی علیه السلام و دوست داران حضرت فاطمه علیها السلام می کنند. عجب! نویسندۀ ای که آن همه فحاشی ها را به شیعه روا داشته است، با احادیثی که همه به نفع شیعه حکم می کنند چه خواهد کرد؟ در این مواقع، می بینیم نویسندۀ کاسه داغ تراز آش شده و رافضی تراز ابوذر گشته و با کمال جرئت، در تفسیر این احادیث چنین می گوید: «و شیعتُه هم اهل السنّة»، شیعیان او در واقع همان اهل سنت اند.^(۱) و پس از قدری شرح و توضیح، گویا فراموش کرده باشد که شیعیان حضرت علی علیه السلام همان سنیان هستند، باز بر شیعه می تازد و چنین می نگارد: «ولاتتوهم الرافضة والشیعة فبجهم الله من هذه الاحادیث أنهم یحبون اهل البيت»،^(۲) شیعیان و رافضی ها که خدا آن ها را زشت گرداند با مشاهده این احادیث، گمان نکنند که محبّان اهل بیت هستند.

آری، تناقضات را چنان متراکم می یابیم که دیگر جای بحثی باقی نمی ماند. مطلب روشن تراز آن است که به تحقیق یا بحث و مناقشه نیاز باشد. راستی مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بلد نبود بگوید: فائزان و رستگاران روز قیامت سنیان هستند، و چه اجباری بود که بفرماید شیعیان هستند، تا به ابن حجری نیاز باشد که آن را چنین تفسیر کند؟! بلکه شیعه از نظر اعتقادی، حضرت علی علیه السلام را دارای جایگاهی بسیار رفیع نزد خدا می داند که وظیفه اش درباره آن مقام والا جز اطاعت و تسلیم و بی روی او چیزی نیست.

آیات و احادیث منقول در شأن حضرت علی (علیه السلام)

حال به بخشی از آیات و احادیثی مراجعه می کنیم که مقام ویژه حضرت علی

علیه السلام را بازگو و وظیفه امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در رابطه با او بیان می نماید:

۱. خداوند متعال در قرآن مجید، حضرت علی علیه السلام را نفس حضرت محمد صلی الله علیه و آله معرفی می کند و می فرماید: «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللَّهِ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران: ۶۱): بگو، بیایید بخوانیم فرزندانمان و فرزندانتان را و زن هایمان و زن هایتان را و خودمان و خودتان را، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در تفسیر این آیه، امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «فأخرج رسول الله صلی الله علیه و آله مِنَ الْإِنْفِسِ مَعَهُ أَبِي وَمِنَ الْبَنِينَ أَنَا وَأُخِي وَمِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ أُمِّي مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، فَتَحَنُّ أَهْلَهُ وَلَحْمَهُ وَدَمُهُ وَنَفْسُهُ وَنَحْنُ مِنْهُ وَهُوَ مِنَّا»^(۱۳) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله با خودش از میان «انفس»، پدرم علی علیه السلام را و از میان فرزندان، من و برادرم را و از میان زنان، فاطمه مادرم را برای مباحله با قومش بیرون آورد. پس ما خاندان او و گوشت و خون او و خود او هستیم؛ ما از اویم و او از ماست.

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابلاغ برائت از مشرکان، ابوبکر را به سوی آنان فرستاد، ولی طولی نکشید که دستور بازگشت او را صادر کرد و ابلاغ را به دست حضرت علی علیه السلام سپرد. ابوبکر ناراحت شد و دلیل این کار را پرسید. پیامبر پاسخ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي الْأَتَيْلُغَةَ إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِثِّي؛ وَفِي حَدِيثٍ: هُوَ مِثِّي وَأَنَا مِنْهُ»^(۱۴) خداوند به من فرمود تا آیه برائت را ابلاغ نکند، مگر خودم یا مردی که از من است؛ و در حدیثی دیگر، چنین وارد شده است: مردی که از من است و من از اویم.

اگر شیعه از حضرت علی علیه السلام پی روی می کند به این دلیل است که او از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از او؛ او «نفس» پیامبر و «خود» رسول الله است. آن دو، حقیقت واحدند؛ همان امتیازی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم دارد، حضرت علی علیه السلام نیز دارد. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ یک از مردم عصر خویش و دیگر عصرها قابل مقایسه نیست، حضرت علی علیه السلام نیز

چنین است. تنها وظیفه و مسئولیت آن ها با هم تفاوت دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله وحی می آورد و علی علیه السلام آن را حفظ می کند: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.» (حجر: ۹)

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «یا علی، إِنَّمَا أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»^(۱۶) ای علی، نسبت تو با من نسبت هارون با موسی است، جز اینکه پس از من دیگر پیامبری نیست. درست بدانسان که حضرت موسی و هارون علیهما السلام در پی یک مسئولیت به راه افتادند، با یکدیگر تبلیغ رسالت را آغاز کردند و هارون علیه السلام پس از موسی علیه السلام پیامبر شد، حضرت علی علیه السلام نیز همراه پیامبر رسالت را آغاز کرد البته پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبوت پایان یافت و حضرت علی علیه السلام نبوتی نداشت.

با این بینش، شیعه هرگز حضرت علی علیه السلام را بر هیچ یک از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ترجیح نمی دهد و این کار را در شأن او نمی بیند، بلکه او را شخصیتی کاملاً ممتاز از دیگران به شمار می آورد و از همان «نفسی» می داند که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را بر تمام کائنات برتری بخشید؛ همان نفسی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را حتی از پیامبران نیز ممتاز گردانید. حضرت علی علیه السلام شخصیتی مستقل از پیامبر خدا نیست صلی الله علیه و آله و دستورهایش نیز جز قوانین نبوی نمی باشد.

به همین دلیل است که مرحوم والد می فرمود: «ما شیعه را نفس اسلام می دانیم، نه فرقه ای از فرقه های اسلامی.» اسلام چیزی نیست که قابل تجزیه و تفرقه باشد. آن فرد و گروهی که متفرق می شود، در واقع از اسلام اصیل و ناب جدا می گردد و تنها به اعتبار اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر می داند یا به بعضی از احکام و دستورات نبوی پایبند است، مسلمان خوانده می شود، وگرنه اسلام یکی بیش نیست. وقتی حضرت علی علیه السلام «نفس» حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود، پیروی از او نیز پیروی از رسول خداست. این واقعیت بر زبان حضرت علی علیه السلام نیز جاری گشته است؛ در عصر حضرت علی علیه السلام، شیعیان در نامه ای از ایشان درباره نام «شیعه» پرسیدند، حضرت در پاسخ چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. إِنَّ الله

تبارک و تعالیٰ بقول: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» و هو اسمٌ شَرَفَهُ اللهُ فِي الْكِتَابِ وَأَنْتُمْ شِيعَةُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كَمَا أَنَّ مُحَمَّدًا مِنْ شِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. اسمٌ غير مختصر و امرٌ غير مبتدع»؛ (۱۵) به نام الله بخشنده نعمت های ظاهری و باطنی. خدای تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: از شیعیان او حضرت ابراهیم علیه السلام است، آن گاه که قلبی سلیم نزد پروردگارش آورد. و آن نامی است که خداوند در کتابش از آن تجلیل کرده و آن را محترم شمرده است. و شما شیعه پیامبر خدا هستید؛ همان گونه که محمد صلی الله علیه و آله نیز شیعه ابراهیم است. نامی است غیرمختصر و امری است [دیرینه] که ما آن را بدعت ننهاده ایم.

تشیع از دیدگاه مولی المتقین علی علیه السلام راهی جدا یا منشعب از اسلام نیست، امتداد خط محمدی صلی الله علیه و آله و استمرار طریق سلیم توحیدی است؛ چنان که اسلام هم امتداد خط ابراهیمی است. در واقع، لفظ «شیعه» بیان کننده یک «خط» و «جریان» است که از آن در قرآن به «صراط مستقیم» تعبیر شده است.

شیعه مسلمانی است که به این جریان اعتقاد راسخ دارد و ارتباط با این جریان و بودن در این راه را مهم ترین وظیفه الهی خویش می داند؛ راهی که اولیای الهی و رسولان خدایی یکی پس از دیگری آن را پاس داشتند و پیروان آنان با تمسک به آن ها و پیروی از دستورهایشان، در آن راه قرار گرفتند و با آن پیوند خوردند و حضرت علی علیه السلام به امر خدا، ادامه دهنده این جریان پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

نقش حضرت زهرا علیها السلام در تبیین راه تشیع و دفاع از آن

حرکت انقلابی حضرت زهرا علیها السلام و دفاع مقدس او از صراط مستقیم الهی و ولایت رهبران بر حق اسلامی از همان روزهای اولیه وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شروع شد. آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله دارفانی را وداع نمود و مسلمانان تاری به نام «خلافت» گرد خویش تنیدند و از پذیرش رهبری حضرت علی علیه السلام سرباز زدند، رهاورد شورای سقیفه اختلاف شدید مهاجران و انصار بود که به پیروزی مهاجران و خلافت ابوبکر انجامید.

تمام این حوادث زمانی تحقق یافتند که حضرت علی علیه السلام همراه چند تن از یاران به غسل و کفن پیامبر مشغول بود. در این موقعیت، تنها مشکل خلیفه جدید، حضرت علی علیه السلام و یاران او بود؛ زیرا می دانست که حضرت علی علیه السلام هرگز به چنین عملی تن نخواهد داد و این مهم جز با تهدید و تخویف به دست نخواهد آمد.

ظاهراً هنوز این تهدیدها عملی نشده بودند که صدای گریه حضرت فاطمه علیها السلام در مدینه پیچید. این صدا دقیقاً با قلب مؤمنان رابطه برقرار کرد. گویا حضرت فاطمه علیها السلام می خواست با زبان قلب ها مردم را متوجه حق مسلوب سازد.

پرداختن فاطمه زهرا علیها السلام به گریه در حوصله این نوشتار نمی گنجد؛ آن نیز خطبه ای غزا و جهادی است بزرگ؛ خطبه ای که بر نفوس مردم اثری عمیق نهاد و ذهن ها را از پرسش های گوناگون آکنده ساخت؛ پرسش هایی که سرانجام به یک پاسخ روشن می رسیدند: ناخشنودی فاطمه علیها السلام که خشنودی اش خشنودی خداوند است و غضبش غضب خدا.

مسلمانان در جهت پایان بخشیدن به گریه حضرت فاطمه علیها السلام بسیار کوشیدند، ولی تلاششان ناکام ماند و اشک های اعتراض دخت رسول خدا علیهما السلام همچنان بر دامن پاکش فرو می ریختند. این وضعیت تا غضب «فدک» و بیرون راندن کارگزاران فاطمه علیها السلام از آن منطقه ادامه یافت.

در این موقعیت، حضرت فاطمه علیها السلام احساس کرد تمام درهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا بر روی همگان بسته و تنها بر علی و فاطمه علیهما السلام گشوده بود، بر آن دو بسته و بر دیگران گشوده شده اند؛ حقوق معنوی او و رهبری بر حق الهی، که خداوند تنها به همسر و فرزندان او عطا فرموده بود، در جامعه اسلامی جدید ضایع و تباه گشته اند و حقوق مادی که می توانستند تا حدی او و خاندانش را در دعوت و تبلیغ مردم یاری دهند و بار دیگر ائمت را به جریان صحیح اسلامی بکشند، از دست رفته اند.

دیگر زمان گریه سرآمده بود؛ زیرا اسلام را خطری دیگر تهدید می کرد. آن ها پس از غضب خلافت، احکام اسلامی را نیز زیر پا نهادند و اندیشه تحریف آیات

قرآن در سر می پروراندند. اسلام به بیانی صریح تر و فصیح تر نیاز داشت تا مسلمانان حقایق را با بیانی گویاتر و رساتر از گریه بشنوند و دریابند. از این رو، خمار بر سر نهاد، جلباب پوشید و در میان گروهی از بستگان و زنان قومش به راه افتاد. راه رفتن او درست بسان راه رفتن پدرش بود و گام هایش قدم های پیامبر را در اذهان زنده می کردند.^(۱۶)

دخت گران قدر رسول خدا در میان گروهی از مهاجران و انصار بر ابوبکر وارد شد. پرده ای بین او و مردان آویختند و مجلس مهیّا گشت و حضرت جلوس نمود. ابتدا آهی از دل سوخته برکشید و به دنبال آن، صدای گریه مردم فضای مسجد را پر کرد. او پس از اینکه گریست و گریاند و قلب ها را به تپش درآورده و برای پذیرش حق نرم ساخت، خطبه تاریخی و غزای خود را آغاز کرد.

حضرت زهرا علیها السلام در سخنرانی خویش، بنابر عادت خطبای اسلامی، پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام به طرح موضوعات اساسی پرداخت، سخن خویش را ابتدا از اهمیت امامت و ولایت آغاز کرد و مقدمه ای بسیار جالب، که حاوی وعظ و حکمت است، بر آن افزود. فاطمه زهرا علیها السلام مانند یک رهبر مقتدر اجتماعی و سیاسی، وظایف و مسئولیت ها را بر حسب توانایی افراد و به تناسب استعدادها و موهبت های الهی، که در درجات متفاوت به اشخاص عطا شده اند، تقسیم می کند. بدین سان، فرق آشکار انسانی را که در صف «امت» قرار گرفته، با انسانی که خداوند او را برای «امامت» انتخاب کرده است، یادآور می شود و بیان می دارد که هریک از آن ها، مسئولیتی مربوط به خود دارند. این نظام الهی است که کوچک ترین تغییر در آن جابه جا کردن جایگاه امت با امامت یا تغییر و تبدیل مسئولیت ها خروج از دین است و نظام را مختل خواهد کرد: «انتم عباد الله! نصب امره و نهیه و حمله دینه و وحیه و اماناء الله علی انفسکم و بلغاؤه الی الامم، زعیم حق له فیکم و عهد قدامه الیکم و بقیة استخلفها علیکم»؛ (۱۷) شما ای بندگان خدا! پرچم های امر و نهی او، حاملان دین و وحی او و امین خدا بر خودتان و تبلیغ کننده او به امت ها هستید. زعیم و رهبر حق الهی در میان شماست و آن عهدی است که خدا بر شما عرضه کرده و بقیه ای است که آن را برای شما جانشین قرار داده است.

جامعه زنده و پیشرفته جامعه ای است که در آن، همه افراد در جای خود قرار داشته، مسئولیت ویژه خویش را انجام دهند. به عبارت دیگر، جامعه سالم باید از نظمی همچون پیکر سالم برخوردار باشد؛ هر عضوی در جایگاه مخصوص خود باشد و هر سلولی وظیفه خود را انجام دهد. تشریح اسلامی دقیقاً بر پایه قانون تکوین بنا نهاده شده و در واقع، چهره ظاهر و بارز تکوین است؛ همان چیزی که خداوند آن را در قرآن «فطرة» می نامد و می فرماید: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم: ۳۰)؛ خلقت الهی که خداوند مردم را بر آن خلقت آفریده است. خلقت خدا تغییر و تبدیلی ندارد. آن همان دین استوار است.

پیامبران الهی جملگی برای پیاده کردن این قانون در میان بشر مبعوث گشته اند و برای یادآوری همان فطرت، رسالت خود را آغاز کرده اند. همان گونه که در خلقت الهی تغییر و تبدیلی نیست و هر عضو و دستگاه و سلولی در این بدن «جای» خود و «کار» خود را دارد، در تشریح اسلامی و نظام پروردگار نیز هر انسانی را جایی است و صاحب هر صفت و روحیه و استعدادی را مقامی و مسئولیتی مقرر، که خروج از آن مکان خروج از نظام تشریح شمرده می شود و خیانت به همان امانتی محسوب می گردد که آسمان ها و زمین ها و کوه ها آن را حفظ کردند، ولی انسان ظلوم جهول به آن خیانت ورزید.

خروج از این قانون تکوین و نظام خدایی سبب معلولیت جامعه اسلامی گشته، آن را در معرض هلاکت و مرگ قرار می دهد. اگر زمانی دستگاه تنفس انسان بخواهد کار دستگاه گوارش را انجام دهد و از ادای وظیفه خود سرباززند، در این پیکر کوچک چه پیش خواهد آمد؟ حال دقت کنید اگر امتی بخواهد کار امام را انجام دهد، چه اتفاقی می افتد؟ این بدان معناست که گروهی از سلول های پیکر انسان جای سلول های مغزی را بگیرند. بی تردید، در این موقعیت، بدن از نظم طبیعی خارج شده، کارهایش مختل می گردند.

در نظام الهی، وظایف انسان ها در جامعه به دستور خداوند تبارک و تعالی تقسیم می گردند، و اگر وظایف و مسئولیت ها از جانب غیر خدا معین گردند یا اشخاص را غیر خدا برگزینند، چنین نظامی نظام شرک خواهد بود که دقیقاً در مقابل نظام توحید و اسلام قرار دارد. خداوند خود گویای این امر است: «وَرُبُّكَ

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (قصص: ۶۸)؛ پروردگار توست که آنچه بخواهد می آفریند و برمی گزیند. آن ها حق انتخاب ندارند. خداوند منزّه است از آنچه آن ها شرک می ورزند.

در خطبه حضرت زهرا علیها السلام، جمله اول ایشان مکان و جای امت را در دین مبین اسلام معین می کند: ای بندگان خدا! شما پرچم های امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او هستید. از طرف خدا، امین بر خودتان و تبلیغ کنندگان او به دیگر امت هایید.

پس امت در رابطه با دین الهی و در جامعه اسلامی چهار وظیفه دارد:

۱. قبول امر و نهی خدا و تحقق بخشیدن به آن ها در وجود خود؛

۲. مسئول بودن در قبال حفظ دین و وحی خداوند؛

۳. امین بر نفوس یکدیگر بودن؛

۴. تبلیغ دین.

با این بیان چنان که پیداست انتخاب خلیفه، که مسلمانان در صدر اسلام به آن قیام کردند، کاملاً از حیطة مسئولیت آنان خارج بود و باید به دست خداوند متعال انجام می گرفت.

حضرت زهرا علیها السلام در آغاز سخن، می خواهد به صورتی مرموز، مردم را مورد سؤال قرار دهد که: اولاً «انتخاب خلیفه» از جانب امت به پی روی کدامین امر الهی صورت پذیرفته است؟ در حالی که خداوند به این عمل دستوری نداده است، امت چگونه می تواند به آن عمل دست یازد؟ آیا این عمل با بندگی حق متعال مغایر نیست؟ و وقتی عملی با انگیزه الهی و به امر خدا انجام نپذیرد از دین خدا نیست.

در واقع، باید گفت: مسلمانان برای این عملشان هیچ سند شرعی نداشتند؛ چنان که حضرت زهرا علیها السلام در خطبه دوم خود، در منزل خویش برای بانوان مدینه فرمود: «لَيْتَ شِعْرِي بَأَيِّ سَنَادٍ اسْتَدْوَا، أَمْ بَأَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا، أَمْ بَأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمْسُكُوا وَعَلَى أَيْتَةٍ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَاجْتَنَكُوا؟ لَيْسَ الْمَوْلَى وَلَيْسَ الْعَشِيرُ وَبَيْتٌ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»؛^(۱۸) کاش می دانستم به کدامین سند استناد کردند؟ یا با کدامین اساس و پایه ای این امر را بنا نهادند؟ یا به کدام آویزه چنگ زدند؟ و بر کدام ذریه ای روی آورده، بر آن استوار گردیدند؟ چه بد رهبری است و بد

باوری است و در ازای عمل ستمکاران، بد جزایی خواهد بود. ثانیاً، حضرت فاطمه علیها السلام با تحدید مسئولیت اُمت در چهار وظیفه مزبور، به همه می فهماند که انتخاب خلیفه از حیطة مسئولیت آن ها خارج است و باید به دست خدا انجام گیرد؛ زیرا «گزینش» درست مانند «خلق کردن»، از حقوق الهی است و به دست خداوند صورت می گیرد: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ.» (قصص: ۶۸) با این بیان، مسلمانان با انتخاب خلیفه، به حق خداوند تعدی کردند و تعدی به حق خدا شرک و از ظلم های غیرمغفور است.

مسلمانان نیز نیک می دانستند در این کار دستوری از جانب خدا ندارند. عمر بن خطاب، که خود پایه اساسی آن را بنا نهاد و نخستین بیعت کننده ابوبکر بود، می گوید: «إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً وَقَانَا اللَّهُ شَرَّهَا»؛ حقیقتاً که بیعت ابوبکر کار بی اساس و بی شالوده ای بود که خداوند ما را از شر آن حفظ کند. سپس می گوید: آگاه باشید! هر کس برای بار دیگر مثل آن را انجام داد، او را بکشید.^(۱۹)

عبارات خطبه فاطمه زهرا علیها السلام در این قسمت وی را شخصیتی غضبناک می نمایند؛ گویا بر اُمت سخت خشم گرفته است؛ چرا که عمل اصحاب را پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نخستین عملی می داند که بدون اساس الهی بنا شده و کوچک ترین انگیزه الهی ندارد. حضرت فاطمه علیها السلام خوب درک می کند که با این گام انحرافی، اسلام چهره اصلی خویش را به مرور از دست خواهد داد و از آن جز نام باقی نخواهد ماند. از این رو، با تمام قوا می خواهد اعوجاجی را که در خط اصیل اسلام پدید آمده است، اصلاح کند و زمام اُمت پدرش را به دست خداوند بسپارد تا مسلمانان به ریسمان محکم اسلام چنگ زنند و دین پدرش مصونیت یابد.

در نظر حضرت فاطمه علیها السلام، اُمت زمانی می تواند ایمانش را حفظ کند که تحت حکومت و رهبری «الله» زندگی کند. او معتقد است: رهبری الله هرگز از میان انسان ها رخت بر نمی بندد و هنوز هم در جامعه وجود دارد و حتی با فوت پیغمبر نیز خاتمه نمی یابد: «أَتَقُولُونَ مَا تَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَطَبٌ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنَهُ وَاسْتَنْهَزَ فِتْنَتَهُ وَانْفَتَقَ رَتْقَهُ وَاضْلَمَتِ الْأَرْضُ

لغيبته فتلک والله النازلۃ الكبرى والمصيبة العظمی... أعلن بها کتاب الله جل ثناؤه فی أفنیئتکم و فی مُمساکم و مُصیحکم، یهتف فی أفنیئتکم هُتافاً و صراحاً و تلاوةً و إعلاناً و لقبه ما حلّ بأنبياء الله و رُسُلِهِ، حکمٌ فصلٌ و قضاءٌ حتمٌ. «و ما محمدٌ الا رسولٌ قد خلت من قبله الرُّسُلُ أفان مات أو قُتل انقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضُرَّ الله شیئاً و سيجزي الله الشاکرین»؛^(۲۰) آیا می گویند: دیگر محمد صلی الله علیه و آله مرد؟ پس حادثه بزرگی است که ضعف و سستی حاصل از رحلت پیامبر بیشتر شده، شکاف پدید آمده از هجران او فراح تر گشته و پیوندهای محکم شده در عصر رسول خدا گسسته اند. با غیبت او، زمین تیره و تار شد، خورشید و ماه گرفتند و ستارگان در مصیبت وی پراکنده شدند و آمال و آرزوها بی ثمر ماندند و کوه ها فرو ریختند و حدود و حریم الهی ضایع گشتند و ارزش ها نیز مردند. به خدا قسم! این اندیشه شما دردی بزرگ ترو مصیبتی گران تراست که مانند آن هرگز فرود نیامده و بلایی زودگذر نخواهد بود. خبر این بلای طولانی و مصیبت عظیم را کتاب خدای متعال قبلاً در گرداگرد خانه های شما، در شبانگاهان و صبحگاهان شما اعلام کرده بود ... گذشته از این ها، حوادث و جریان هایی که پیش از او بر پیامبران و فرستادگان خدا فرود آمده بودند، خود قانونی قطعی و قضایی حتمی اند. محمد صلی الله علیه و آله نیست مگر فرستاده ای از فرستادگان خدا که پیش از او نیز پیامبران دیگری آمده و رفته اند. پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما به همان گذشته و آیین جاهلیت خویش برمی گردید؟! که هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.

اینکه مردم معتقد باشند با از بین رفتن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و رحلت وجود مبارکش، رهبری الهی از روی زمین برداشته شده و از این به بعد به عهده مردم گذاشته شده، در واقع، این اعتقاد همانا بازگشت به گذشته پیش از اسلام و رجوع به جاهلیت است؛ غیبت نور از زمین و غلبه تاریکی بر جهان است. ما چه زمانی می توانیم به استمرار زعامت الهی اعتقاد داشته باشیم و فوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، چیزی از دین و ایمان ما نکاهد؟ یقیناً آن گاه که الله را رهبر حقیقی و دایم خویش بدانیم و در انتخاب رهبر و امام یا خلیفه به انتخاب او چشم بدوزیم. با این معنا، «امامت» استمرار و تداوم رهبری خدا

در جامعه است.

گذشته از این، در جایی دیگر از خطبه، حضرت زهرا علیها السلام امامت را عهدی معرفی می کند که درباره آن میثاق گرفته شده است: «زَعِيمٌ حَقٌّ لَه فَيْكُم وَ عَهْدٌ قَدَمَه الْيَكْم وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقِ وَ الْقُرْآنِ الصَّادِقِ وَ النُّورِ السَّاطِعِ»؛^(۳۱) رهبر حق الهی در میان شماست. او همان عهدی است که خداوند بر شما عرضه کرده و بقیه و استمرار رسالت محمدی صلی الله علیه و آله است که برای شما به جا گذاشته. او کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و روشنایی درخشان است.

یا می فرماید: «مَغْتَبَطَةٌ بِهْ أَشْيَاءُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى التَّجَاوِهِ اسْتِمَاعُهُ»؛^(۳۲) شیعیانش به حال او غبطه می خورند، پی روی او به بهشت رهنمون می شود و گوش در گرو سخنان او نهادن، به نجات و کامیابی می رساند.

در مطالبی که گفته شدند، ملاحظه می شود که حضرت زهرا علیها السلام فقط درباره ضرورت وجود رهبری و انتخاب آن از جانب خدا سخن به میان آوردند، بدون اینکه نامی از آن امام همام ببرند. عمل امت را استنکار کردند و بیان داشتند که این رهبر از جانب خدا در بین مردم بود و نیازی به انتخاب خلیفه وجود نداشت. حال ببینیم که آیا دخت گرامی رسول خدا و حجت حق، نامی از آن امام همام نیز در خطبه شان می برند یا نه؟

رهبر برگزیده خدا کیست؟

حضرت زهرا علیها السلام پس از بیان مطالب مزبور، برای آماگی اذهان عمومی، مقدمه ای مشحون از حکمت و موعظه حسنه می آورد؛ ابتدا به فلسفه تشریح احکام و قوانین الهی اشاره می کند و حکمت الهی را در وضع احکام و اختیار رهبران بازگو می فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشَّرِكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ ... وَطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ»؛^(۳۳) خداوند متعال ایمان را برای پاک کردن شما از شرک فرض نمود و نماز را برای دور بودن از تکبر، و زکات را برای پاکی نفس و تکثیر روزی، و اطاعت و پیروی از ما را برای

برقراری نظام دین، و امامت و رهبری ما را برای ایمنی از پراکندگی و تفرقه، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام قرار داد.

ایشان به وسیله این جمله های کوتاه و دقیق، معانی بی شماری را به ما گوشزد می نماید:

۱. رهبری و امامت ما با قراردادهای بشری نبوده، مانند نماز و روزه و حج و زکات از جانب خداوند مقرر شده است.

۲. پی روی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بیهوده نیست، خداوند آن را مقرر فرموده تا نظام او در زمین و در میان جامعه بشری همیشه و به طور مستمر و زنده بماند؛ همان گونه که امامت آن ها را برای ایجاد وحدت در جامعه و اجتناب از اختلاف و تفرقه تقدیر نموده است؛ همان تفرقه ای که مسلمانان از لحظه اول فوت پیامبر در آن واقع شدند و دایره آن به تدریج گسترده تر شد و سرانجام، به قتل عثمان انجامید.

دختر پیامبر خدا، قوانین عام الهی و فرمول های دقیق اجتماعی و دینی را به مردم می گوید و با بیان این قوانین روشن می کند: همان گونه که اسلام بدون جهاد ذلیل است و انسان بدون ایمان مشرک، جامعه و ملت محمدی صلی الله علیه و آله هم بدون اطاعت و پی روی از اهل بیت علیهم السلام فاقد نظم اجتماعی است و مسلمانان بدون زعامت و رهبری آن ها، وحدت خویش را از دست خواهند داد؛ دقیقاً بدان سان که بعدها اتفاق افتاد و تاریخ و از آن مهم تر، اوضاع کنونی مسلمانان جهان گویای آن است.

۳. سخن کسانی را که گفته اند عقیده به امامت را غیر مسلمانانی همچون عبدالله بن سبأ در میان شیعه اشاعه داده اند، رد و نقض می کند؛ زیرا فاطمه زهرا علیها السلام زمانی کلماتی امثال «عهد مقدم» و «بقیه الله» و «طاعتنا نظاماً للملّة» و «امامتنا اماناً للفرقة» را به کار می برد که اثری از عبدالله بن سبأ و امثال او در میان مسلمانان وجود نداشت؛ زیرا حضرت فاطمه علیها السلام بیش از ۷۵ یا ۹۵ و به قولی ۶ ماه پس از پدر گران قدرش زندگی نکرد. پس این جملات، که بازگوکننده عقیده شیعه اند، اساسی کاملاً اسلامی دارند.

۴. با این دو جمله، امامت جایگاه خاص خود را در جامعه اسلامی می یابد؛ چرا که اگر امت اعضا و جوارح پیکر اسلام را نمایش دهد، امامت سر و مغز آن

خواهد بود. اگر ائمت ممثل جسد جامعه باشد، امامت روح و عقل آن خواهد بود و اهل بیت رسالت علیهم السلام سلول های مغزی آن؛ زیرا نظام وجود به وسیله عقل پابرجاست و اطاعت و پیروی جزاز عقل، چیزی را نشاید.

فاطمه زهرا علیها السلام در حکم یکی از سلول های مغزی اسلام، با بیکر اسلام آشناست و می داند چه خطری آن را تهدید می کند. در واقع، دشمن تمام وجود اسلام را هدف ضربات خود قرار داده است، ولی هرگز نمی تواند تمام آن را یکباره نابود سازد، مگر با هدف قرار دادن رأس و مرکزیت آن پیش از هر عضو دیگر. از این رو، حضرت فاطمه علیها السلام در این فراز از سخنانش توقّف نمی کند، بلکه پیش تر و پیش تر پیش می رود تا واقعیت را واضح تر بیان کند و عناصر اصلی اهل بیت علیهم السلام را معرفی و ضمیر «نا» را در «طاعتنا» و «امامتنا» مشخص و محدّد سازد. بدین منظور، چنین ادامه می دهد: «أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ وَأَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَقُولُ عودا و بدوا و لا أقول ما أقول غلطا و لا أفعل ما أفعل شططا «لقد جاءكم رسولٌ من أنفسكم عزيزٌ عليه ما عنتم حريصٌ عليكم بالمؤمنين رؤوفٌ رحيمٌ» فان تفرّوه و تعرفوه تجدوه أبي دون نساءكم و أخابن عمي دون رجالكم و لنعم المعزّي اليه صلى الله عليه و آله»؛^(۲۴) هان ای مردم! بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله، سخن اول و آخرم را می گویم. در گفتن، غلط نگویم و در عمل، راه خطا نیویم. به راستی، برای شما پیامبری از بین خودتان مبعوث گشته که رنج شما براو دشوار است و بر هدایت شما سخت حریص، و بر اهل ایمان دلسوز و مهربان. اگر از منسوبانش جست و جو کنید و او را بشناسید، خواهید دید که او تنها پدر من است، نه پدر زن های شما؛ و تنها برادر همسر من است، نه برادر مردان شما. و چه زیباست منسوب شدن به او!

فاطمه زهرا علیها السلام با بیان «اعلموا انّی فاطمة» خود را معرفی می کند. او یگانه معیار و میزان محبت خدا و پیامبر در میان مردم بود. دوستی او دوستی پیامبر و کینه او کینه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. اکنون همان فاطمه علیها السلام در مقابل آن ها ایستاده و ناراضیتی خود را از آن ها ابراز می کند.

از این گذشته، پیامبری که این قوم ادعای پیروی اش را دارند، آیا پدر شخصی

غیر از فاطمه علیها السلام است؟ آیا برادر شخصی غیر از حضرت علی علیه السلام است؟ اینکه پیامبر در میان آن همه مردم مسلمان، فقط حضرت علی علیه السلام را برادر خویش اعلام می کند، چه معنایی دارد؟ آیا گزینش او همان گزینش الله نیست؟ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳ و ۴)

از این ویژگی حضرت علی علیه السلام که بگذریم، مجاهدت های او در راه حضرت محمد صلی الله علیه و آله، خود بهترین دلیل صلاحیت او در احراز مقام ولایت الله است. همسرش حضرت فاطمه علیها السلام در وصف مجاهدت هایش چنین می گوید: «كُلَّمَا أَوْقَدُوا لِلْحَرْبِ نَارًا أَطْفَأَهَا اللَّهُ. او نَجَمَ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَّرْتُ فَاغْرَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَحَاةً فِي لَهَوَاتِهَا. فلا يَنْكَفِي حَتَّى يَبْطَأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ وَيَخْمَدُ لَهَا سَيْفَهُ؛ مَكَدُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مَجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سِيدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مَشْمُرًا نَاصِحًا مُجِدًّا كَادِحًا لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَاَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادْعُونَ فَكِهِونَ أَمْنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَاتِرِ وَتَتَوَكَّفُونَ الْاِخْبَارَ وَتَتَكْوَنُونَ عِنْدَ انْتِزَالِ وَتَفْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ ...»^(۲۵) هرگاه گرگان عرب آتشی افروختند، خداوند آن را خاموش گردانید، یا هرگاه شاخ شیطانی برمی آمد یا مشرکی دهان می گشود، [پیامبر] برادرش علی علیه السلام را در بیخ گلوی آن ها می افکند و او بر نمی گشت تا آن گاه که بال های دشمن را در زیر گام های خود پایمال کند و آتش آن جنگ ها را با شمشیرش خاموش گرداند، در حالی که او در راه خدا خستگی می کشید و در کار خدا کوشش فراوان می کرد؛ نزدیک ترین فرد به رسول الله بود و سید رهبران الهی به شمار می آمد، در خیرخواهی و نیکی آستین بالا زده، وجدانه می کوشید و در مسیر حق از سرزنش سرزنشگران بیم نداشت. در آن حال، شما در رفاه زندگی به سر می بردید، در تن آسایی و خوش گذرانی و بی اعتنائی به امور دین و امن، و امان روزگار سپری می کردید، منتظر شنیدن حوادث و اخبار ناگوار درباره ما بودید، از جنگ کناره می گرفتید و هنگام مبارزه فرار می کردید ...

با توجه به این سخنان حضرت زهرا علیها السلام، حضرت علی علیه السلام یگانه قهرمان جنگ های پیامبر و خاموش کننده آتش فتنه های عرب با شمشیر بژان خویش بود. او در مقابل شدیدترین مشکلات آن زمان، سینه اش را سپر می کرد و به خاطر دین خدا و حفظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله،

خود را در رنج و سختی می افکند؛ اما دیگران چه؟ مخاطبان فاطمه زهرا علیها السلام که به نام مسلمان در مسجد پیامبر نشسته بودند چگونه؟ «و کُنْتُمْ عَلَى شِفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مَذْقَةُ الشَّارِبِ وَ نَهْرَةُ الطَّامِعِ وَ قَبْسَةُ الْعَجَلَانِ وَ مَوْطِئُ الْاِقْدَامِ، تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ وَ تَقْتَاتُونَ الْقَدَّ، اذْلَلُّهُ خَاسِئِينَ تَخَافُونَ اَنْ يَنْخَطِفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَاَنْقَذَكُمْ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»؛^(۳۶) شما در لبه پرتگاهی از آتش بودید؛ آب ناخالص هر آشامنده و طعمه هر طمع کار، آتش پاره هراسان عجول و پایمال قدم ها، آب تیره و آلوده به بول شتران می آشامیدید و پوست چهارپایان را غذای خود می ساختید. دلیل و رانده شده بودید و می ترسیدید مردم اطرافتان شما را برابیند. پس خداوند به وسیله محمد صلی الله علیه و آله شما را نجات بخشید.

در چنین وضعیتی، پیامبر رسالت خویش را از نخستین گام، همراه حضرت علی علیه السلام آغاز کرد. علی علیه السلام مردم را به پیامبر فراخواند و پیامبر به خدا. علی علیه السلام تنها کسی بود که این قوم به وسیله او از تاریکی جهل و نادانی و فقر و بی فرهنگی به نور محمد صلی الله علیه و آله هدایت شدند. مجاهدت های حضرت علی علیه السلام بود که به آن ها آگاهی و بینش داد. او بود که با دشمنان پیامبر جنگید و زمینه پذیرش دعوت حق را برای مردم آماده ساخت.

در واقع، حضرت علی علیه السلام تنها راهی بود که مردم را به پیامبر رساند؛ درست بدان سان که پیامبرانسان ها را به خدا رساند.

سخنان فاطمه زهرا علیها السلام نشان می دهند که تنها «قرب» حضرت علی علیه السلام و خویشاوندی و دامادی او با پیامبر نیست که ایشان را لایق رهبری می گرداند، بلکه صفات و ویژگی های روحی و اخلاقی وی نیز در این امر خطیر دخالت دارند، گذشته از اینکه او عهد پروردگاری و کتاب ناطق خداوندی است. حضرت زهرا مرضیه علیها السلام به این وسیله می تواند عواملی که حضرت علی علیه السلام را شایسته مقام رهبری گردانده اند، در سه چیز خلاصه کند:

۱. انتخاب خدا؛
۲. انتخاب پیامبر، قرابت و برادری او با رسول خدا؛
۳. صفات والا و مجاهدت هایش در راه اسلام.

همین سان، به «راه» بودن حضرت علی علیه السلام نیز اشاره دارد؛ زیرا وقتی حضرت علی علیه السلام به پیامبر دعوت کرده و مردم تنها به وسیله دعوت‌ها و مجاهدت‌های حضرت علی علیه السلام پیامبر را شناخته و دعوت او را درک کرده‌اند، پس او «راه» محمد صلی الله علیه و آله است و قبول کردن پیامبر جز از طریق پیروی حضرت علی علیه السلام میسر نیست. از این رو، حضرت زهرا علیها السلام شکی ندارد که اُمت با ترک رهبری حضرت علی علیه السلام از راه اسلام و صراط هدایت الهی خارج گشته است، هرچند تا حدی احکام و مناهج اسلامی را انجام دهد و نماز و روزه به جای آورد؛ زیرا منهای حق و روش صحیح زمانی مؤثر است که در راه حق انجام پذیرد. روش صحیح آن گاه که در راه صحیح نباشد بهره‌ای ندارد و به تعبیر دیگر، مقبول درگاه احدیت نیست. عمل به دستوره‌های پیامبر عظیم الشان بدون قرار گرفتن در راه او، هرگز انسان را به بهشت نمی‌رساند.

حضرت زهرا علیها السلام با این بینش وارد بحث شده، قومش را به شدت سرزنش می‌کند. او ترازویی دقیق در مسجد پیامبر به پا داشته و اُمت را در پیش از اسلام و پس از آن و آن گاه پس از رحلت پیامبر می‌سنجد و وضع اسلام را در حال و آینده بررسی می‌کند: «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارًا أَنْبِيَاءَهُ ظَهَرَ فَيَكُم حَسَكَةُ النِّفَاقِ وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ وَ نَبَعَ حَامِلُ الْأَقْلِينَ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمَبْطَلِينَ فَخَطَرَ فِي عَزْصَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ لَلْفَرَّةِ فِيهِ مَلَا حَظِيْنَ، ثُمَّ اسْتَهَضَّكُمْ فَوْجَكُمْ خِفَافًا وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا فَوْسَمْتُمْ غَيْرَ ابْلَكُمْ وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مُشْرِبَكُمْ. هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيْبٌ وَ الْكَلِمُ رَحِيْبٌ وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمُلُ وَ الرَّسُولُ لِمَا يَقْرَأُ ابْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لِمَحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ»؛^(۲۷) پس وقتی خداوند برای پیامبرش خانه پیامبران و مأوای برگزیدگانش را اختیار نمود، در میان شما خار نفاق رویید و لباس دین کهنه شد. آنان که [در زمان حیات پیامبر] از نومیدی سکوت کرده بودند، زبان به سخن گشودند، گم‌نامان خوار و ذلیل به عرصه ظهور آمدند. نر شتر راه باطل صدا در گلو انداخته، در میادین شما مغرورانه به جولان پرداخت و شیطان سرخویش از مخفیگاهش بیرون آورد و بر شما بانگ برداشت و شما را جوابگوی دعوتش یافت و فهمید که شما

هنوز به او ارج و احترام می‌نهد و چشم در افتخارات شیطانی دارید. سپس شما را به نهضت و قیام فراخواند و سبک بالتان یافت؛ شما را به خشم آورد، خشمگین‌تان دید. پس غیر شتر خودتان را داغ نهادید و علامت زدید و بر غیر آب‌شخور خودتان وارد گشتید. این‌ها همه در زمانی صورت پذیرفتند که عهد پیامبر نزدیک بود و زخم ما عمیق و هنوز جراحت‌های [غم هجران پیامبر] مداوا نگشته و پیامبر دفن نشده بود. پیش تاختید و گمان کردید که [بدین وسیله] از فتنه و آشوب جلوگیری می‌کنید، در حالی که به واقع در فتنه فرو افتادید و جهنم بر کافران احاطه دارد.

آری، همه چیز پس از پیامبر عوض شد و رنگ دیگری به خود گرفت. آن کس که در گذشته (در حال حیات رسول الله) زبانش بسته بود، زبان گشود و سخنور گشت. احمقان گذشته نوایغ شدند. آنان که در تمام تاریخ قبیله‌شان نشانی از فخر و عزت مشهود نبود، به یمن وجود اهل بیت پیامبر علیهم السلام و تلاش‌ها و مجاهدت‌های آنان اسلام آوردند و با تمسک به اسلام ارج و ارزشی یافتند، و کار به جایی رسید که همان‌ها بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام فخر می‌فروختند و مغرورانه و متکبرانه از کنار آنان می‌گذشتند و مانند بیشتری بر قلب اهل بیت علیهم السلام فرود می‌آمدند و آن قدر این مسئله اوج گرفت و دشمنی‌ها با فرزندان پیامبر تشدید گردیدند که حتی آن‌ها را از ارث پیامبر محروم گرداندند.

حضرت زهرا علیها السلام با بیان این تغییرات عمیق، در تاریخ ثبت می‌کند که آنچه پس از پیامبر به صورت اسلام عرضه شد، اسلام نیست؛ زیرا رهبری مردم به دست خواران قوم افتاده و اسلام از راه اصیل و جریان صحیح خویش منحرف گشته است.

در خطبه دوم نیز به بانوان مدینه چنین می‌فرماید: «وَيَحِبُّهُمْ! «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» «فِيَا حَسْرَتًا لَكُمْ وَأَنْتِي بِكُمْ وَقَدْ عُمِيتَ عَلَيْكُمْ» «أَتَلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»؛^(۲۸) وای بر آن‌ها! آیا کسی که به حق هدایت می‌کند شایسته پیروی و اطاعت است، یا آنکه نمی‌تواند خودش را هدایت کند مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟ بر شما متأسفم و من می‌بینم که امر

برایتان مبهم شده است. آیا به اجبار شما را بدان وادارم، در حالی که آن را نمی پسندید؟

پرواضح است که منظور حضرت زهرا علیها السلام از این جملات، اعتراض به خلافت ابوبکر است؛ زیرا او خود پس از رسیدن به خلافت، در منبر قرار گرفت و علیه خود چنین اعتراف کرد: «وَإِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي أَحْيَانًا، فَاذَا رَأَيْتُمُونِي غَضِبْتُ فَاجْتَنِبُونِي وَإِنْ زَعُتُ فَقَوْمُونِي»؛^(۳۹) من شیطانی دارم که گاه گاهی بر من مستولی می شود. پس هرگاه عصبانی شدم، از من دور شوید و هر گاه میل به باطل کردم، مرا اصلاح کنید.

حضرت زهرا علیها السلام در جواب بانوان مدینه، که به عیادتش آمده بودند، زبان به سخن گشود و آشکارا بر مردان مدینه خشم گرفت و بر خلافت حضرت علی علیه السلام تصریح فرمود: «وَيُحِبُّهُمْ أُنَى زَعْوَعَهَا عَنِ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ وَقَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَالدَّلَالَةِ وَمَهْطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَالطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالدِّينِ؟ «إِلَّا ذَلِكَ هُوَ الْخَسْرَانُ الْمَبِينُ»، و ما ادرى نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ وَ نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرٌ سِغْفِهِ وَقَلَّةٌ مَبَالَايَةِ لِحْتِفِهِ وَ شِدَّةٍ وَ طَائِيَةٍ وَ نَكَالٍ وَقَعْتَهُ وَ تَمَرَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ تَالَهُ! لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحْجَةِ اللَّائِحَةِ وَ زَالُوا عَنِ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرُدُّهُمْ إِلَيْهَا ... وَ لَأُورِدَهُمْ مِنْهَا صَافِيَا رُويًا ... «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛^(۴۰) وای بر آن ها! چسان خلافت را از لنگرگاه رسالت بر جنابندند و از پایه های نبوت و دلالت و مکان هبوط حضرت جبرئیل روح الامین و شخصیت آگاه آشنا به امور دنیا و دین جابه جا کردند؟ آگاه باشید که این همان زبان و خسارت کاملاً روشن است. چه چیزی را از علی علیه السلام ناپسند شمردند؟ به خدا قسم! ناروا داشتند از او سختی شمشیرش را، و بی اعتنائی او را به مرگ، و نیروی مقاوت و پایداری اش را و شدت کیفر و آسیب حمله هایش را، و خشم و غضب پلنگ گونه اش را در راه خدا. به خدا قسم! اگر افرادی از راه روشن روگردان می شدند و از قبول حجت و دلیل واضح سرباز می زدند، علی علیه السلام آن ها را به آن راه بازمی گرداند و به پذیرش آن حجت وادارشان می کرد ... و آن ها را به سرچشمه ای زلال و سرشار وارد می کرد ... و خود از دنیا آرایه ای زاید بر نمی گرفت ... و اگر اهل آبادی ایمان می آوردند و تقوا می ورزیدند، درهای برکت را از

آسمان و زمین به رویشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند و ما آن ها را به سزای عملکردشان گرفتار کردیم.

مشاهده می شود که حضرت زهرا علیها السلام با براهین روشن و منطقی، از حق اهل بیت علیهم السلام در خلافت که برگزیدگان خاص خدایند دفاع می کند و در واقع، از حق خدا دفاع می کند؛ زیرا انتخاب رهبری حق خالص خداست که در آن زمان، به تعیین شخص حضرت علی علیه السلام و فرزندان او تصریح شده بود و در عصور بعد، به تعیین وصفی از طریق ائمه اطهار علیهم السلام اعلام شده است.

پی نوشت‌ها

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه قم.
۲. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون مغربی، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۵۶، فصل ۲۷، ص ۳۵۲.
۳. ابن حجر عسقلانی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۶.
۴. محمد وعی الامین الانطاکی، لماذا اخترت مذهب اهل البيت، ط. الثالثة، قم، مكتبة الثقلين، ۱۹۶۲، ص ۱۵۴ به نقل از: حموینی شافعی، فرائد السمطين.
۵. همان، ص ۱۳۸.
۶. محمد امین، العقود الدرئیة فی تنقیح الحامدیة، ط. الثانية، بیروت، دارالمعرفة، ص ۱۰۲.
۷. ابن حجر الهیثمی، الصواعق المحرقة، ط. الثانية، مصر، شركة الطبائع الفنية المتحدة، ۱۹۶۵، مقدّمه، ص «ز».
۸. همان.
۹. همان ص ۱۵۵.
۱۰. همان، ص ۱۵۴.
۱۱. همان، ص ۱۵۳.
۱۲. سیدهاشم حسینی بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۸۶.
۱۳. محمد وعی الامین الانطاکی، پیشین، ص ۲۴۰.
۱۴. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۴۲، روایت ۵، باب ۲۷.
۱۵. مولی محسن فیض کاشانی، النوادر فی جمع الاحادیث، تهران، ج شمس، ص ۱۲۷.
۱۶. ابن طیفور، بلاغات النساء، نجف اشرف، ط. حیدریة، ص ۱۲ و ۱۵.
۱۷. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ ق، ص ۹۹.
۱۸. احمد بن علی طبرسی، پیشین، ص ۱۰۸.
۱۹. مولی محسن فیض کاشانی، پیشین، ص ۱۲۰. در تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰ نیز شبیه همین گفتار آمده است.
۲۰. احمد بن علی طبرسی، پیشین، ص ۱۰۳.
۲۱. همان، ص ۹۹.
۲۲. همان، ص ۹۹.
۲۳. همان.
۲۴. همان، ص ۱۰۰.
۲۵. همان، ص ۱۰۰.
۲۶. همان.
۲۷. همان، ص ۱۰۱.
۲۸. همان، ص ۱۰۸.
۲۹. ابن قتیبة الدینوری، الامامة والسیاسة، مصر، ط. مصطفى البابی الحلبي، ۱۹۶۹، ص ۲۸.
۳۰. احمد بن علی طبرسی، پیشین، ص ۱۰۸.

متبع: بانوان شیعه، شماره ۴، حکمت نیا، مریم

خطبه فدکیه

تفسیری بر آیات قرآن کریم

چکیده

در فرهنگ شیعه، «فدک» نمادی از معنایی بزرگ است که هرگز در محدوده یک قطعه زمین نمی‌گنجد و همین معنا رمزی است که درگیری را از مخاصمه سطحی و محدود، به مبارزه‌ای سیاسی تبدیل کرد. منازعه فدک در واقع، فریاد اعتراض یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله به انحراف پدید آمده در جهان اسلام است. «خطبه فدک» علاوه بر قاطعیت فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله در حق خواهی نسبت به ارث خویش، بیش از پیش بیان روشن دفاع از حضرت علی علیه السلام است و انتقاد از بی وفایی و خیانت مردمان نسبت به حق صریح اهل بیت علیهم السلام. حضرت زهرا علیها السلام در این محاجّه، با بهره‌گیری متین و استوار از آیات قرآن کریم، تفسیری مستند و محکم از آیات قرآن را به نمایش می‌گذارد که نشان دهنده اوج اشراف و آگاهی از بیان رموز آیات است و خطبه را از صبغه سیاسی به درس معرفتی و کلاس تفسیری و ادبی بدل می‌نماید که مفسّر آن در نهایت درجه فهم و ادراک مبانی آیات الهی و نهایت درجه فصاحت و بلاغت در گفتار و سخن سرایی است.

کلیدواژه‌ها: سقیفه، فدک، فیء، خالصه، انفال، ارث.

مقدمه

فاطمه زهرا علیها السلام در خانه ای پرورش یافته که نمونه والای حُسن خلق، سلامت طبع، دانش، بینش، هدایت و بالاتر از همه مهبط وحی الهی بوده و از این رو، ضرب المثل کمال و انسانیت، عفت، پاکي، متانت و آگاهی است. وی از آنچه پیامبر از حق تعالی تلقی کرده، بهره گرفته و در خانه پدر و دامان پرورش او به فضایی آراسته شده که هیچ دختری به آن ها دست نیافته است. او همچنین از فضل همنشینی همسری برخوردار است که تمامی دغدغه او از آغاز تا انجام، قرآن کریم و تحقق آیات آن در میان مردم بوده است. وی قرآن کریم را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام شنیده و روان خویش را در پرتو مفاهیم آن تصفیه نموده است. در کتب بسیاری آمده است که ایشان بر علوم قرآن و مسائل و مطالب ادیان و شرایع پیشین آگاهی داشت و خواندن و نوشتن می دانست و بر حسب فرمان خدا صلی الله علیه و آله مطالبی به صورت مکتوب فراهم آورده بود تا از آن ها بهره گیرد و در امور دینی و دنیوی، بصیرت و آگاهی یابد.^(۱)

از مباحثاتی که وی با ابوبکر و زنان مهاجر و انصار نموده است، این واقعیت برمی آید که ایشان بر آیات کریمه احاطه کامل داشته و به اقتضای کلام، از آن ها بهره برده و بدان ها استدلال نموده است. گرچه اخیراً قریب ۲۰۰۰ کتاب مستقل و چاپی درباره حضرت زهرا علیها السلام به ۲۶ زبان دنیا معرفی گردیده اند،^(۲) ولی کتاب مستقلی در خصوص بیانات قرآنی این بانوی بزرگ در این مجموعه ها یافت نمی شود و صرفاً می توان این گونه بیانات قرآنی را ذیل زندگی نامه و نقل های تاریخی جست و جو نمود. بخشی از این گفتارهای نورانی، در نقل های کوتاه و بخش دیگر آن در گفتار مفصل آن حضرت علیها السلام در مسجد مدینه (خطبه فدک) و در دیدار با زنان مهاجر و انصار (خطبه عیادت) نمود کامل و بارزی یافته اند. در این نوشتار، به بخش اخیر توجه نموده و با توجه به اسناد معتبر خطبه «فدک» و «عیادت»، متن های قرآنی آن ها عرضه می گردند.

خطبه فدکیه

بنابر روایت براء بن عازب، پس از خاتمه بیعت در «سقیفه»، کسانی که در آن

مجمع گرد آمده بودند از محل خارج شدند و در کوچه ها به راه افتادند و به هر کس می رسیدند دست او را می گرفتند به دست ابوبکر می مالیدند، چه آن شخص به این کار تمایلی داشت یا نداشت. براء می گوید: در آن زمان بود که من به در خانه بنی هاشم رفتم و خبر را به آنان دادم.^(۴)

فاطمه زهرا علیها السلام از زمره مخالفان بود و از این رو، خانه وی بلافاصله محل اجتماع ایشان و رویارویی با جریان سقیفه گردید. امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام برای بازگرداندن امر خلافت از ابوبکر و بیعت با حضرت علی علیه السلام تلاش زیادی کردند، اما تلاش آن ها ثمری نبخشید تا اینکه این مواجهه در جریان تصرف فدک به مبارزه ای بزرگ تبدیل شد و فاطمه زهرا علیها السلام برای حق خواهی و ادعای مالکیت فدک، در حضور مسلمانان در مسجد پیامبر حاضر گردید و در مخالفت با تصدی مقام خلافت به وسیله ابوبکر، خطابه ای طولانی ایراد نمود.

طریحی در مجمع البحرین می گوید: «فدک» از آبادی های یهودیان بود که تا مدینه دو روز و تأخیر کمتر از یک منزل فاصله داشت.^(۵)

این آبادی بنابر نقل کلیه مورخان، به رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص داشت؛ زیرا آن حضرت به همراه حضرت علی علیه السلام آن را فتح کرد و هیچ یک از دیگر مسلمانان در فتح آن شرکت نداشت و بنابراین، عنوان «فیء» را از دست داده و ذیل کلمه «انفال» وارد شده بود.

طریحی آورده است: هنگامی که آیه «وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (اسراء: ۲۶) نازل گردید، حضرت رسول صلی الله علیه و آله «فدک» را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید و آن ملک تا پس از رحلت حضرت در تصرف ایشان بود و به زور از او گرفته شد و حضرت علی علیه السلام در یک نقل تأویلی، حدود آن را بدین گونه مشخص نمود: یک طرفش کوه احد، مرز دیگرش عریش مصر، مرز دیگر سیف البحر و مرز دیگر دومه الجندل است.^(۶)

بلاذری، طبری، ابن اثیر و ابن ابی الحدید نیز می گویند: «خبیر» فیء مسلمانان و «فدک» خالصه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا آنان تاخت و تازی در آنجا نداشتند.^(۷)

پس از روی کار آمدن خلیفه اول، از اولین اقدامات در جهت تثبیت قدرت

سیاسی و اقتصادی خلافت، گردآوری زکات و سامان بخشیدن درآمد‌ها بود و از این رو، تصرف منطقه اقتصادی فدک، آغاز رویارویی عملی با مخالفان سیاسی بود که با این حرکت، درگیری را از پشت درها به صحنه علمی مسجد کشانید و فاطمه زهرا علیها السلام را به بیانی طولانی و مفضل و اداری نمود. قدیمی ترین سند این سخنرانی کتاب بلاغات النساء، ابوالفضل احمد بن ابی طاهر مروزی (۲۰۴۲۰۸ ق) است. این خطبه به عنوان دومین گفتار آن کتاب پس از مرثیه عایشه در مرگ ابوبکر ضبط گردیده است.

فصاحت و بلاغت، آرایه های لفظی و معنوی و بخصوص صنعت «سجع» در این سخنان موج می زند و بسیاری را به این نحوه کلام متوجه نموده و مقهور گفتارپرداز آن کرده است. برخی نیز آن را ترکیبی از مخالفت با قدرت سیاسی موجود و خطبه ای انقلابی می دانند که سعی بر براندازی نظام نوپنیا دارد تا حق خواهی شخصی (۸) به هر صورت، محتوای این سخنان ظهور استدلالی غنی بر ادعایی است که علاوه بر قدرت بیان گوینده در لفظ و معنا، شاهد نحوه بهره گیری منطقی ترین و استوارترین استدلال از آیات کریمه قرآن است که به فراخور بحث، محتوای سخن را سرشار از نورانیت قرآن کرده و آن را به تفسیری موجز از برخی آیات الهی تبدیل نموده است.

مرحوم مجلسی این خطبه را در جلد هشتم کتاب بحار الانوار آورده و لغات آن را نیز شرح نموده و برخی مضامین آن را نیز تبیین نموده است.^(۹) محتوای کامل این سخنان شامل موارد ذیل است: حمد و ثنای خداوند، شهادت به وحدانیت خداوند، شهادت به رسالت محمدی صلی الله علیه و آله، تفسیری از کتاب الله قرآن کریم، تفسیری از هجده مضمون معرفتی قرآن کریم. پس از این مقدمات، خطابه شروع گردیده و با استناد مستقیم به ۲۱ آیه کریمه و اقتباس از ۶ آیه دیگر، استدلال را قوت بخشیده و از محتوای بحث به آیات قرآن و از آیات قرآن به محتوای سخن سرایت داده شده است.

بررسی محتوایی خطبه فدکیه

«لا اله الا الله» کلمه ای است که تأویلش را اخلاص (۱۰) قرار داده و پیوندش را در دل ها نهاده (۱۱) و در فکر برای تعقل آن، روشنایی ایجاد کرده است.

خداوندی که دیدارش برای دیدگان و توصیفش برای زبان‌ها و درک چگونگی‌اش برای وهم‌ها ناشدنی است، اشیا را نه از چیزی که قبل از آن باشد [و از نیستی] پدیدار ساخت و بدون استفاده از مثال و الگو، اشیا را آفرید و به قدرت خویش، خلق کرد و به خواست خود پدید آورد، بدون اینکه به آفرینش آن‌ها نیازی داشته باشد و یا در شکل بخشیدن به آن‌ها فایده‌ای برایش باشد، جز اینکه حکمتش را پایدار، و بر طاعت و قدرتش دیگران را آگاه، و برای آفریدگانش موجب تعبد و بندگی، و برای دعوتش موجب سرفرازی باشد. پس از آن، بر طاعت و گوش فرادادن آنان ثواب را مترتب ساخت و بر نافرمانی شان عقاب و کیفر نهاد تا بندگانش را از خشم خود بازدارد و به سوی بهشت فراخواند. «أشهد أن ابی محمدا عبده و رسوله...»؛ گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و رسول اوست. پیش از آنکه به او مأموریت دهد، وی را برگزید و برتری و شرافت بخشید و پیش از پدید آوردنش، او را نام نهاد^(۱۲) و پیش از آنکه او را مبعوث کند، برگزیده است، در آن هنگام که آفریدگان در پس پرده غیب مکتوم و در پشت پرده‌های ترسناک^(۱۳) نگه داری شده و در کنار مرز نیستی به سر می‌بردند؛ چون خداوند نتیجه و پیامد کارها را می‌دانست و به رویدادهای روزگاران احاطه داشت و به زمان وقوع مقدرات و کارهای شدنی آشنا بود ... سپس حضرت رو به اهل مجلس کرد و فرمود: شما ای بندگان خدا! مخاطبان و مسئولان مستقیم امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او و امین‌های خداوند بر خویشتن و رسانندگان دین خدا به دیگرانم ها هستید. حقی از خداوند برگردن شماست؛ خداوند را در بین شما عهد و قراری است که نزد شما گذارده، و بازمانده‌ای است که بر شما به خلافت و نیابت خود برگزیده است و آن کتاب ناطق الهی و قرآن راستین، نور درخشان و چراغ تابناک است. دیدگاهش مستدل و روشن، اسرارش آشکار [در نزد اهل آن] و ظواهرش درخشان است. پیروانش مورد غبطه دیگران و پیروی‌اش راهبر به سوی بهشت برین و تلاوت آن موجب نجات است. به وسیله آن می‌توان به حجت‌های الهی دست یافت، و دستورات واضح، حرام‌هایی که از آن‌ها بر حذر شده‌اید، دلایل روشن، براهین کافی، فضیلت‌های مستحبی، امور جایز که موهبتی‌اند، و نیز قوانین مکتوب خداوندی از طریق آن (قرآن) حاصل می‌گردند.

پس از این بیانات تفسیری و روشن از مضامین مطرح شده، به تفسیر و تبیین مضامین و محتوای معارف و احکام مندرج در قرآن پرداخته است و پیرامون ۲۰ مضمون قرآنی بیانات خویش را ادامه داده که به مناسبت هر یک، آیات مربوط را ذکر می‌کنیم:

۱. ایمان؛ پاکی از شرک: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ.» (در قرآن کریم ۷۳۶ بار مشتقات «امن» آمده که از این تعداد ۱۸ بار لفظ «آمنوا» است.)
۲. نماز؛ تغذیه و پاکی از آلودگی تکبر: «وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ.» (در قرآن کریم ۹۹ آیه درباره نماز آمده اند.)
۳. زکات؛ پاک ساختن روح و افزایش روزی: «وَالزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ.» (در قرآن کریم ۳۲ آیه درباره زکات ذکر شده اند.)
۴. روزه؛ تثبیت اخلاص: «وَالصِّيَامَ تَثْبِيْتًا لِإِخْلَاصِ.» (در قرآن کریم ۱۳ آیه درباره روزه آمده اند.)
۵. حج؛ استحکام دین: «وَالْحَجَّ تَشْيِيْدًا لِلدِّينِ.» (در قرآن کریم ۱۲ آیه درباره حج می‌باشند.)
۶. عدل؛ نزدیکی و تألیف دل‌ها: «وَالْعَدْلَ تَنْسِيْقًا لِلْقُلُوبِ.» (در قرآن کریم ۳۷ آیه درباره عدل گرد آمده اند.)
۷. فرمان برداری از فرمان‌های ما؛ انتظام امت اسلام: «و طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ.» (در قرآن کریم ۱۹ آیه با لفظ «اطيعوا» آمده اند که یک بار آن اطاعت اولی الامر است. «نساء: ۵۹»)
۸. امامت؛ امنیت از خطر تفرقه: «و إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفِرْقَةِ.» (اشاره به آیه «وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» «فرقان: ۷۴»)
۹. جهاد؛ عزت اسلام و ذلت کافران و منافقان: «وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ.» (۱۴ آیه درباره جهاد و مجاهد موجودند که ۴ آیه آن با لفظ امر «جاهدوا» می‌باشند.)
۱۰. صبر؛ جلب خیرات: «وَالصَّبْرَ مَعُوْنَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْإِحْرَامِ.» (۱۰۳ آیه درباره صبر و مشتقات آن می‌باشند.)
۱۱. امر به معروف و نهی از منکر؛ اصلاح حال عموم: «وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ.» (در ۶ آیه تکرار هر دو لفظ با هم، ۳۹ آیه از ماده «معروف» و ۱۵ آیه از ماده «منکر» ذکر شده اند.)

۱۲. احسان به پدر و مادر؛ جلوگیری از خشم خدا: «و برِّ الوالدینِ وقایةً من السخَطِ.» (۵ آیه درباره احسان به پدر و مادر آمده اند.)
۱۳. پیوند خویشاوندی؛ تأخیر اجل و طول عمر: «وصلَّة الارحامِ منمأة للعددِ.» (اشاره به آیه «وَأُولُوا الارحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی کتابِ اللَّهِ» «احزاب: ۶» می باشد.)
۱۴. قصاص؛ احترام و حرمت خون ها: «والقصاصُ حصناً لِلدِّماءِ.» (۵ آیه درباره با قصاص در قرآن کریم ذکر شده اند.)
۱۵. وفای به نذر؛ در معرض آموزش حق قرار گرفتن: «والوفاءُ بالنذر تعریضاً للمغفرة.» (اشاره به آیه «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً» «اسراء: ۲۴ / انعام: ۱۵۲»)
۱۶. کم نفروختن؛ تغییر خوی و عادت کم گذاری از حق دیگران: «و توفیة المکائیل و الموازین تغیراً للمبخس» (اشاره به مضمون آیات چهارگانه «و اوفوا الکیل و المیزان بِالْقِسْطِ»)
۱۷. نهی از می خوارگی؛ پاکیزه شدن از آلودگی ها: «والتَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الخمرِ تنزیهاً عَنِ الرَّجْسِ» (اشاره به آیات تحریم خمر «مائده ۹۰ و ۹۱ / بقره ۲۱۹»)
۱۸. دوری از تهمت؛ مانع لعنت: «و اجتنابُ القذفِ حِجاباً عَنِ اللعنة.» (اشاره به مضمون آیه «اجتنبوا قولَ الزور» «حج: ۳۰»)
۱۹. ترک دزدی؛ موجب عفت و خویشتن داری: «و ترک السرقة ایجاباً للعتة.» (اشاره به آیه «و السارقُ و السارقةُ فاقطعوا أیدیهُما جزاءً بما کسبا» مائده: ۳۸»)
۲۰. حرمت شرک؛ موجب اخلاص در قبول ربوبیت در پذیرش توحید محض: «و حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْکَ اخلاصاً بالربوبیة.» (۱۶۸ بار لفظ «شرک» و «مشرکین» در قرآن کریم آمده اند و حرمت شرک مورد تأکید قرار گرفته که آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ» «نساء: ۴۸» صریح در آن است.)
- آن گاه پس از تبیین فلسفه احکام مزبور، به تقوای الهی توصیه کرده، می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» (آل عمران: ۱۰۲) بدین وسیله، اطاعت از خدا در فرمان های وارد شده و نهی های مذکور را مورد تأکید قرار می دهد: «و اطیعوا اللَّهَ فیما أمرکم به و نهاکم عنه فانَّه» (إِنَّمَا یُحْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) «فاطر: ۲۸» و سپس وارد محتوای اصلی خطبه می گردد.

متن خطبه

حضرت زهرا علیها السلام پس از معرفی خود در این قسمت به عنوان دختر رسول خدا، درباره شیوه زندگی مردمان در زمان ظهور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و روش برخورد آن حضرت با این اوضاع، با استشهاد به آیه «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» (توبه: ۱۲۸) می فرماید: پیامبری از خود شما برایتان آمد که آنچه شما را به زحمت می انداخت بر او دشوار بود، نسبت به [خیرو صلاح] شما علاقه شدید داشت، و به ایمان آورندگان مهربان و دلسوز بود. سپس در تبیین آیه مزبور ادامه می دهد: «... آن حضرت رسالت خویش را ابلاغ و بیم و انداز و اندرز خود را اظهار و از مسلک و روش مشرکان برکنار بود، کمر آنان را شکست و حلقوم ایشان را فشرد و با حکمت و پند نیکو، ایشان را به راه پروردگارش دعوت نمود، بت ها را شکست و گردن فرازان را سرکوب کرد تا آنکه جمع ایشان شکست خورده پا به فرار گذاشتند.»

آن گاه با اشاره به مسلمانان و حق خواهی ایشان در آن دوران سخت ایمان آوردن، می فرماید: «شما به همراه سپیدرویان پاک نهاد، گویای کلمه اخلاص شدید، و حال آنکه «کنتم علی شفا حُفْرَةِ مِنَ النَّارِ» (آل عمران: ۱۰۳) بر لبه پیرنگاه جهنم بودید. به خاطر ضعف و ناتوانی شما، هر کس از راه می رسید می توانست شما را نابود کند، جرعه ای برای هرتشنه و طعمه ای برای هر گرسنه و آتش گیره هر شعله ای بودید، زیر پای دیگران له شده بودید، آب های گندیده می آشامیدید و برگ درختان می چیدید، ذلیل و توسری خور بودید.» سپس به آیه «تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ» (انفال: ۲۶) اشاره می نماید که «شما وحشت داشتید دیگران از اطراف به شما هجوم آورند، و خداوند به واسطه فیض وجود رسول خدا، شما را از آن گرفتاری ها نجات داد.»

و سپس اشاره می فرماید: شما را از کلیه گرفتاری های دیگر نیز در هر زمان رها کنید و به آیه «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» (مائده: ۶۴) استناد می جوید.

پس از فرمایش های دیگری، به طرح فتنه ها و بروز نفاق ها پس رسول خدا و سرگستگی مردم و حیرت ایشان می پردازد و با آیه «الَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لُمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (توبه: ۴۹) وقایع را شرح می دهد و به پشت

سرانداختن قرآن و بازگشت به جاهلیت نویدشان می دهد و آن را جایگزین بدی می خواند: «بَسَّسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (کهف: ۵۰) و چنین کاری را خسران تفسیر می نماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران: ۸۵) و آن گاه پس از توضیحات دیگری از این واقعه، به مسئله قطعی ارث خویش از پیامبر اشاره کرده، می فرماید: شما پنداشته اید که ما ارثی نمی بریم؟ «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُؤْفِكُونَ» (مائده: ۵۰) آیا از دستورات دوران جاهلیت پی روی می کنید؟ برای مردمی که باور دارند، چه کسی از خداوند بهتر دستور می دهد و داوری می کند؟ سپس مستقیماً جانب خطاب را به ابوبکر نموده، می فرماید: «... ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خداوند آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ تو مطلب ناروا و سخن نامناسبی گفته ای: «لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا فَرِيًّا» آن گاه به وراثت حضرت سلیمان از داود علیهما السلام اشاره فرموده، می گوید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (نمل: ۱۶) و سلیمان از داود ارث برد، و به ذکر داستان یحیی بن زکریا اشاره می فرماید که گفت: «... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (مریم: ۵۶)؛ پروردگارا! از سوی خودت، به جانشینی به من ببخش که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد.

در ادامه، به آیات ذیل استناد می جوید: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵)؛ و خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر در کتاب خدا مقدم می باشند. «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (نساء: ۱۱) و خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که پسر دو برابر دختر سهم ببرد و «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (بقره: ۱۸) اگر مالی از خود جای گذاشت، برای پدر و مادر و خویشاوندان به گونه خیر و شناخته شده و معروف وصیت کند و این برای پرهیزگاران کاری درست و شایسته است. و ادامه می دهد: شما پنداشته اید که من بهره ای نداشته، از پدرم ارث نمی برم و هیچ رابطه و پیوندی بین ما نیست؛ در همین زمینه، با اقتباس از آیه ۶۷ سوره انعام و آیه ۳۹ سوره هود می فرماید: «شما خود را نسبت به عام و خاص قرآن، از پدر و پسرعمویم داناتر می دانید. پس (این شما و این فدک که) همچون شتر مهار کشیده و بار کرده در اختیار شما باشد و روز واپسین

و رستاخیز تو و آن (فدک) با هم روبه رو خواهید شد... «لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»؛ «مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ»؛ هر رویدادی را جایگاهی است و به زودی خواهید دانست که بر چه کسی عذاب خوارکننده فرود آمده، شکنجه ای پایدار وارد خواهد شد. همچون قصه گناه کاران نوح، هم غرق می شوید و هم عذابی جاودانه در انتظارتان است.

آن حضرت از بازگشت مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه می کند که «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۴)؛ محمد صلی الله علیه و آله فرستاده کسی است که پیش از او نیز فرستادگانی آمده اند. آیا گریه می کردید یا کشته شده شما به گذشته خود برمی گردید؟ و هر کس به گذشته خود برگردد هرگز زبانی به خداوند وارد نیآورده است و به زودی خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد. و فریاد برمی آورد: «ای قوم اوس و خزرج! آیا میراث پدرم بلعیده شود، در حالی که شما مرا می بینید و صدای مرا می شنوید و آغاز و فرجام کار به شما برمی گردد و زمام امور در دست شماست؟» و با شکوه از پنهان کاری مردم و چشم پوشی آنان از حق و انحراف از راه راست، با استناد به آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَخَافُونَ أَحَدًا» (آل عمران: ۱۷۴) می فرماید: آیا با مردمی که پیمان های خود را شکسته و برای بیرون کردن پیامبر تصمیم گرفته اند نمی جنگید، با آنکه جنگ را آغاز کرده اند؟ آیا از آنان می ترسید با اینکه خداوند سزوارتر است که از او بترسید، اگر ایمان آورده و دین را باور کرده اید؟^(۱۴)

در ادامه بیانات تند و گزنده خطبه، حضرت زهرا علیها السلام رفاه طلبی و تمایل به زندگی راحت را عامل این چرخش دانسته، می فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (ابراهیم: ۸) اگر شما و همه کسانی که در روی زمین زندگی می کنند کافر شوید، بدانید که خداوند بی نیاز و ستوده است. و با خشم اظهار می دارد: «این سخنان خروشی بودند که از جان برآمد و آهی بودند که از خشم من برخاستند و از بی تاب و توان فرسایی من حکایت می کردند... آنچه را شما انجام می دهید پیش روی پروردگار است و

او ناظر و بینا: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (شعراء: ۲۲۷) و به زودی ستم کاران خواهند دانست به چه جایگاهی بازگشت می کنند! و ادامه می دهد: «من دختر پیامبر، هشدار دهنده شمایم که شما را از عذاب سرسخت پیش رویتان بیم می داد. «فَاعْلَمُوا أَنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (اقتباس از آیات ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره هود)؛ پس هر کاری می خواهید انجام دهید که ما هم کار خود را انجام خواهیم داد و چشم به راه باشید که ما هم منتظریم.

در این فراز از سخن، ابوبکر با دل جویی و آرامش تلاش می کند تا حضرت را از خشم فرونشاند و در عین حال، حکم خویش را در مورد «فدک» و اموال باقی مانده از رسول خدا ابراز نماید؛ می گوید: «ما آنچه را که شما در نظر دارید، در راه خرید اسلحه و ساز و برگ جنگی خرج کرده ایم تا به وسیله آن ها، مسلمانان با کافران هموار باشند.» آن گاه در این تصمیم گیری به اجماع عموم مسلمانان تکیه کرد و از اینکه نمی تواند خلاف دستور پیامبر کاری کند و باید این اموال به ولّی پس از وی سپرده شود، از اموال شخصی خویش پیش کش کرده، می گوید: در آنچه در اختیار شخص من است و از اموال من به شمار می رود، هر دستوری که بفرمایید اجرا می شود. آیا شما صلاح می دانید که من در این مورد، خلاف پدرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل کنم؟

در این هنگام، حضرت زهرا علیها السلام به خروش آمده، می فرماید: «سبحان الله! ... هیچ گاه رسول خدا از کتاب خدا روی گردان و نسبت به احکام او مخالف نبود، بلکه پیرو قرآن و سوره های آن بود. آیا شما با نیرنگ و فریب، اجماع کرده، بهانه ای دروغین بر او بسته اید؟» و سپس به قرآن اشاره نموده، می فرماید: «این کتاب خدا، که دآوری دادگر است و بیان آن حل و فصل می کند، می فرماید: درخواست زکریّا از خداوند آن بود که به او فرزندی بدهد و گفت: «يَرْبُّنِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (مریم: ۶) و «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (نمل: ۱۶) آن فرزند وارث من و آل یعقوب باشد و سلیمان از داود ارث برد. بنابراین، خداوند متعال در آنچه توزیع و تقسیم کرده، سهم هر کسی را تعیین و مقدار واجب و حتمی از میراث را مشخص ساخته است. سهم پسران و دختران را به گونه ای واضح و روشن بیان داشته، بهانه جویی یاوه سرایی را باطل ساخته و از بدگمانی و شبهه افراد و امانده در آینده جلوگیری نموده است.

نه، چنین نیست: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ» (یوسف: ۱۸)؛ بلکه شما خودتان را گول زده و نفوس شما کاری (قبیح) را برایتان با جلوه ای زیبا نمایش داده اند. و من بردباری و صبری نیکو خواهم کرد و بر آنچه شما توصیف می کنید، از خداوند کمک می جویم.»
در اینجا نیز ابوبکر به این بهانه که خلافت را مردم به گردن وی انداخته اند و بر آنان مستبدانه حاکم نشده، مسلمانان را به داوری بین خود و حضرت فرامی خواند.

حضرت در آخرین فرافز، با دلی آکنده از غم، مردم را به تدبّر در قرآن فراخوانده، می فرماید: «ای مردم که شتابان به گفتار باطل روی آورده، کار زشت زیان بار را با دیده اغماض نگریسته، آن را پذیرفته اید! «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد: ۲۴) آیا در قرآن اندیشه نمی کنند (نمی کنید) یا اینکه بر دل هایشان (دل هایتان) قفل است؟ نه چنین است، «بَلْ زَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» (اشاره به آیه ۱۴ مطففین)، بلکه کارهای زشتتان بر دل هایتان نقش بسته، گوش ها و چشم هایتان را فراگرفته است. به چه جای بدی برگشتید و به چه وضع بدی گرفتار شده اید! به چیز بدی اشاره کرده اید و به معاوضه نامناسب و بدی رضا داده اید! به خدا سوگند! هنگامی که پرده ها به یک سو زده شوند بارش را سنگین و پیامدش را خطرناک خواهید یافت و زیان و ضرر به دنبال خواهد داشت.

سپس در آخرین فرمایش های خویش، با تکیه بر دو آیه از قرآن کریم، می فرماید: «وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ» (زمر: ۴۷)؛ «وَحَسِبَ هُنَالِكَ الْمُتْبِطُونَ» (غافر: ۷۸)؛ و از پروردگارتان آنچه را که حساب نمی کردید و به ذهنتان نمی آمد، برایتان آشکار خواهد شد و در آن هنگام، آن ها که بر باطل هستند، زیان خواهند دید. و در انتها، با سرودن اشعاری خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله، به منزل برگشت.^(۱۵)

در این گفت و گو، حق خواهی و ادعای مالکیت زمینی مطرح است که غصب آن نقطه آغاز حمله به شخصیت معنوی و مادی اهل بیت علیهم السلام بود و نشان از موضع گیری مستبدانه خلیفه چند روزه در برخورد با هر نوع مخالفت در مقابله با خلافت جدید داشت و از این رو، قدرتمندترین و سرشناس ترین

مخالفان به عنوان اولین مقابله‌گران سقیفه را انتخاب کرد تا همه مسلمانان پس از آن عبرت گرفته، توان هر نوع سرکشی و تمردی را از دست بدهند. بدین روی، حضرت زهرا علیها السلام به عنوان مدافع امامت حضرت علی علیه السلام و حق ارث خویش، باید به چیزی استناد کند که فصل الخطاب همه رویارویی‌ها بوده و غیر قابل انکار باشد. او به قرآن مجید استناد کرده، مضمون کامل کلام را در اقتباس یا استشهاد از آیات برمی‌گزیند و این، هم به معنای اعلام یک رویارویی باطنی و درونی با عنصر حکومتی حاضر است و هم به معنای کشف موضوع پشت سر انداختن قرآن توسط حاکمان وقت، و همه مسلمانان را به تأملی سخت بر تفسیر مجدد آیات دعوت می‌نماید.

علامه سید شرف‌الدین در تحلیل مفصلی از این خطبه، به رموز تفسیری آن پرداخته، چگونگی تفسیر هر یک از آیات مطرح شده را بیان می‌نماید. وی در بخشی از این تبیین آورده است: «ببینید چگونه در آغاز، بر اثر گذاردن پیامبران، به دو آیه مربوط به داود و زکریا علیهما السلام، به صراحت در ارث گذاری آن دو استدلال می‌کند، و به جان خود سوگند که آن حضرت بر خلاف دیگر کسانی که مدت‌ها پس از نزول قرآن یا به عرصه گیتی نهاده اند، ارث را در این آیات شریفه مربوط به ارث حکمت و پیامبری دانسته، نه ارث در اموال، و معنای مجازی را بدان دلیل بر معنای حقیقی مقدم داشته که نسبت به فهم آیات قرآن داناتر و اعلم بوده که اگر این تصرف و دخالت در معنای حقیقی لفظ بدون دلیل جایز بود، ابوبکر و یا دیگر کسانی که در آن روزها طرفدار او بودند نیز می‌توانستند بدین گونه پاسخ حضرت زهرا علیها السلام را بدهند؛ با اینکه آنان چنین پاسخی را به آن حضرت ندادند. علاوه بر این، در اینجا قرائت دیگری نیز موجود است که می‌گوید: مقصود از ارث، ارث در اموال است.»^(۱۶)

پس از استدلال به آیات مربوط به ارث پیامبران، حضرت به عموم آیات مربوط به ارث و عموم آیه «وصیت» استدلال نموده و تخصیص این آیات را بدون دلیل شرعی از کتاب و سنت، کاری زشت بر شمرده، با لحن و بیان کوبنده‌ای این تخصیص بی‌جهت را بر آنان ایراد گرفته، چنین فرمود: «آیا خداوند درباره شما آیه مخصوصی نازل کرده که پدرم را با آن آیه از این عموم خارج کرده باشد.» و با این استفهام انکاری، وجود مخصّص را در قرآن مجید نفی کرده، آن‌گاه

می فرماید: «و یا آنکه شما از پدرم و از پسرعمویم، در فهم عموم و خصوص قرآن آگاه تر و داناترید؟»

با این پرسش توییخی، وجود مخصّص را در سنّت، بلکه مطلق وجود مخصّص را منتفی دانسته است؛ زیرا اگر مخصّصی وجود می داشت رسول خدا و یا جانشین آن حضرت به او فهمانیده، بیان می کردند و نمی توان گفت که آنان نمی دانستند و از وجود مخصّص خبر نداشتند و یا در بیان این مسئله به آن حضرت کوتاهی کرده اند؛ زیرا در آن صورت، تفریط و اهمال در بیان حکم الهی و کتمان حق و وادار کردن به جهل و در معرض بازداشتن او از جدال و درگیری و کینه توزی و دشمنی بی جهت و بیهوده لازم می آید که همگی این ها در مورد پیامبران الهی و جانشینانشان محال و ممتنع می باشند.»

وی سپس نتیجه گیری نموده، می گوید: «برای حضرت زهرا، فقط یک راه و یک سخن باقی مانده است که با گفتن آن کلمه، غیرت آنان را برانگیخت و با بلاغت و رسایی هرچه تمام تر در گفتارش، جوش و خروش در آنان ایجاد کرد و آن جمله این بود که فرمود: «... یا اینکه می گوید: اهل دو آیین از یکدیگر ارث نمی برند!» که می خواست با این جمله، بفهماند عموم آیه ارث با آنچه شما ادّعا می کنید، تخصیص نمی خورد، مگر اینکه بخواهید به جمله آن حضرت که فرمود: «اهل دو ملت و دو آیین مختلف از یکدیگر ارث نمی برند.» استناد کنید و بنابراین، آیا به چنین کلامی لب می گشایید و چنین جمله ای را خواهید گفت؟ آیا می توانید بگویید که من از اُمت اسلامی نیستم و در زمره مسلمانان به شمار نمی آیم و از این نظر، حق ارث ندارم و با این حساب، برای کار خود، که مرا از ارث محروم ساخته اید، حجت و دلیلی دارید که در این صورت، باید گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^(۷)

علامه امینی نیز در تحلیلی از این خطبه، بر آیات وارد شده تفسیری نموده اند که «معلوم است که حقیقت میراث عبارت از انتقال مال موروث به وارث پس از مرگ او به حکم خداوند متعال است. حمل آیه بر علم و نبوّت چنان که اهل سنّت انجام داده اند برخلاف آیه شریفه است؛ زیرا نبوّت و علم به ارث نمی رسند. نبوّت دایر مدار مصالح عمومی است و از روز نخست آفرینش، در پیشگاه پروردگار مشخص و معین گشته و خداوند داناتر است که رسالت و

مأموریت خود را در چه کسی و در چه جایی قرار دهد؛ نسبت و وراثت دخالتی در آن ندارد. همان گونه که دعا و درخواست از خداوند اثری برای گزینش و اختیار الهی ندارد، علم نیز متوقف بر آموزش و فراگیری است و مربوط به کسی می شود که خود را در معرض آن قرار دهد.

علاوه بر این، زکریا علیه السلام از خداوند درخواست کرد که از فرزندانش کسی را وارث او قرار دهد که وجود وی مانع و حاجب از دیگر افراد خویشاوند و فامیل و پسرعموهایش باشد و این ممنوعیت تنها با میراث اموال مناسبت دارد و معنا ندارد که بخواهد موالی و خویشاوندانش را از علم و نبوت مانع شود.»
وی در ادامه می گوید: «نکته دیگر اینکه شرط کرد که این ولی و وارث مورد پسند باشد، در آنجا که گفت: «واجعله ربّ رضیا»، (مریم: ۶) و این درخواست پسندیده بودن با نبوت و رسالت سازگار نیست؛ زیرا عصمت و تقدس در ویژگی های نفسانی و ملکات روحی هیچ گاه از پیامبران جدا نیست و بنابراین، درخواست این خصوصیت بی معنا و بیهوده است.

... و اما اینکه حکم مخصوص حضرت رسول باشد، این سخن مستلزم آن است که عموم آیات ارث را تخصیص بزنیم؛ مانند آیات «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» (نساء: ۱۱)؛ «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵)؛ «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره: ۱۸۰)

قرآن مجید را جز با دلیل ثابت و مسلم نمی توان تخصیص زد و خبر واحدی که عمل به ظاهر آن به خاطر مخالفتش با سیره تمام پیامبران گذشته امکان ندارد، نمی تواند مخصّص عموم آیات ارث باشد.^(۱۸)

ابن ابی الحدید نیز ضمن ذکر روایاتی می نویسد: «مردم می پندارند که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو چیز بوده: در میراث و در نحلّه. من در احادیث یافتیم که آن حضرت در مسئله سومی با او نزاع داشته و ابوبکر او را از آن ها نیز منع کرده بود که عبارت بود از سهم ذوی القربی.»^(۱۹)

علامه مظفر در دلائل الصدق آورده است: «حضرت زهرا حق چهارمی نیز داشت که مربوط به خمس غنایمی بود که پس از پیامبر حادث می گردیدند؛ چون ابوبکر، همان گونه که خمس اهل بیت علیهم السلام را که در زمان رسول

خدا (مانند خمس خیبر) مالک شده بودند گرفته بود، آن‌ها را از خمس غنایمی که پس از آن حضرت حادث شده بود نیز منع کرد و حضرت زهرا علیها السلام درباره آن‌ها نیز با او به نزاع پرداخت و اخبار در این مورد بسیارند.»^(۲۰)

خطبه عیادت

علاّمه مجلسی از شیخ بزرگوار و ثقه، صدوق رحمه الله علیه، روایت کرده است که در دوران شدت و غلبه بیماری حضرت زهرا علیها السلام، زنان مهاجران و انصار به عیادت ایشان رفتند، جوای احوال ایشان شدند و پرسیدند: در این حال بیماری، چگونه سر می‌کنید؟ حضرت بدین گونه پاسخ گفت: «به خدا سوگند! روزگارم سر می‌شود و حالم به گونه‌ای است که از دنیای شما ناخشنود و از مردان شما خشمگین و ناراحتم... «لَيْسَ مَا قَدَّمْتُ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ» (مائده: ۸۰) و بد چیزی است آنچه که نفوسشان مقدّم داشته؛ چرا که موجب خشم و غضب الهی شده و در عذاب جاودانه اند.

... وای بر آن‌ها! چگونه خلافت را از پایگاه استوار رسالت و پایه‌های محکم نبوت و محل نزول وحی امین و انسان آگاه به امر دین و دنیا منحرف کرده، دور ساختند؛ «أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (زمر: ۱۵) آگاه باشید که این همان زیان و خسران آشکار است.

... پس ای کاش بینی مردمی که «يُحْسِنُونَ أَنْفُسَهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف: ۱۰۴) می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند، به خاک مالیده شود. «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (بقره: ۱۲)؛ آگاه باشید که آنان تبه‌کارند و خود نمی‌فهمند. «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس: ۳۵)؛ آیا آن کس که به درستی و راستی هدایت می‌کند برای پی‌روی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نیافته باشد؟ پس شما را چه شده است؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟

سوگند به خداوندگارت که شتر این فتنه آبستن شده و به همین زودی خواهد زابید و شما قدح خونین و سم مهلک آن را خواهید دوشید. در آن هنگام «يُحَسِّرُ الْمَبْطُلُونَ» (جاثیه: ۲۷) یاوه‌سرایان و تبه‌کاران زبان خواهند

دید، و آیندگان پیامد سنت های گذشتگان را خواهند دید و در آن هنگام، به خاطر رضایت خاطر جمعی، خود را آماده فتنه و آشوب کنید و به شمشیری بزان و هرج و مرج فراگیر و خودکامگی ستمگران نوید دهید! سهمیه هایتان را اندک خواهند داد و محصولات کشاورزی تان را خود درو خواهند کرد. وای بر شما! که در آن هنگام در چه شرایطی به سر می برید! دل هایتان کور گشته اند. آیا ما شما را الزام و اجبار نماییم، در حالی که خود اکراه دارید؟ «فَعَمِيَتْ عَلَيكُمْ أَنْزِلُكُمْ مَوَاهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ» (هود: ۲۸) (۳۱)

ابن ابی الحدید و طبری از عمر بن خطاب روایتی آورده اند که متضمن این موضع گیری نسبت به حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام می باشد. عمر بن خطاب به ابن عباس می گوید: «آیا می دانید که چه چیز باعث شد پس از محمد، قومتان (قریش) توجهی به شما نکنند؟ آنان از اینکه نبوت و خلافت در شما جمع شود و بدین وسیله، بر قوم خود فخر و مباهات کنید خوششان نمی آمد. بنابراین، قریش برای خود فکری کرد و به نتیجه رسید.» (۳۲) و پیداست که حزب حاکم بر تمام حقوق سیاسی بنی هاشم دست گذارده، تمام امتیازات مادی و معنوی آنان را لغو ساخته بود و نسبت به اموال نیز بنی هاشم را از فدک و میراث و خمس (سهم ذوی القربی) محروم ساخته، آنان را مانند دیگر مردم به شمار آوردند. بنی هاشم و در رأس آنان، علی ابن ابی طالب علیه السلام نمی توانستند خود نسبت به مطالبه حقوق مغضوب خود اقدامی کنند. حضرت زهرا علیها السلام رأساً اقدام به مطالبه حق خود و دیگر افراد بنی هاشم نمود. حضرت زهرا علیها السلام با اصرار و پافشاری نسبت به «فدک»، هدفش آن بود که زمینه را برای حضرت علی علیه السلام در مطالبه حق پایمال شده اش آماده سازد و در واقع، «فدک» و خلافت با یکدیگر همراه و در یک مسیر قرار گرفته بودند؛ چنان که بعدها کلمه «فدک» عنوان بزرگ تری پیدا کرد که منحصر به یک سرزمین مزروعی که در زمان رسول خدا محدود و معین بود، نمی شد، بلکه موضوع فدک همیای خلافت و تمام دفترچه و پرونده اسلام شد. دلیل بر این مطلب آنکه ائمه اطهار علیهم السلام هنگام تحدید و تعیین مرزهای «فدک»، آن را منحصر به آن روستا و مزرعه نکردند، بلکه مثلاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن را در زمان خود، به این عبارت تحدید نمود:

«یک مرز فدک کوه أحد است و مرز دیگرش عریش مصر، حدّ دیگر کناره دریا و مرز دیگر دومة الجندل» که این ها حدود تقریبی جهان اسلام در آن دوران بودند و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز پس از آنکه هارون الرشید اصرار کرد که «فدک» را از او بپذیرد، فرمود: من آن را از تو نمی گیرم، مگر با تمام حدود و مرزهایش. هارون الرشید پرسید: حدودش چیست؟ فرمود: حد اول عدن، حد دوم سمرقند، حد سوم افریقیه، حد چهارم کناره دریا از خزر تا ارمنیه. هارون گفت: دیگر چیزی برای ما باقی نماند، جای را تغییر دادی. حضرت فرمود: من به تو گفتم که اگر حدودش را مشخص سازم، تو پس نخواهی داد.

از این رو، در امر شفاف سازی سیاسی و بازشناسی حق خلافت، حضرت زهرا علیها السلام هر محملی را برای این ادعا برمیگزیند تا بتواند از تحریف و انحرافی که به وسیله حکومت تازه روی کار آمده پرده برداشته، اتمام حجت نماید و مسئولیت خود را در یاری دین و کیان و مرکزیت آن یعنی حضرت علی علیه السلام ادا نماید و این مسئله را در خطبه «فدک» در مسجد و خطبه «عیادت» تصریح نموده، بدون ابهام و پیچیدگی، نظریاتش را بیان می کند و استحکام این کلام را در استناد پی در پی به آیات قرآن کریم پی ریزی می نماید و فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان، روانی عبارت، نیرومندی استدلال و انسجام در گفتار، آوردن انواع و اقسام استعارات و کنایات، والایی سطح مطلب، تمرکز نسبت به اصل هدف و در عین حال، تنوع مباحث با پیچیدگی با آیات خدا، سخنش را جاودان و کلامش را درخشان و نبوغ و بینشش را پیش از پیش اظهار می دارد.

پی نوشت‌ها

۱. دکترای علوم قرآنی و عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینای همدان.
۲. توفیق ابوعلم، فاطمة الزهرا علیها السلام، ترجمه علی اکبر صادقی، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۱۱.
۳. اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، فاطمه در آئینه کتاب، قم، الهادی، ۱۳۷۸.
۴. رسول جعفریان، تاریخ الخلفاء، انتشارات دلیل، ۱۳۸۰، ص ۲۲، به نقل از: ابن منظور، مختصر

- تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۲۶۱.
۵. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، تحقیق احمد الحسینی، تهران، مرتضوی، ۱۳۶۵، ذیل کلمه «فدک».
۶. همان.
۷. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، داراحیاء التراث الکتب العربیة، ۱۹۶۰، ج ۱۶، ص ۲۱۰ / ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۲۸۵ ق، ج ۲، ص ۲۲۱ / محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف بمصر، ۱۹۶۸، ج ۲، ص ۱۴ / احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۴۶.
۸. سیدجعفر شهیدی، زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲.
۹. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، چاپ کمپانی، ج ۸، ص ۱۱۴.
۱۰. علامه مجلسی ذیل کلمه «اخلاص» در شرح لغات خطبه آورده است: «مقصود از اخلاص آن است که همه اعمال را برای خداوند خالص نمود، ریا و هدف های فاسد را با آن مخلوط نکند و در هیچ یک از کارهایش به غیر خداوند توسل تجوید و تأویل کلمه توحید همین است؛ زیرا کسی که یقین داشته باشد خالق و مدبّر، خداوند است و در خدایی اش با کسی شریک نیست، بر او لازم و سزاوار است که در پرستش او کسی را شریک قرار ندهد و در هیچ کاری به غیر او متوجه نشود».
۱۱. وی همچنین در فراز «پیوندش را در دل نهاده است»، می گوید: در این فقره، چند احتمال وجود دارند:
- اول. خداوند بر دل ها آنچه را که لازمه این کلمه کرده عبارتند از: عدم ترکیب در ذات خدا و عدم زیادتی صفات کمالیه بر ذات خداوند، و امثال این گونه مطالب را، که مربوط به توحیدند، واجب و حتم قرار داده است.
- دوم. آنچه عقل از این کلمه به آن می رسد، به قلب متصل می کند و آیات آفاق و انفس به او می نمایاند و با توحید فطری آن را کامل می کند و در دل هایشان مستقر می سازد.
- سوم. ممکن است مقصود آن باشد که عقل ها را مکلف به رسیدن به آخرین درجه دقایق کلمه توحید و تأویل نکرده، بلکه همه دل ها را مکلف ساخته است که به ظاهر معنایش ادعان و اعتراف کنند و مقصود از «وصول» همین است.
- چهارم. احتمال دارد ضمیر در کلمه «موصولها» در عبارت «وَصَنَّ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا» به قلوب برگردد؛ یعنی بر دل ها بیش از آن اندازه که امکان وصول دارند، لازم نکرده و رسیدن به تأویل کامل این کلمه طیبّه و دقایقی که از آن استنباط می شوند و یا به طور مطلق، اصولاً رسیدن به این ها را بر دل ها واجب ننموده است. وی در انتها، این تفسیر چهارم از عبارت مزبور را بر سایر وجوه ترجیح داده است. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، چاپ کمپانی، ج ۸، ص ۱۱۴).
۱۲. سیوطی در کتاب الاتقان می نویسد: ابن ابی حاتم از عمرو بن مّرة روایت کرده است که پنج نفر پیش از آنکه موجود شوند نام گذاری شدند: یکی از آن ها حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود که حضرت عیسی علیه السلام به وجود او بشارت داد و گفت: «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...» (صف: ۶) و این اشاره به بیان مزبور دارد.

۱۳. شاید مقصود از «پرده»، نیستی یا حجاب های اصلا ب و ارحام باشد، و اینکه آن ها را نسبت به «اهویل» داده، به خاطر وجود منابع و عوامل بازدارنده در این حالت است. و شاید مقصود آن باشد که آنان در آن حال از «اهویل» و چیزهای ترس آور مصون و محفوظ بودند؛ زیرا ترس و هول پس از وجود به اشیا می رسد و در حال نیستی، ترس و وحشتی نیست و گفته شده است: تعبیر «اهویل» از قبیل تعبیر از درجات عدم به ظلمت ها و تاریکی هاست. (رحمانی همدانی، فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفی، ترجمه سیدحسن افتخارزاده سبزواری، بدر، ۱۳۷۶، ص ۴۷۹)

۱۴. علامه مجلسی ذیل این بخش از خطبه می فرماید: «در بین مفسران مشهور است که این آیه درباره آن عده یهودیانی نازل شد که پیمان خود را شکستند و با احزاب همکاری کردند و تصمیم گرفتند حضرت رسول را از مدینه بیرون کنند و به پیمان شکنی و جنگ پرداختند.» و ادامه می دهد: «همچنین گفته شده است که درباره مشرکان قریش و اهالی مکه نازل شده که پیمان خود را با پیامبر و مؤمنان، که قرار گذاشته بودند با دشمنان آنان همکاری نکنند (صلح حدیبیه)، شکستند و قبيله "بنی بکر" را علیه "خزاعه" یاری کردند و تصمیم گرفتند حضرت را از مکه بیرون کنند. اینان در "دارالندوه" گرد آمدند و شیطان، که به صورت پیرمرد نجدی بر آنان ظاهر شده بود، آن ها را راهنمایی کرد...» در واقع، از آن زمان دشمنی و مخالفت با رسول خدا را آغاز نمودند و جنگ بدر و پیمان شکنی را از این زمان شروع کردند.

اما مقصود حضرت زهرا علیها السلام از مردمی که عهد و میثاق خود را شکستند، یا همان هایی هستند که در آیه شریفه از آنان نام برده شده است که در این صورت، بیان کننده وجوب جنگ با غاصبان خلافت و ربایندگان حق آن حضرت است که پیمان و عهدهی را که با رسول خدا در مورد وصیت آن حضرت و نسبت به خویشاوندان و اهل بیتش بستند، نقض کردند؛ همان گونه که خداوند قتال با پیمان شکنان قریش را واجب فرموده بود، و یا اینکه مقصود حضرت زهرا علیها السلام جنگ با غاصبان حق اهل بیت علیهم السلام است و مقصود از پیمان شکنی آنان نقض همان عهدهی بود که با رسول خدا بسته بودند که از آن حضرت اطاعت کرده، پیرو اوامر و نواهی او باشند و در باطن با او دشمنی نکنند، اما این عهد و پیمان را شکستند و به دستورات آن حضرت عمل نکردند و مقصود از «اخراج رسول» اخراج کسی است که همچون پیامبر و نفس آن حضرت و جانشین او در دستورات و اوامر و نواهی است که او را از مقام خلافت بیرون کرده، دستورات حضرت را در مورد اهل بیتش نادیده گرفتند، که در این صورت، ذکر آیه قرآن در ضمن فرمایش حضرت زهرا علیها السلام یک نحوه اقتباس از قرآن مجید است. (محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۸، ص ۱۰۹)

۱۵. قَدْ كَانَتْ تَعِدُكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبَيْئَةٌ
لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لِمَ تَكْبِرُ الْخَطْبُ
أَتَا فَقْدَنَا كَفَقْدَ الْأَرْضِ وَأَبْلِهَا
وَاحْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدْهُمْ وَ قَدْ نَكَبُوا
وَ كُلُّ أَهْلِ لِه قَرْبَى وَ مَنْزِلَةٌ
عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَدْنَى مَقْتَرٌ
أَبَدَتْ رَجَالٌ لَنَا نَجْوَى ضِدْوَرِهِمْ
لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الثَّرْبُ

تَجَمَّهْمُنَّا رَجَالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنَا
لَمَا فَقِدْتَ وَكُلَّ الْأَرْضِ مَغْتَصِبٌ
وَ كُنْتَ تَدْرَا وَ نَوْرًا يُسْتَضَاءُ بِهِ
عَلَيْكَ تُنْزَلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
وَ كَانَ جَبْرِئِلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا
فَقَدْ فَقَدْتَ فَكُلَّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ
فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقَنَا
لَمَا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَ الْكُتُبِ
أَنَا زُرْنَا بِمَا لَمْ يُزَّرْهُ دُوشَجِنِ
مِنَ التَّرِيَةِ لِاعْجَمٍ وَ لَا عَرَبِ.

١٦. سيّد شرف الدين عاملى، النص والاجتهاد، ص ١٠٣١٠٩.

١٧. همان.

١٨. عبدالحسين احمد الامينى النجفى، الغدير فى الكتاب و السنه والادب، بيروت، دارالكتب

العربى، ١٣٩٧ ق، ج ٧، ص ١٩٧-١٩٠.

١٩. ابن ابى الحديد، پيشين، ج ١٦، ص ٢٣١-٢٣٠.

٢٠. محمّدحسن مظفر، دلائل الصدق؛ دراسة علمية عن الدلائل، مرتضى الحكيمى، قاهره،

دارالعلم، ١٣٩٦، ج ٣، ص ٧٥.

٢١. محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج ٨، ص ١١٢-١٠٩.

٢٢. ابن ابى الحديد، پيشين، ج ١٢، ص ٥٣ / طبرى، پيشين، ج ٥، ص ٣١.

منبع : فصلنامه بانوان شيعه ، شماره ٤ ، ريعان ، معصومه (١)

بررسی مسئله
ملک فدک
با رویکرد
فقهی - حقوقی

هو الجنب والذی سفاک لکل هول فی الاھوال منقذ

با مروری کوتاه بر خطبه‌ها و کلمات باقی مانده از یگانه دختر پیامبر (ص) درمی‌یابیم که پاره‌ای از اندیشه‌های فکری و سیاسی شیعه، اولین بار توسط حضرت فاطمه (س) مطرح شد، به رغم آنکه عمر آن بزرگوار کوتاه بود و زمینه مناسبی برای نشان دادن آثار تفکرات خویش نداشت. آن حضرت در اولین خطبه‌ای که بعد از جریان سقیفه بنی ساعده به بهانه غصب فدک در مسجد مدینه و دفاع آن حضرت از حضرت علی (ع) ایراد فرموده‌اند، بین افکار و اعتقادی که باعث بوجود آمدن سقیفه شدند و تفکر و راه اهل بیت (ع) تمیز داد و با انحراف ایجاد شده برخورد کرد. در مقاله سعی برای این است که عمل آن بزرگوار را در مورد پس گرفتن ملک غصب شده فدک بطور خلاصه بررسی و علت پافشاری حضرتش در این مورد بیان شود.

موقعیت جغرافیای فدک

فدک به فتح فا و دال و و سکون کاف- نام قریه یا قریه‌هایی است در اطراف مدینه^[۱] یعنی که از مدینه تا آنجا- بر مبنای زمان در گذشته- دو روز راه بود^[۲] در حدود ده یا پانزده فرسخ از مدینه فاصله داشت.

و نیز بنا بر تحقیق علمای جغرافیا و محدثین و رواة اخبار آل محمد (ص) فدک دهکده کوچکی در زمین حاصل خیزی بوده. شاید محصول پنبه آن زیاد بوده که نامش را فدک گذاشته‌اند چرا که فدک در لغت به معنای «از هم‌وا شدن و پراکنده شدن پنبه» است. به طور تحقیق نخل‌های فراوانی داشته و تا دوره عباسیان آبادان بوده، بعد به عللی که معلوم نیست ویران و بایر گشته. مورخین می‌گویند دارای آب‌های جاری و نخل‌های خرمای بسیار بود و درآمد آن را سالیانه تا دوازده هزار دینار و بعضی بیشتر ذکر کرده‌اند. عده‌ای هم گفته‌اند که قسمتی از اراضی آن برای کشاورزی آماده و حاصل خیز بوده و بقیه آن به صورت باغستان‌های خرمای کوفه در قرن ششم هجری تخمین زده‌اند.^[۳] مجموع عایدات سرتاسری آن راز بیست و چهار تا هفتاد هزار دینار طلا نقل کرده‌اند.^[۴]

سریه فدک

در سال ششم هجرت جنگ خدیبیه رخ داد و اول سال هفتم فرمان جنگ

خیبر صادر گردید و به طرف قلاغ خیبر حرکت کردند، پس از ۲۵ روز پرچم فتح و پیروزی به دست امیر المؤمنین علی (علیه السلام) افتاد و مظفرانه برگشتند. یهود که شکست قطعی خود را دیدند، نماینده ای خدمت رسول خدا (ص) فرستادند و قریه فدک را به پیشوای اسلام صلح کردند. فدک بنا بر هبه و صلح، ملک خاص پیغمبر (ص) گردید.

سمهودی می نویسد: «فدک هفت قلعه زمین و ملک یک یهودی به نام مخیریق بوده که او شخصا به پیامبر اکرم (ص) بخشید و به جنگ احد رفت و در آن جنگ کشته شد و بعضی هم نوشته اند که به مرگ طبیعی مرده و پیش از مرگ نوشته و وصیت کرد. پیشوای اسلام هرگونه تصرفی در املاک او بنماید مختار است».^[۶]

چون در این مصالحه سربازان اسلام شرکت نداشتند و از قهریه استفاده نشد، به حکم خدای متعال که می فرمایند: «آن غنیمتی که خدا از مردم قریه ها نصیب پیامبرش کرده است از آن خدا و پیامبر (ص) و یتیمان و مسکینان و مسافران و در راه ماندگان است، تا میان توانگراتان دست به دست نگردد. هرچه را که پیامبر به شما داد، بستانید و هرآنچه را که منع کرد، دوری گزینید و از خدا بترسید که خدا سخت عقوبت است».^[۷]

و لذا طبق این آیه شریفه، فدک ملک مطلق رسول خدا شد و در این مورد میان علمای فریقین اختلافی نیست.^[۸]

و رسول خدا (ص) تا مدتی درآمد حاصله آن را در میان مستمندان بنی هاشم تقسیم می نمود. اما با نزول آیه شریفه «فَاتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^[۹]؛ «رسول ما! حق ذی القربی و مسکینان و در راه ماندگان را از مالی که در دست توست ادا کن که صلح رحم و احسان به فقیران برای آنان که مشتاق لقای خداوند هستند، بهترین کار است و همینان رستگاران عالمند». پیامبر خدا (ص) فدک را به فاطمه (س) بخشید.^[۱۰] بنا بر این پیامبر خدا (ص) دهکده فدک را با تمام نخل های آن به دخترش فاطمه بخشید و تا پایان زندگی پیامبر (ص) فدک به دست فاطمه بود و آن حضرت درآمد این زمین را که سالیانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده بین بینوایان مدینه و فقرا تقسیم می کرد.

ارزش فدک

فدک از دو جهت دارای ارزش می باشد: یکی از جهت مالی و دیگری از جهت سیاسی؛ از جهت مالی، فدک براساس شواهد تاریخی منبع اقتصادی مهمی بوده است و این گونه نبود که محلی باشد با چند درخت خرما و توجهی به آن نشود، بلکه به اندازه ای وسیع و پردرآمد بوده که مورد طمع قرار می گرفته است.^[۱۱] اما از نظر سیاسی مسئله فدک جزئی از همان توطئه سیاسی بود که در اصل غصب خلافت طرح کرده بودند، و پافشاری آنها نیز به همین خاطر بوده که می خواستند با گرفتن فدک دست خدایان عصمت را از هرگونه مال تهی کنند و بدین ترتیب عملاً مردم را - یعنی همین مردمی که عموماً بنده پول و زر و سیم اند- و به تعبیر امام حسین (ع) «مردم بنده دنیا هستند و دین مزه زبان آنهاست». از اطراف علی ابن ابیطالب پراکنده سازند. و این حقیقتی است که برای ابن ابی الحدید و دیگران پوشیده ماند، یا نخواسته اند آن را بپذیرند و یا تعصب مانع آن شده است که آشکارا آن را بپذیرند، چون به دنبال پذیرفتن آن می بایستی بر خلافت ابوبکر و عمر و عثمان هم خط بطلان بکشند. !!

ولی واقعیتی است که بالاخره دیر یا زود روزی خواهد رسید که پرده های اوهام کنار برود و قید تعصبات از زبانها باز شود و سرانجام این حقیقت آشکار شده و همگان بدان اعتراف کنند.^[۱۲] پرواضح است که تلاش فاطمه اطهر برای بازپس گرفتن فدک و اموال از دست رفته خود تنها به خاطر چند جریب با حداکثر چند هکتار زمین و چند نخله خرمایی که در آن وجود داشت، نبود. اگرچه آن نیز قابل گذشت نبود، و بی تفاوتی و سکوت فاطمه در قبال آن ظلم نیز صحیح نبود، لیکن مسئله، مربوط می شود به دست از رفتن مقام رهبری مسلمانان و به دنبال آن صدها هزار بدبختی دیگری که دامنه آن تا به امروز کشیده شده و گریبانگیر جامعه مسلمانان گردیده است. مسئله تصرف فدک و اموال دیگر رسول خدا (ص) بهترین وسیله ای بود که دشمن می توانست از آن بهره برداری مادی و سیاسی و روانی کند و فاطمه اطهر از این مسئله برای باز کردن راه، انحرافی را که در اسلام و مقام رهبری آن پدید آمده بود و به مردم گوشزد کرده و نیز انحراف قانونگذاران و غاصبان خلافت

و پایبند نبودن آنان به قرآن و اسلام اثبات کند، و حقا که در همان چند ماه مبارزه پیگیر و پرمخاطره این رسالت و مسئولیت خود را به خوبی انجام داد. چرا که در تاریخ نیز آمده است که آنچه را ابوبکر از فاطمه (س) منع کرد و گرفت تنها فدک نبود بلکه چیزهای دیگری هم بوده که از آن جمله اموالی بود که رسول خدا (ص) در مدینه داشت. و همچنین مال خمسی (لَهُمْ خُمُسُ ذَوِي الْقُرْبَى) که از خیبر مانده بود و همه را ابوبکر با ساختن حدیثی که خود ناقل آن بود و به عنوان اینکه جانشین پیامبر (ص) هستم، تصرف کرده و به فاطمه (س) و وارث بحق رسول خدا (ص) بود، نداد. [۱۴]

مالکیت فدک از نظر فقه و حقوق اسلام

بر اساس قرارداد صلحی که بین پیامبر (ص) و یهودیان ساکن فدک امضاء شد، فدک جزء بلاد مسلمین شد، اما از نظر قانون اسلام، فدک و هر سرزمینی که به دست مسلمانان فتح می شود مال چه کسی خواهد بود؟ سرزمین هایی که فتح می شدند به دو صورت بوده است، یا به قدرت نظامی و جنگ و خونریزی فتح می شدند که «مفتوح العنوة» نام دارند، و یا خود اهالی پیشگام بودند و قبل از جنگ و خونریزی حاضر به انعقاد قرارداد با مسلمانان می شدند که «غیر مفتوح العنوة» نامیده می شود که ملک پیامبر (ص) محسوب می شود. فدک، حق الهی فاطمه (س) و حضرت در اثبات کردن حق خویش چنین می فرماید: قالت: أَمَا فَدَكُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ قَرَأْنَا يَأْمُرُ فِيهِ بِإِتْيَانِ حَقِّي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» فكَنتِ اَنَا وَوَلَدِي أَقْرَبَ الْخَلَائِقِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَتَحَلْنِي وَوَلَدِي فَدَكَا. فلما تلا عليه جبرئيل (ع) «و المسكين و ابن السبيل». فقال رسول الله صل الله عليه و آله: اليتامى، الذين يأتون بالله و برسوله و بذى القربى و المساكين الذين أسكنوا معهم فى الدنيا و الآخرة و ابن السبيل الذى يسلك مسلکهم. و اما حقانيت من در مالکیت فدک، همانا خداوند بزرگ آیه «آت ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» را وقتی در قرآن کریم بر رسول خدا (ص) نازل فرمود من و فرزندانم نزدیکترین مردم به پیامبر (ص) بودیم؛ پس رسول خدا (ص) فدک را به من و فرزندانم هدیه فرمود و آنگاه که حضرت جبرئیل آیه «و المسكين و ابن السبيل» (بقره ۱۷۷/)

را بر پیامبر (ص) تلاوت کرد، پدرم فرمود: یتیمان و مساکین کسانی هستند که با فاطمه و فرزند او زندگی می‌کنند در دنیا و آخرت و ابن السبیل آن‌هایند که راه اهل بیت (ع) را می‌روند.

عمر با حالت اعتراض گفت: پس خمس و غنائم و اموال عمومی کشور همه مال شما و پیروان شماست؟ حضرت فرمودند: اما باغهای فدک، خداوند در قرآن بخشیدن آن را به من و فرزندانم واجب کرده، غیر از پیروان و شیعیان ما. اما خمس را خداوند برای عموم پیروان و شیعیان ما تقسیم فرموده است، همانگونه که در قرآن خوانده می‌شود. عمر بار دیگر پرسید: پس سهم مهاجرین و انصار و اسلام آورندگان چیست؟ فاطمه (س) توضیح داد: «آنها اگر پیروان و شیعیان ما باشند از صدقات مشخص شده در کتاب خدا بهره مند می‌باشند. خداوند بزرگ و پیامبرش به اینگونه تقسیم اموال عمومی رضایت داده‌اند که میزان بهره بردن از اموال عمومی، دوستی و اطاعت از خدا و اهل بیت (ع) است نه دشمنی و نه مخالفت، و آگاه باشید که هرکس با ما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است و هرکس با ما مخالفت کند، با خدا مخالفت کرده است و آن کس که با خدا دشمنی و مخالفت کند عذاب دردناک و مجازات الهی در دنیا و آخرت براو واجب می‌گردد».

عمر خود را به بیراهه زده، پس از شنیدن این همه آیات و استدلالهای روشن قرآنی، گفت: ای دختر محمد (ص) برای ادعای خود دلیل و مدرک بیاور! حضرت جواب فرمودند: «شما جابر بن عبد الله را قبول دارید و سخن آنها را تصدیق می‌کنید و از آنها دلیل و مدرک نمی‌خواهید و هرچه خواستید و گفتند، می‌پذیرند چه شده است که از من دلیل و سند می‌طلبید؟ مدرک من قرآن است».

با ادله قوی قرآنی مبنی بر ارث بودن فدک و هبه و فیء بودن آن از جانب رسول خدا (ص) به دختر و وارثش فاطمه زهرا (س) مالکیت حضرت بر فدک مسلم است و در اسناد آمده است: «فکانت فدک لرسول الله (ص) خالصه لانه لم یوجف علیها بخیل ولا رکاب» [۱۵] فدک مخصوص پیامبر (ص) می‌گردید چون مسلمان‌ها برای آن جنگ نکرده بودند. و یا «کانت هذه الاموال لرسول الله خاصة» همه فیء^[۱۶] مخصوص پیامبر (ص) گردید^[۱۷] و بخاری می‌نویسد:

«فان ذلك كله كان للثبي (ص) خاصة» همه «فی ء» مخصوص پیامبر (ص) بود^[۱۸] پس در اینکه فدک مخصوص پیامبر (ص) بود اشکال و شکی وجود نداشته و ندارد^[۱۹] و هر چیزی که مال پیامبر (ص) است به موجب «الناس مسلطون علی الموالهم» (مردم می توانند به اموال خود هر تصرفی اعمال کنند اگرچه پیامبر (ص) بر اموال و انفس مؤمنان نیز اولویت در تصرف دارد. حضرت می تواند در آن هر تصرفی بفرماید. مالکیت آن را به کسی واگذار کند یا عواید آن را به کسی ببخشد، یا در منافع عمومی مصرف نماید. و همه این مدارک و اسناد شهادت می دهند که ملک فدک متعلق به وارث پیامبر (ص) می باشد.

ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: «از علی بن الفارقی مدرس مدرسه غریبه بغداد پرسیدم آیا فاطمه در این دعوی راستگو بوده و در عین حال ابوبکر فدک را از او دریغ داشته است؟ وی تبسمی نمود و گفت: «آخر اگر آن روز آن دعوی را از فاطمه می پذیرفت فردا می آمد ادعا می کرد که خلافت حق همسرم می باشد و دیگر وی جوابی نداشت چه سخن او را از ابتدا بدون مطالبه شهود پذیرفته بود».

بررسی غصب فدک توسط خلیفه و واکنش حضرت فاطمه (س) از نظر حقوقی

هنوز چند روز از توطئه سقیفه و پیامدهای آن نگذشته بود که حادثه دردناک دیگری به وقوع پیوست، حاکمان سقیفه برای اداره جامعه نیاز به پشتوانه مالی داشتند و برای تأمین این نیاز، قریه فدک را مناسب دیدند. فدک که از طرف پیامبر (ص) به وارث بلافصل خود حضرت زهرا (س) هبه شده بود و تحت تصرف آن بانوی بزرگوار بود و بنابر قوانین فقهی و حقوقی هیچ کس حق تصرف در آن را ندارد و «اگر کسی بدون اذن ایشان تصرف کند غاصب محسوب شده و در هر حال ضامن است». با نادیده گرفتن قوانین شرعی، خلیفه اول دستور اخراج کارگزاران حضرت فاطمه (س) را از فدک صادر کرد و کارگران و عاملان خود را برای اداره آن به کار گماشت. حضرت فاطمه (س) در مطالبه حق خود نسبت به فدک خطاب به ابوبکر فرمود:

قالت: «ان رسول الله (ص) جعل لی فدک فأطعنی ایاها» «پیامبر (ص) فدک را به من بخشید شما فدک را به من برگردانید». [۲۰] و فرمودند: «یا ابا بکر لِمَ تَمْنَعُنِی میراثی مِن اَبی رسول الله و اخرجت وکیللی مِن فدک و قد جعلها لی رسول الله (ص) بأمِ الله تعالی؟» «ای ابا بکر چرا مانع رسیدن میراث پدرم می شوی؟ و کارگران مرا از فدک بیرون کردی؟ در صورتی که رسول خدا (ص) به امر خدا فدک را به من بخشیده است». [۲۱]

حضرت برای اثبات حق خود از آیات قرآن کمک گرفت و ثابت کرد که خداوند به پیامبر (ص) دستور داد و ایشان فدک را به من بخشیدند و فرمودند: دخترم فدک مال توست، در آن تصرف بنما گرچه می دانم پس از من آن را غصب می کنند و از دست تو می گیرند. و ایشان فرموده بودند، ای رسول خدا تا زنده ای من در باغات فدک تصرفی خواهم کرد و تو بر من سزاوارتری و اموال مال توست، اما برای اثبات حق من در فدک، مدرک و سند آن را محکم و استوار فرما» رسول گرامی اسلام مردم را در منزل خویش جمع کرد و حکم الهی را بر همگان ارائه نمود [۲۲] انس ابن مالک نقل می کند که: حضرت فاطمه (س) پس از غصب باغهای فدک خطاب به ابوبکر فرمود: «ای ابا بکر تو می شناسی و می دانی که حق ما اهل بیت غصب شده است، حقی که از صدقات و غنائم در رابطه سهم ذی القربی نزدیکان رسول خدا (ص) داریم که خداوند در آیه مربوطه به غنائم مصرف خمس آن را توضیح داده اند». [۲۳] ابا بکر گفت آیا فدک را باید به طور کامل تسلیم شما کنم و مال شماست؟ حضرت پاسخ دادند: «این حکم الهی نیست (که اموال مشخص مردم را تصاحب کنی) و پدرم رسول خدا (ص) چنین دستوری به ما نداده است. در صورتی که از پدرم رسول خدا (ص) پس از نزول آیه ۴۱ انفال شنیدم که فرمود: بشارت باد ای فرزندان محمد (ص) که مایه غنا و بی نیازی شما رسیده است».

و در این جا ابا بکر دیگر عذری نمی توانست بیاورد، به تفسیر شخصی خویش متوسل شده و گفت: علم من به من اجازه نمی دهد که از این آیه استنباط نمایم تا فدک را تمام به شما تحویل دهم. [۲۴] جای بسی شگفتی است که رسول خدا (ص) پس از نزول آیه فدک را به فاطمه (س) می بخشد

اما علم ابابکر در برابر قرآن و فرمان الهی و عمل رسول خدا (ص) به او عطای فدک به او اجازه نمی دهد تا دست از غضب فدک بردارد؟!

اختلاف و یا بهتر است گفته شود ادعای بی جا و سخن نابجای ابوبکر از اینجا شروع می شود که در برابر فاطمه زهرا (س) که با استدلال ارث بودن فدک را اثبات کرد پس از غضب فدک با حدیث ساختگی گفت: پیامبر (ص) ارث نمی گذارد. «ان النبی لا یرثون» حضرت خطاب به ابابکر با استناد به آیات قرآن فرمود: «و گمان داری که پیامبر ارث نمی گذارد و در صورتیکه در قرآن آمده است: حضرت سلیمان از داود پیامبر ارث برده و حضرت یحیی از ذکریا ارث برده است، چگونه من از پدرم ارث نمی برم؟»

ابوبکر گفت شاهد بیاور. با اینکه حدیث ابوبکر بر خلاف قرآن و مجعول بود و این کاملاً مسلم است که قبل او کسی چنین حدیثی از پیغمبر (ص) نقل نکرده است و همه مورخین از جمله ابن ابی الحدید به آن تصریح کرده اند.^[۲۰] از نظر حقوقی مطالبه گواه از فاطمه (س) برای مالکیت فدک خلاف موازین شرعی بود. وقتی ابوبکر از حضرت فاطمه (س) شاهد خواست و مطالبه گواه کرد، فاطمه (س) نیز علی ابن ابیطالب (ع) و أم ایمن را به عنوان گواه نزد او برد ولی خود ابوبکر-یا پس از دخالتی که عمر در این کار کرد- گواهان او را نپذیرفتند.

بزرگان اهل سنت این مطلب را به همین نحو نقل کرده اند. حال اگر بخواهیم در این محاکمه -دور از هرگونه تعصب و غرض ورزی- داوری کنیم باید بگوییم عمل ابوبکر از چند نظر بر خلاف موازین شرع و مغرضانه بوده و بر هیچ عملی جز همان توطئه و اعمال غرض نمی توان حمل کرد زیرا:

اولاً: فدک در تصرف زهرا (س) بود، و به اصطلاح فاطمه «ذو الید» بود و ابوبکر مدعی بود که این مال همه مسلمانان است، و در چنین موردی از نظر فقهی نباید از متصرف و ذو الید شاهد و «بینه» مطالبه کرد بلکه قول «ذو الید» بدون شاهد و بینه قبول است، و این مدعی است که باید گواه و شاهد بیاورد نه «ذو الید» و روی این حساب ابوبکر می بایست بر طبق گفته خود گواه بیاورد نه فاطمه؟! و این مورد اتفاق علما و حقوق دانان است.

ثانیاً: مطالبه گواه از مثل فاطمه زهرا (س) از نظر اسلام صحیح نبود، زیرا

چنانکه در خود علما و محدثین اهل سنت و حتی خود عایشه و ابوبکر و به شهادت تاریخ، راستگویی فاطمه و بلکه عصمت او کاملاً مسلم بود. مگر این حدیث به طور تواتر از عایشه و دیگران نقل نشده بود که می‌گفت: «من احدی را غیر از پیغمبر (ص) راستگوتر از فاطمه ندیدم!»! و مگر فاطمه زهرا (س) به اجماع مسلمانان در زمره کسانی نبود که آیه تطهیر در شأن آنها نازل شده و گواهی به عصمت او داده است.^[۳۶]

و ثالثاً: از همه این مطالب که بتوان چشم پوشی کرده و فرض کنیم که ابوبکر روی قانون قضاوت از فاطمه مطالبه گواه کرده (حال آنکه گفتیم در این موارد گواه نیاز نیست) به چه دلیل شهادت علی بن ابیطالب و أمّ ایمن را نپذیرفت؟ آیا مقام و شخصیت علی بن ابیطالب از خزیمه بن ثابت که پیغمبر (ص) او را «ذو الشهادتین» خواند و شهادت او را به جای دو شهادت پذیرفت کمتر بود؟ و آیا احتمال دروغگویی در مورد آن بزرگوار که مقامش نزد پیغمبر خدا (ص) مقام هارون نزد موسی (ع) بود و راستگوترین مردم بود و حق با او و او با حق می‌چرخید و... و یا ام ایمن که به روایت خود بزرگان اهل سنت، پیغمبر (ص) او را یکی از زنان اهل بهشت دانسته، و بلکه کرامت برای او نقل کرده... و آیا مقام چنین زنی و مرتبه اش به اندازه عمر یا عبد الرحمن بن عوف هم نبود؟

رابعاً: بر فرض که حضرت نتوانست شاهد کافی بر مدعای خود بیاورد و بینه اش ناقص بود؛ چرا ابوبکر در اینجا بر طبق قانون «قضاوت» عمل نکرد که به جای گواه دوم، فاطمه (س) را سوگند دهد. و یا اینکه به او پیشنهاد کند که حال که تو توانستی گواه بیاوری، من قسم می‌خورم؟

خامساً: فرض می‌کنیم که به راستی فاطمه (س) مدعی بود و ابوبکر منکر، روی این قاعده قضاوت می‌بایست در اینجا هردو نزد قاضی دیگری بروند تا او میان آن دو حکم کند و هیچ یک از مدعی و منکر حق ندارند خود به عنوان قاضی بر کرسی قضاوت بنشینند و دیگری را محاکمه کنند چنانکه تاریخ قضاوت در اسلام شاهد این مطلب است.

در این مورد ایراد فراوانی وجود دارد و حقیقت همان است که خود علی (ع) بیان فرمود و در نهج البلاغه مذکور است، و در نامه ای که به عثمان بن حنیف

می نویسد، علت اصلی این همه غرض ورزی‌ها و انگیزه واقعی تمام این ظلم‌ها را در ضمن چند جمله کوتاه ذکر می‌کند و می‌فرماید: «از میان تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکند «تنها» فدک در دست ما بود که بر آن نیز گروهی بخل ورزیدند، ولی جمعی دیگر از آن چشم پوشی کرده و نادیده گرفتند و خدای تعالی بهترین داور است (میان ما و آنها)»^[۲۷] بعد از همه این مطلب و سخنان که هیچ جوابی ندارد و آن این است که فضا فاطمه هیچگونه حقی در فدک نداشت و در این محاکمه حق با عمر و ابوبکر بود- اگر نگوئیم دین و مذهب چنین اقتضا می‌کرد- مقتضای رعایت بزرگداشت مقام پیغمبر (ص) و سفارش‌هایی که درباره فاطمه (س) تنها دخترش فرمود، این بود که:

اولا: از مسلمانان می‌خواستند تا در مورد فدک از حق خود صرف‌نظر کرده و آن را به فاطمه (س) می‌دادند.

ثانیا: اگر مسلمانان هم به این امر راضی نمی‌شدند، به جای فدک مال دیگری به وی داده و آنها او را راضی می‌کردند، زیرا برای زمامدار مسلمین هر جا مصلحت بداند، چنین کاری جایز است و حتی نیازی هم به مشورت با مسلمین ندارد.^[۲۸]

و به راستی این مطلبی است که هیچ‌گونه جوابی ندارد و با بررسی مطلب می‌توان دو دلیل عمده برای غصب و مصادره فدک بیابیم: اول اداره حکومت که آن دو بعد از این که کار حکومت و خلافت را برای خود تمام کردند، می‌بینند که برای اداره حکومت و بقای خود احتیاج به خزانه دارند. شاید بهترین تصریح عمر باشد آنجا که ابوبکر سند فدک را ناچار برای فاطمه (س) می‌نویسد. عمر می‌گوید: چگونه می‌خواهی امورات مردم را با خزانه خالی اداره کنی، در حالی که عرب با تو سر جنگ دارد.^[۲۹]

و دوم تضعیف خاندان پیامبر (ص)؛ آن دو در مقابل گروه‌های مختلفی از مسلمانان قرار گرفته‌اند و می‌دانند در بین آنها، آن کسی که صاحب حق می‌باشد، حضرت علی (ع) است و آن کسی که پیامبر (ص) او را معین کرده و همه به معنویت او معترف هستند و لذا تصمیم به تضعیف او گرفتند.

در پایان بهتر است بدانیم که فدک در طول تاریخ چندبار به دست صاحبان اصلی خود بازگشته و دوباره غصب شده، و اکنون به صورت باغهای کوچک

و مزارعی در سمت شمال غربی مدینه است. چرا که پس از ابوبکر، عمر که روی کار آمد آن را به علی (ع) واگذار کرد، و چون معاویه بر سر کار آمد، آن را میان بستگان و فرزندش «یزید» تقسیم کرد به این صورت که ثلث آن را به فرزندش یزید داد و تدریجا «مروان بن حکم» سهم آن دو را نیز گرفت و همگی آن به دست مروان افتاد و سپس آن را به فرزندش «عبد العزیز» داد و او نیز آن را به پسرش «عمر بن عبد العزیز» واگذار نمود. عمر بن عبد العزیز که خلیفه شد آن را به فرزندان فاطمه بازگردانید، و پس از وی «یزید بن عاتکه» که والی مدینه شد آن را به زور گرفت و به فرزندان مروان بازگرداند، و بالاخره چون «مأمون» به خلافت رسید مجدداً آن را به فاطمین بازگردانید، و همچنان بود که تا زمان «متوکل» که دوباره آن را از فرزندان فاطمه گرفت و به «عبد الله بن مازیار» بخشید.

بدین ترتیب فاطمه اطهر از همین چند جریب زمین و چند نخله خرما بزرگترین استفاده را در راه مبارزه با ظلم و بیدادگری در طول تاریخ اسلام نمود و پیوسته عمل ابوبکر مورد ایراد و اشکال واقع می شد، و بالاخره با همه توجیهات و محل تراشی‌ها نمی توانستند عمل او را مشروع جلوه دهند و از این راه سایر اعمال و رفتارشان را نیز نامشروع جلوه داد و ثابت کرد که آنان پایبند به چیزی غیر از هوای نفس نیستند، نه قوانین و موازین شرعی را رعایت می کنند و نه حرمت اولیاء الهی را، به امید روزی که پرچم شیعه بر فراز دنیا افراشته شود.

یافته و نتیجه گیری تحقیق

مرحوم طریحی در این باره چنین آورده: فدک ملک خاص پیغمبر (ص) بود که آن را خود به اتفاق علی (ع) بدست آورده بود بی آنکه سپاهی بدانجا اعزام شود یا جنگی رخ دهد و از این رو آنجا مشمول قانون انفال شد و انفال از آن پیغمبر می باشد، و چون آیه «و آت ذا القربی حقه» نازل شد پیغمبر (ص) آن را به فاطمه (س) بخشید و تا آخر حیات پیغمبر به دست فاطمه بود و پس از درگذشت آن حضرت آن را به زور از فاطمه بستند. و علی (ع) حدود آن را کوه اُحُد از یک سو و عریش مصر از سوی دیگر و دومة الجندل را مرز سوم آن

تعیین نمود. (مجمع البحرین)

از مسلمات تاریخ اسلام است که فاطمه فدک را از ابوبکر مطالبه نمود و او امتناع کرد، باز از مسلمات تاریخ است که فدک از اموال عامه مسلمین نبوده و خالصه خود پیغمبر (ص) بوده چه این ملک بدون جنگ به دست آن حضرت رسیده و به نص قرآن چنین مالی ملک شخص پیغمبر (ص) می باشد. حال چه این که به عنوان نحله و بخشش از پیغمبر (ص) به فاطمه (س) را نتوان تکذیب نمود چه محدثین معتبر اهل سنت همچون احمد بن حنبل در مسند خود از پیغمبر (ص) نقل کرده اند که چون آیه «قل لا أسئلكم علیه أجراً إلا المودة فی القربی» نازل شد، به حضرت عرض کردند: یا رسول الله خویشان تو که دوستی آنان بر ما واجب شده کیانند؟ فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندانشان». و دیگر اینکه در حدیث از پیغمبر (ص) نقل کرده اند که «فاطمه بضعة منی من أذاها فقد أذانی و من أغضبها فقد أغضبی» و قرآن می گوید «إن الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و أعد لهم عذاباً مهیناً» از همه اینها که بگذریم مسئله فدک نزد مسلمانان صدر اسلام امری واضح و روشن بوده است؛ حق فاطمه بوده و از او غضب شده به این دلیل که شماری از خلفا خواه از خوف خدا و یا محض رعایت افکار عمومی چنانکه گذشت به فرزندان فاطمه برگرداندند حتی عمر بن خطاب به نقل یاقوت حموی هنگامی که بیت المال را از آن بی نیاز دانست به ورثه فاطمه بازگردانید.

پی نوشت‌ها

- [۱] ابن منظور در کتاب لسان العرب «ماده فذک» آن را یکی از قریبه‌های خیبر می‌داند. و قول دیگری نیز دارد- به گفته فیومی در «مصباح المیز» و حموی در «معجم البلدان» میان فذک و خیبر کمتر از یک روز راه است.
- [۲] فیومی، مصالح المیز، ماده فذک طریحی: مجمع البحرین، ماده «فدم»: حمودی، معجم البلدان، ماده فذک، ج ۴، ص ۸۳۲.
- [۳] عمارزاده، مجموعه زندگانی ۱۴ معصوم، ص ۷۴.
- [۴] همان.
- [۵] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۶۳۱.
- [۶] پیشوای اسلام، ص ۳۷۳: جنایات تاریخ، ج ۱، ص ۳.
- [۷] حشر ۷، ۹۵.
- [۸] ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۲۲۱.
- [۹] روم ۳۸.
- [۱۰] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۳۲: التبیان، ج ۸، ص ۸۲۲: مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۰۶: مناقب ابی طالب، ج ۱، ص ۴۷۶: الخزای، ص ۹: کشف المحجبه، ص ۱۲۴: بحار، ج ۸، ص ۹۱-۹۹: الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۷۳: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۹: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۲۸: کنز العمال، ج ۲، ص ۱۵۸.
- [۱۱] واحدی، س ۱۳۷۵، ص ۱۸.
- [۱۲] رسولی محلاتی، زندگانی حضرت فاطمه (س) و دختران آن حضرت، ص ۱۷۵.
- [۱۳] سوره انفال ۴۱/ و توبه ۱۶/.
- [۱۴] رسولی محلاتی، همان، ص ۱۷۶ با کمی تغییر.
- [۱۵] ابن هشام، س بی تا، ج ۳، ص ۳۰۱.
- [۱۶] فیهی- فیهی، اموالی است که از کفار بدون جنگ و قتال گرفته می‌شود. مال فیهی به امام (ع) اختصاص دارد و امام می‌تواند هرگونه تصرفی در آن داشته باشد و سایر مردم امر آن حقی ندارند.
- [۱۷] البدایه و النهایه، ۲۳۱/۳.
- [۱۸] سیره حلبی، ص ۴۷۸.
- [۱۹] رک: الکامل، ص ۵۹۸: تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۲۲۲: تاریخ مدینه المنوره، عمر بن شمه المیزی، ج ۱، ص ۱۹۲: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵-۴۰: کشف، ج ۴، ص ۸۲: مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶: تبیان، ج ۹، ص ۵۶۴: المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۳.
- [۲۰] علامه امینی، ص ۱۹۱ و بیش از ۱۶ منبع موثق دیگر که در پایان ذکر می‌شود.
- [۲۱] تفسیر نور البقین، ج ۴، ص ۱۸۶ و منابع معتبر دیگر.
- [۲۲] ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۲.
- [۲۳] انفال ۴۱/.
- [۲۴] شرح ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۳۰.

[۲۵] نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، از ص ۸۲ به بعد؛ در صفحه ۸۵ می‌گوید: اکثر روایات در این باره آن است که این حدیث را جز ابو بکر کسی نقل نکرده و بلکه اجماع فقها در اصول فقه بر قبول خبر واحد صحابی است و دلیلشان نیز همین روایت است؟!

[۲۶] شوشتری، ص ۷۲.

[۲۷] نهج البلاغه، باب المختار، کتاب ۴۵.

[۲۸] شهیدی، س ۱۳۷۶، ص ۱۷۳.

[۲۹] مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۰؛ سیره حلبی، ص ۴۸۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۴.

.....

منبع: مجله «نامه الهیات» بهار ۱۳۸۷ - شماره ۲، ملک زاده، فهیمه
مشخصات نویسنده: عضو هیئت علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد
اسلامی واحد تهران شمال

نگاهی به شخصیت و حقوق زن در اسلام و سایر ملل

چکیده

در این نوشتار، نویسنده شمه‌ای از بینش مردمان پیشین، درباره زن را بیان می‌دارد. همچنین نگرش متجددان را پیرامون این نیم بیکره اجتماع به تصویر می‌کشد و از ظلمی که گذشتگان در حق او روا داشته‌اند و بار سنگینی که امروزیان بر جسم و روان لطیفش نهاده‌اند، شکوه می‌کند. یگانه راه سربلندی و نشاط او را مکتب‌رهایی بخش اسلام می‌داند و در خاتمه، نیک‌بختی زن را در همه شوون این دین متعادل، به رشته تحریر درآورده است.

حقوق زنان

یکی از بحث‌های جنجال برانگیز و سفسطه آمیزی که از قدیم الایام تاکنون در جوامع علمی مطرح و دچار نظریات افراطی و تفریطی شده، موضوع «حقوق زنان» است.

برخی از نویسندگان و گویندگان، در دفاع از شعار آزادی زنان و احقاق حقوق آنان به قدری راه اغراق و افراط را می‌پیمایند که گویا مرد و زن هیچ وجه تمایزی در مراحل مختلف تعقل و تفکر، عواطف و احساسات، توان جسمی و ... ندارند.

دسته دیگر با صد و هشتاد درجه تفاوت، زنان را انسان نمی پندارند بلکه آنان را حیوان یا شیطان و ارواح خبیثه یا اشیایی ابزارگونه برای استفاده انسانها (مردها) می شناسند.

چه خوش گفت حکیم بزرگ بشریت امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

«لاتجد الجاهل اما مفرطا او مفرطا.»

آری جاهل و بی خبر از اسرار و نهفته ها و نگفته های وجودی انسان جز این نتواند بود که یا راه افراط می پیماید و یا راه تفریط.

خوشبختانه کل مدعاها و پیشنهادهای افراط گرایانه طرفداران تساوی حقوق زنان و مردان، و نیز ادعاها و فرضیه های تفریط مآبانه رقبای آنان در ادوار پیشین جوامع بشری به مرحله اجرا در آمد و تجربه شد (حتی در برخی موارد، کامل تر و جامع تر) ولی ادامه نیافت و پایدار نماند. گویا تنها سر عدم موفقیت آن تجربه ها، ناهماهنگی آن آداب و مقررات با مقتضیات فطرت و ناهمگونی با سنت و خلقت در جهان فطرت بود.

با توجه به این که مرد و زن در انسانیت شریکند و در ویژگیهای جنسی از قبیل توانمندی جسمی و روانی و غیره متفاوت، برخی از اندیشمندان به مقتضای محدود بودن دایره فکر و اندیشه بشری منحصر به مشترکات توجه کرده، در تمام حقوق و وظایف، معتقد به شرکت و تساوی شدند و برخی دیگر فقط به ابعاد ویژه هر یک از این دو جنس توجه کرده، در تعیین حقوق و وظایف زنان راه تفریط پیمودند. غافل از این که زن و مرد - به عنوان دورکن سازنده و برپا دارنده جامعه - باید مانند نقش چشم و گوش و دست و پا و زبان - به عنوان اعضای فعال و مؤثر در کل بدن - عمل نمایند؛ یعنی مساوات چشم و گوش در مفید بودن برای بدن، اقتضا نمی کند که چشم مانند گوش، باز و بی پرده بوده در معرض برخورد با انواع آسیبها مانند باد، آب، گاز و غیره قرار گیرد و یا زبان باید مانند دست، گشاده و بی پوشش باشد و این استدلال که هر دو، عضو یک بدن می باشند پس چرایی باز است و دیگری بسته؛ یکی رو گشاده و دیگری پوشیده؟ ناقص و نارساست چرا که هر یک، ویژگیها و کارکردهای مخصوص به خود دارند.

در مقطعی از تاریخ، زنان، پستهای درجه اول و مناصب ویژه ای را در صحنه حکومت، سیاست و اداره کشور خود دارا شدند و در برخی ادوار، پسران موظف به

دادن نفقه به پدر و مادر نبودند ولی دختران مجبور به انجام این تعهد بودند حتی اگر موافق میل باطنی آنها نبود. همچنین مصریان به شدت، حرمت زنان را پاس می داشتند تا حدی که چند شه بانو بر آنان فرمان می راندند. یکی از شرایطی که در قباله ازدواج مردم مصر ثبت می شد؛ اطاعت کامل مرد از زن بود. به طور کلی، زن در مصر باستان، فرمانروای خانواده بود و مردان مجبور بودند دستمزد خود را بدون دخل و تصرف به خدمت بانوی خانه بیاورند و زنان حق داشتند آن را بدون اجازه شوهر خرج کنند^(۱) و در برخی کشورها مدیریت نظامی در اختیار زنان بود و قراردادهای جنگ و صلح و آتش بس به امضای آنان می رسید.

و از آنجا که چنین شیوه هایی در اداره امور کلان سیاسی و اقتصادی کشور و سرپرستی خانواده موفق نبود، به طور طبیعی و بدون فشار خارجی بار سنگین مدیریت خرد و کلان از دوش آنان برداشته شد (یا خود زنان آن را بر زمین نهادند) و مردان برداشتند و بردوش کشیدند.

از این رو مدیریت و مسؤولیت پذیری زن در این سطح، نه فقط از کشور متمدن و پیشرفته مصر به کشورهای دیگر سرایت نکرد و جهان شمول نشد، در خود مصر نیز پایدار نماند.

در حدود سه هزار سال قبل از اسلام، زن مورد بی احترامی و تحقیر و تزییع حقوق قرار داشت و در تمام این مدت اکثر اقوام و ملل «چه پیشرفته و متمدن، چه وحشی و بی تمدن و چه نیمه متمدن» مانند یکدیگر به زنان نگاه می کردند و به طور یکنواخت با آنان رفتار می نمودند.

در اغلب آیین های رایج در اقوام و ملل نیمه متمدن و حتی مترقی و متمدن قبل از اسلام، زن، انسانی بود بی اراده و تصمیم، بلکه برده وار در اختیار پدران، شوهران و فرزندان قرار داشت.

مقایسه

گرچه برای افراد مؤمن به حقانیت احکام اسلام و معتقد به حکیمانه بودن دستورات الهی قرآن، نیازی نیست که آداب و رسوم اقوام و ملل یا دستورات سایر کتب و ادیان آسمانی پیشین بررسی و تبیین شود، ولی برای کسب اعتماد و اطمینان بیشتر به صحت و درستی احکام متقن اسلام، اشاره ای هر چند کوتاه به

آداب و رسوم و مقررات سایر ملل و ادیان داشته باشیم تا با مقایسه اسلام با ادیان و ملل غیراسلامی، قوت و استحکام حقوق زن در اسلام، روشن تر و واضح تر گردد. از نظر تاریخی، این مطلب مسلم است که زن در دیدگاه غیراسلامی، حتی در تفکر معاصر غرب - که به زعم برخی، پیشرفته ترین نوع تفکرات جهان بشریت در غیرادیان آسمانی است -، به مراتب محروم تر و مظلوم تر از مرد بوده و هست. تا جایی که در برخی از قبایل، پس از مرگ شوهر، زن را می کشتند و در کنار قبر شوهر دفن می کردند و برخی دیگر، زن را زنده در گور شوهر دفن می کردند.^(۴) زن در اقوام متمدن قبل از اسلام حق تملک داشت (به سبب ارث و غیره) اما حق تصرف در مال خود را نداشت (همچون کودک و دیوانه).^(۵)

نمونه هایی از برخورد ملتها با زن

هند

گرچه از روزگاران قدیم، هند دارای علم، تمدن و فرهنگ بود اما وضعیت زنان بهتر از ملل و اقوام دیگر نبود، بلکه همانند سایر ملتها، قبل از ازدواج، ملک و برده پدر و پس از ازدواج، برده و ملک شوهر بود و پس از مرگ او، زن با لباسهای فاخر و آرایش کرده همچون شب عروسی و زفاف، همراه با جسد مرده شوهرش زنده در آتش سوزانده می شد. از مردگان خود ارث نمی برد و بدون اذن و رضایت او، شوهرش می دادند. اقوام هندی معتقد بودند زن، سرچشمه گناه و سرمنشا سرشکستگی اخلاق و روحیات جامعه است و برای او، شخصیت مستقل انسانی قائل نبودند.^(۶)

ایران

در ایران باستان، طبق آیین زرتشت خیانت زن موجب اعدام بود و در عهد ساسانیان این حکم تخفیف یافت به این صورت که در اولین بار، زندانی و در صورت تکرار، محکوم به اعدام می شد.^(۷)

مصر قدیم

پدران از شنیدن خبر ولادت پسر، خوشنود و از شنیدن خبر دختر، بسیار افسرده و ناراحت می شدند و رنگ چهره آنان تغییر می کرد. جالب این که از ترس دختر بودن فرزند، برای شناسایی جنین، تجربیاتی داشتند و از این راه دختران را قبل

از تولد سقط می کردند . مصریان قدیم با حرص تمام، اصرار بر خانه نشینی زنان داشتند و زنان هرگز نمی توانستند از خانه های خود بیرون آیند جز برای خدمت‌گذاری کاخها و خدایان و در نهایت خواری و پستی می زیستند .

یونان

زن یونانی نموداری از درک اسفل بود در اخلاق زندگی و در نهایت پستی و ذلت . در یونان قدیم، زن فاقد شخصیت اجتماعی بود و نقشی در تمدن درخشان آن عصر طلایی نداشت . و در خانه پنهان نگه داشته می شد و در مقطعی، به صورت عشرت‌کده ای سیار به عفت فروشی می پرداخت . یکی از مورخان یونانی می نویسد:

«باید نام زن هم مانند خودش در خانه محبوس باشد.»

«دموستن» خطیب معروف یونانی می گوید:

«ما زنان هوسران را برای لذت می خواهیم ... و همسران را برای فرزندان مشروع.»

زن در یونان قابل فروش و هبه بود و پدر همین دموستن، مادر او را به یکی از دوستان خود بخشیده بود و به قولی، سقراط نیز همسر خود را به «آلسی بیاد» خطیب قرض داده بود . و در عرف آن زمان، مرد اگر سنین جوانی را گذرانده بود، وظیفه داشت مرد جوانی را برای همبستری زن خود پیدا کند . ولی زن با داشتن هر نوع رابطه جنسی بدون اذن شوهر، مستحق قتل بود.^(۷)

در میان یونانیان، زن، مانند برده خرید و فروش می شد، در برابر پدر و شوهر حق مالکیت، معاشرت و حیات نداشت . پدر یا شوهر می توانستند زن و دختر خود را بفروشند و قرض یا اجاره دهند و او را بکشند.^(۸)

روم

مقررات روم به مرد اجازه می داد حتی زن خود را به قتل برساند . البته با پیشرفت تمدن روم، سختگیری‌ها بر زنان اندکی تخفیف یافت و آزادی نسبی به آنها داده شد . اما در عوض، فساد و فحشا و هرزگی زنان، رواج فراوانی یافت.^(۹) در تمدن روم که چهار قرن قبل از میلاد پایه گذاری شد، زنان، جزء جامعه بشری و حتی عضو خانواده نبودند . خانواده فقط از مردان تشکیل می شد و زنان حق شکایت در دادگاه را نداشتند . همچنین مجاز به داد و ستد نبودند و معاملات آنها

رسمی نبود و ثبت نمی شد و حتی اگر مردی مصلحت را در کشتن زن می دید
رایش نافذ بود و مانعی برای اجرای تصمیمش وجود نداشت. ^(۱۱)

آشوریه‌ها

از آداب و رسوم آنان می توان به این موارد اشاره کرد: اگر جرم زن از نظر اسراف و
تبدیر در اموال شوهر در دادگاه ثابت می شد شوهرش حق داشت او را در آب غرق
کند. ^(۱۲) در سرزمین «بابل» مرکز تمدن کلدانیان و آشوریان سالی یک بار، دخترانی
را که پا به سن زناشویی گذاشته بودند در یک جا جمع می کردند و هر یک را بر
حسب زیبایی، به نرخ می فروختند. ^(۱۳)

چین

در دوران بسیار دور، در میان اقوام و ملل چینی هیچ اثری از فرهنگ و تمدن
نبود حتی فرزندان پدران خود را نمی شناختند، فقط مادران خود را می شناختند
(همچون حیوانات). تا این که شخص حکیمی به نام «فوه سی» در گذشته به
سال ۲۷۳۶ قبل از میلاد، دستورات و مقرراتی برای زندگی اجتماعی آن روز تنظیم
نمود و تا حدی به اوضاع و احوال آشفته مردم سر و سامان داد.

ولی با کمال تأسف، سهم زن از آن تمدن و فرهنگ، جز فرمانبری برده وار (بدون
داشتن هیچ حق اعتراضی) چیز دیگری نبود. قبل از ازدواج می بایست از پدر
اطاعت کند و بعد از ازدواج، تحت اوامر شوهر باشد و پس از فوت او، زیر نظر پسر
بزرگ خود. در آن تمدن برای دختران، سهم الارث وجود نداشت؛ زیرا دختران را
فرزند نمی دانستند. ^(۱۴)

عربها و عربستان

وضع اقوام و ملل عرب، اعم از اقوام متمدن (مانند یمن) و طوایف غیر متمدن
(شبه جزیره عربستان) در آداب و رسوم کم و بیش همچون ملل و طوایف دیگر
جوامع انسانی آن روز بود.

بی مناسبت نیست نگاهی به مساله «دخترکشی» که اعراب جاهلیت به آن
مشهور بودند بیندازیم:

موضوع فرزند کشی که در قرآن مکرر ذکر و مورد توبیخ واقع شده است، گرچه
مخاطب مستقیم آن، عربها می باشند ولی به مقتضای «نزل القرآن علی طریقه»
و ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» ^(۱۵) دستوری است عام و خطابی است شامل کل

جهان و جهانیان و نمی توان با تمسک به ظاهر آن استدلال کرد که این شیوه و رفتار در عرب بیشتر از دیگران و یا حتی شایع بود. گرچه از «میدانی» نقل است که فرزند کشی در میان عربها فراوان صورت می گرفت و همه طوایف را شامل می شد اما به گفته «لین پول» فقط در بعضی از طوایف و قبایل عرب (صحرائشینان) آن هم به ندرت اتفاق می افتاد.^(۱۵)

گفتار «لین پول» از اتقان بشتی برخوردار است به دلایل زیر: ۱ - عواطف خویشاوندی به اقتضای زندگی عشایری در عرب، درخشنده و بسیار شدید بود. از این رو، عادت عرب چنین بود که برای صلح و آتش بس و پایان دادن به جنگ و خونریزی بین دو طایفه متخاصم، از هر طرف دختری به طرف دیگر می دادند و به این وسیله پیوند خویشی و قرابت به وجود می آوردند و صفا و صمیمیت بین آن دو قبیله را برای همیشه تضمین می کردند و هرگز شنیده نشد در یکی از حالات خشم و غضب تعصب و حمیت و مانند آن کسی پدر، مادر، برادر و یا خواهر خود را کشته باشد.

۲ - اگر دخترکشی عادت شایع بود، طبعاً در اشعار و سروده ها و ترانه ها به عنوان امتیاز قبیلگی ذکر می شد و کم و زیادش در یکی از طوایف، بهانه مدح و ذم ایجاد می کرد. همچنان که اوصافی از قبیل شجاعت، سخاوت، حمایت از پناهندگان، وفای به عهد و اصداد آنها فراوان در اشعار عرب جاهلی با (اغراق و مبالغه)، دستمایه مدح و ذم شده است و حتی نام نمونه ها و قهرمانانی نیز مانند عنتره بن شداد (در شجاعت و دفاع از قوم و قبیله خود) و حاتم طایی (در سخاوت) و مجیر الجراد (در پناه دهی به پناهندگان) و سموال (در وفای به وعده) بر سر زبانها زنده و جاوید مانده است.

و اما اهتمام قرآن به این موضوع؛ گویا سرش یک نکته تربیتی مهم و سازنده باشد که هر کار زیبا و نیکو (هر چند در شماری اندک)، غلیظتر و بزرگتر از آنچه هست معرفی شود تا همگان تشویق به انجام آن شوند. همچنین هر امر زشت و نکوهیده (هر چند در شماری اندک)، بزرگ و مهم جلوه داده شود تا کسی رغبت در انجام آن نکند.

شایان ذکر است این مساله در عصر حاضر هم کم و بیش وجود دارد و طبق نقل رسانه ها در کشور هند سالی پنج میلیون دختر قبل از تولد به وسایل و ابزار

ممنوعه پزشکی شناسایی و سقط می شوند .

پس از ذکر شیوه نگرش اقوام مختلف به زن ، جا دارد نظر چند تن از فیلسوفان را هم در این زمینه یادآور شویم :

افلاطون (متوفای ۳۴۷ ق . م) . و بردون فیلسوف اشتراکی ، زن را قابل استفاده همزمان برای عموم مردان می دانستند و معتقد به ازدواج مشترک و عمومی بودند ؛ یعنی یک زن همزمان می تواند ، شوهران متعدد داشته باشد و تشکیل خانواده خصوصی را ضروری نمی دانستند .

ارسطو (متوفای ۳۲۲ ق . م) . هرچند زنان را دارای حق حیات می دانست اما معتقد به لزوم تحت فرمان درآوردن آنها بود و چنین می پنداشت که زنان ، شایستگی آزادی و حقوق سیاسی را ندارند .^(۱۶)

بردون در کتاب خود به نام «ابتکار نظام» چنین می نویسد :

«همانا وجدان زن کمتر از وجدان ما می باشد به همان اندازه که عقل او کمتر از عقل ماست .»^(۱۷)

«مجموع توان جسمی و فکری زن ، دو سوم توان فکری و جسمی مرد است .»^(۱۸)

«تفاوت جسمی و روانی زن و مرد به قدری است که برخی از علمای تشریح معتقدند: زن و مرد کنونی از یک نسل و تبار نیستند . و همزاد زنان کنونی ، مردانی بودند مانند آنان ضعیف و ناتوان و آن مردان در اثر ضعف و ناتوانی ، مغلوب مردان قوی تر از خود گشته و منقرض شدند و زنان ضعیف آنان در اختیار مردان قوی کنونی قرار گرفتند .»^(۱۹)

ژان ژاک روسو (متولد ژنو و متوفای ۱۷۷۸ م) . فیلسوف فرانسوی مسیحی مذهب در کتاب مشهور خود «قرارداد اجتماعی» نظریه انقلابی معروف خود را که زمینه ساز و تاثیرگذار در انقلاب کبیر فرانسه بود منتشر ساخت . وی می گوید : «زن نه برای آموزش علم و حکمت آفریده شد و نه برای تفکر و اندیشه و نه فن آوری و نه سیاست مداری . فقط برای این آفریده شد که مادری باشد با شیر خود فرزندش را تغذیه کند و در دوران ناتوانی آنها با عنایت ویژه خود سرپرستی نماید . و پس از آن ، آنان را تحویل پدر یا مربی دیگری دهد و او باز گردد به انجام وظیفه مداری خود که باردار شود و بزیاد و شیر دهد و بزرگ کند و تحویل دهد و آماده

شود که مجدداً باردار شود و شیر دهد و پرستاری نماید و تا آخر، خود و فرزندانش تحت تکفل مرد باشد.»^(۲۰)

فرید وجدی نیز نظر خود را اینگونه بیان می‌کند:
 «زن برای اکتشافات دقیق علمی و فنی آفریده نشده و هرگاه زنی وقت و عمر خود را صرف کشف ستاره ای کند یا به وجود میکروبی پی ببرد و یا به اطلاعات جدیدی در علم تشریح برسد چنین زنی از مرز وظایف خود خارج شده، ناقص و نسبت به فطرت و طینت خود معصیت کار است و باید زنان را از پیروی او برحذر داشت.»^(۲۱)

نیچه فیلسوف مسیحی آلمانی (متوفای سال ۱۹۰۰م) می‌گوید:
 «راه و رسم مرد، اراده و راه و رسم زن، فرمانبری است.»
 «زن را به حقیقت چه کار؟ مهمترین موضوع برای او، ظاهر و زیبایی است.»
 «وقتی به سراغ زن می‌روید، شلاق را فراموش نکنید.»^(۲۲)
 علامه طباطبایی می‌گوید:

«برخورد امم غیر متمدن با زن مانند برخورد با حیوانات بود. آن را می‌خرید از پدر یا شوهر یا فرزند و می‌فروخت و اجاره می‌داد و می‌بخشید و قرض می‌داد برای فرزندآوری یا خدمت یا فقط همبستری.

و در قحطیها و جشنها او را می‌کشت و می‌خورد. و حتی حق داشت او را بکشد و دفن کند. و یا او را مانند حیوانات صحرائی غیر مفید بی‌غذا رها کند تا بمیرد. و زن موظف بود خواسته یا نخواست از مرد - پدر یا شوهر - اطاعت بی‌چون و چرا کند و در هیچ یک از کارهای خود استقلال رای و عمل نداشت. و شگفت‌آور این که در برخی از قبایل چنین رسم و سنت بود که زن پس از زایمان فوراً برمی‌خاست برای انجام کارهای خانه، و شوهرش به جای او در بستر او می‌خوابید و استراحت می‌کرد.»^(۲۳)

از دایرة المعارف فرانسوی نقل است که زن ترکیب جسمانیش همانند ترکیب جسمانی کودک است و به همین دلیل می‌بینیم بسیار حساس و خیلی زود تحت تاثیر شرایط و اوضاع خارجی قرار می‌گیرد، نظیر غم و شادی و ترس، و به همین جهت است که احساسات زن زودگذر است؛ یعنی همچنان که زود غمگین و شاد و ترسان می‌شود همچنین این حالات به زودی از او دور می‌شود.^(۲۴)

زن در نگاه پیروان ادیان

زن در دیدگاه و عقیده یهود و مسیحیت تحریف شده نیز وضعیتی شبیه ملل دیگر داشت. مثلاً نزد برخی یهودیان، پدر، دختر نابالغ خود را می توانست بفروشد. کشیشان مسیحی زن را عامل و مظهر شیطان و موجب فساد و فحشا می دانستند و تا مدت‌ها پیرامون این مساله در مدارس خود تحقیق می کردند که آیا زن می تواند مانند مرد، خدا را عبادت کند؟ آیا می تواند داخل بهشت شود؟ آیا زن انسان است و روح دارد؟ آیا می تواند جاوید بماند یا ماده ای فانی است و روح مجرد ندارد؟

در مسیحیت به علت رواج فرهنگ تنفراز زن و بی ارزش بودن او، عزوبت مرد تشویق می شد و ازدواج در نظر آنها دامی از طرف شیطان برای سقوط در جهنم محسوب می گردید. (۲۵)

در دیدگاه آنان، زن، جرثومه گناه و پلید بالذات بود. (۲۶) به نظر کلیسا، محبت به زن، در شمار یکی از مفساد بزرگ اخلاقی بود. (۲۷) در حالی که از صاحب خلق عظیم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

«احب من دنیاکم الطیب و النساء.» (۲۸) یعنی: از دنیای شما دو چیز را دوست دارم: بوی خوش و زنان را.

«خیر اولادکم البنات.» (۲۹) یعنی: بهترین فرزندان شما دختران هستند.
«من اشتری تحفة فلیبدا بالاناث قبل الذکور.» (۳۰) یعنی: کسی که هدیه ای خرید دختران را، در هدیه مقدم بدارد.

«اقربکم الی احسنکم خلقاً لاهله.» (۳۱) یعنی: نزدیکترین شما به من کسی است که با خانواده خود خوش خلق تر باشد.

«الجنة تحت اقدام الامهات.» (۳۲) یعنی: بهشت زیر پای مادران است.
شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد: به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: مادرت. گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت. برای بار سوم پرسید: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت. مجدداً گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: پدرت. (۳۳)
همچنین از آن حضرت نقل شده است:

«لفضلت النساء.» (۳۴)

«ولا تآثرت النساء علی الرجال» (۳۵) یعنی: زنان را بر مردان ترجیح می‌دهم.
 «البنات حسنات والبنون نعم والحسنات یثاب علیها والنعم مسؤول عنها.» (۳۶)
 یعنی: دختران حسنه هستند و پسران نعمت. برای حسنات پاداش مقرر شده
 است ولی در مورد نعمتها، سؤال می‌شود.
 در قرآن کریم نیز می‌خوانیم:
 «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم» (۳۷)

در فرهنگ سنتی مغرب زمین

در غرب تا مدت‌های مدید، این بحث مطرح بود که آیا زن انسان است یا خیر؟ و
 بالاخره در قرن پنجم یا ششم میلادی در یک مجمع مهم، تصویب شد که زن هم
 انسان است اما برای خدمت به مردان آفریده شد.

تا اوایل قرن بیستم در جامعه سنتی غرب (در بعضی از کشورها) کلیه اموال
 زن پس از ازدواج به همسرش منتقل می‌شد و حتی نام خانوادگی خود را از
 دست می‌داد و به نام خانوادگی شوهر نامیده می‌شد. در قرن بیستم در اثر رواج
 تفکر آزادی و آزادی خواهی، فریاد حمایت از حقوق زنان نیز رواج یافت و در پی
 سخنرانی‌ها، مقالات و کتاب‌ها؛ نهضتی به وجود آمد به نام جنبش «فمینیسم»
 «این جنبش معتقد بود روابط زن و مرد در نظام خانواده ظالمانه است و برای
 رهایی از حاکمیت مرد بر زن؛ باید شکل فعلی نهاد خانواده ممنوع شود و روابط
 زن و مرد آزاد و در خارج از چهارچوب نظام خانواده برقرار گردد.

برخی از هواداران این جنبش، کم‌کم پا را فراتر گذاشته و گفتند: در روابط آزاد
 و بدون مرز زن و مرد، باز هم مرد حاکم می‌شود و زن، محکوم، مرد طالب است
 و زن مطلوب، بر همین اساس مساله هم‌جنس‌گرایی را بین زنان ترویج کردند
 اما در اثر گذشت زمان و ثابت شدن بی‌پایگی آن همه شور و شعارهایی که در
 حمایت از احقاق حقوق زنان سرداده می‌شد، وضعیت نهضت فمینیسم در دهه
 هشتاد کم‌رنگ شد؛ زیرا پس از گذشت چند دهه، ناکارآمدی ادعای آزادی طلبی،
 بر زنان فریب خورده ثابت شد و احساس کردند که نه شوهر دارند که از وجود آنان
 حمایت عاطفی مسؤو لانه کند و نه فرزندی که امید و پناه آینده آنان باشد. و لذا

از پای بندی به مکتب «فمینیسم» بریدند. (۳۸)

در یک جمع بندی می توان سیر صعودی و نزولی دیدگاههای پیرامون زن را به ترتیب زیر برشمرد:

۱- شیء و کالا .

۲- برده و بنده .

۳- آزاده و محدود .

۴- آزاد از خانواده (نه از فرزند) .

۵- آزاد از مطلق ارتباط با مردان و اکتفا به هم جنس .

همه این مکاتب در ادوار پیشین مطرح شد و دهها سال و شاید قرنها در قسمتهایی از مناطق جغرافیایی حاکم بود. در این میان هر نوع تلاش و تکاپو برای دست یابی به آزادی مصنوعی و غیر فطری زنان با رواجی موقت و محدود، به جز ناکامی و شکست، نتیجه ای از خود به جای نگذاشت و هرگز طرفدارانی پایدار به دست نیاورد و عقلا مخصوصا خود زنان نپسندیدند و با شدت هر چه تمامتر از آن فاصله گرفتند .

دیدگاه

گاه اینگونه است که انسان به چیزی با دیده حقارت و بی ارزشی و ناشایستگی نگاه می کند و در عین حال با توجه به عوارض خارجی (از قبیل ترس و احتیاج و حیا) مانند شخص ظالم و مهمان ناخوانده و غیره به طور ناخواسته و برخلاف تمایل قلبی به آن شیء یا شخص، احترام و تجلیل می کند و لذا قبلا باید توجه کرد که برخورد های محترمانه ای که به گروه زنان می شود نشات گرفته از چه دیدگاهی است؟ آیا طبیعی و بر محور شایسته سالاری است و یا غیر طبیعی و برخاسته از فشارهای بیرونی از قبیل حیای اجتماعی و نیاز فردی و خانوادگی؟

زن از منظر اسلام

هر یک از آرا و عقاید طوایف و ملل (متمدن و غیر متمدن، مذهبی و لائیک) متضمن نوعی تضعیف و تحقیر زن بود و مشتمل بر محروم نگه داشتن زن از برخی حقوق اجتماعی بلکه تحمیل مسؤولیت هایی بیش از توان او و بالاتر از مسؤولیت های مردان. اکنون فرصت آن است که نگاهی به جایگاه زن در اسلام

داشته باشیم:

با یک بررسی اجمالی به این نتیجه می‌رسیم که این دین مبین از تمام جهات و در کل ابعاد زندگی، اعم از حالات شخصی و مقررات اجتماعی، احترام و وظایف و حقوق زنان را متناسب با شرایط و توانمندی جسمی و روحی آنان در نظر گرفته است و به بیانی دیگر: نظر به این که عواطف و احساسات (از قبیل صبر و حیا و محبت و ترس) در زنان غالب است و با توجه به ظرافت جسمی آنان، حقوقی متناسب با این شرایط مانند تربیت، پرستاری و خانه‌داری و غیره برایشان در نظر گرفته شد از طرف دیگر در مردان، نیروی تفکر، باریک بینی، عاقبت اندیشی، و خشونت، چیره است و با توجه به توانمندی و چالاکی بدنی، وظایف و تکالیف پرمشقت و جنجالی و سخت به آنان واگذار شد.

چاداردا از محورهای گوناگون به جایگاه زن در این مکتب نجات بخش بپردازیم:

۱- احترام به زنان

در قرآن کریم، تعبیراتی که از زنان می‌شود چه به صورت خطاب و چه به صورت غیاب، بسیار محترمانه و همانند مردان می‌باشد:

«والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض»^(۴۹); «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض»^(۴۷); «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم»^(۴۸); «و قل للمؤمنات یغضض من ابصارهن»^(۴۲); «من ذکر او انثی»^(۴۳); «و لولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات»^(۴۴); «و للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن» .

و در برخی موارد، به زنان توجه و عنایتی بیش از مردان شده است:

«ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط»^(۴۵); «و ضرب الله مثلا للذین امنوا امرأة فرعون ... و مریم ابنت عمران»^(۴۶)

در این دو آیه، دوزن، نمونه و نمادی از کل کافران و دوزن دیگر، نمونه و اسوه مردان و زنان مؤمن قرار گرفته اند.

«یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک واصطفاک ...»^(۴۷)

ناگفته نماند که در این آیه دو برجستگی و امتیاز برای حضرت مریم (س) ذکر شده است:

۱- جمله «اصطفاک» در خطاب به مریم همچون خطاب به پیامبر بزرگ:

یعنی حضرت موسی علیه السلام است «قال یا موسی انی اصطفیتک» (۴۸) با این تفاوت که حضرت موسی یکبار مخاطب به «اصطفاک» شد و حضرت مریم، دوبار همچنین حضرت مریم هم طراز پیامبران بزرگ علیهم السلام معرفی شده است:

«ان الله اصطفى، ادم و نوحا و ال ابراهیم» (۴۹)

علاوه بر آن، جزء کسانی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مامور شد بعد از ستایش خداوند، بر آنان سلام و درود بفرستد:

«قل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفى» (۵۰)

۲ - برجستگی دیگر برای حضرت مریم، جمله «طهرک» می باشد که در کل قرآن فقط یک بار ذکر شده است آن هم درباره یک زن یعنی حضرت «مریم» (با توجه به باب تفعیل که معمولا برای تاکید می آید و فعل ماضی متحقق الوقوع) . آن بانوی برگزیده شده، همچون عیسی پیامبر علیهما السلام در قرآن «آیت الله» معرفی شد:

«... و جعلنا ابن مریم و امه ایه» (۵۱)

و مریم مانند فرزندش مشمول نعمت ویژه خداوند قرار گرفت:

«اذ قال الله: یا عسی بن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک» (۵۲)

۲ - استقلال زنان

زن از نظر تصمیم گیری درباره سرنوشت و مقدرات شخصی خود در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و غیره همانند مردان، کاملا مستقل و خودکفا هستند . در مورد حق تحصیل و انتخاب رشته تحصیلی و مالکیت و حق ثبت اسناد و املاک و انتخاب محل سکونت و مسافرت و غیره، محدود به هیچ حد و مرزی نیست (نه اجازه پدر و نه موافقت دیگران) . و جالبتر این که شش سال، قبل از مردان، استقلال کامل خود را به دست می آورد؛ یعنی دختر نه ساله (آن هم به سال قمری) مانند پدر چهل ساله خود کاملا آزاد و مختار است و برخلاف نظریه پدر و سایر بستگان هر نوع دخل و خرج، داد و ستد و معاوضه و هر نوع بذل و بخشش انجام دهد، صحیح، نافذ، معتبر و قابل ثبت در دفاتر رسمی است بلکه به عنوان وکالت و وصایت و قیمومیت شرعی در اموال دیگران نیز حق تصرف

صحیح دارد، (البته این در صورتی است که عدم رشد وی ثابت نشده باشد و یا بنا بر قولی، علاوه بر بلوغ، رشد او ثابت شده باشد).
در صورتی که پسران قبل از کامل شدن پانزده سال حق کوچکترین تصرف در اموال شخصی خود را حتی با موافقت پدر ندارند و این در صورتی است که در پیشرفته ترین کشورهای اروپا مانند انگلیس و فرانسه در اواسط قرن بیستم به زنان بطرزگسال حق ثبت، بدون نیاز به اجازه شوهر داده شد.

۳- اصول دین و اعتقادات

در هیچ یک از مقررات کلی و جزئی اصول و اعتقادات دینی، هیچ تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد، نه کماً و نه کیفاً و در هیچ مساله ای از معتقدات دینی ما نشانی از برخورد حاکی از ضعف و عجز زنان (در باورها) سراغ نداریم.

۴- فروع دینی

در وظایف و دستوره‌های عملی اسلام نیز هیچ اثری از تبعیض بین زن و مرد به چشم نمی خورد. نه واجبات فردی و شخصی مانند نماز و روزه و نه فرائض اجتماعی مانند جمعه و جماعات و حج و امر به معروف. نه امور عبادی، اجتماعی، سیاسی و نه اقتصادی همچون بیع، اجاره، مضاربه، شرکت، وکالت، وصایت، ولایت (بر اموال گمشده و . . .) و قیمومیت (بر صغیران و . . .) بلکه بر خلاف رسوم طوایف و ملل، وظایف سنگین اجتماعی و مسؤولیت های فردی زنان کمتر از مردان است مانند مسجد و نماز جمعه و جهاد . . . و، نفقه دادن بر اعضای خانواده و تحمل دیه جنایت خطای اقربا و تکفل مهر و حضانت فرزند حتی شیر دادن به فرزند که شیرین ترین نوع خدمات رسانی زنان و مادران است، به عنوان وظیفه و تکلیف نیامده بلکه اگر خود تمایل داشته باشد و بخواهد (هر چند با اجرت) نسبت به دیگران از اولویت برخوردار است و اگر به هر علت و سببی نخواهد نوزاد خود را شیر دهد پدر موظف و مکلف است برای شیر دادن فرزند خود دایه انتخاب کند.

۵- حقوق زنان

در مورد حقوق زنان چند نکته ضروری به نظر می رسد:

۱- آیا مسأله حقوق زن، یک بعدی و تک محوری و مقایسه‌ای (یعنی در مقایسه با حقوق مرد) باید ملاحظه شود؟ یا همه جانبه و بر محور شایستگی ذاتی و فطری وی به ضمیمه شرایط اجتماعی؟ به طور طبیعی، نتیجه بحث به حسب تنوع محورها تفاوت دارد؛ یعنی حقوق زن در مقایسه با مرد، با توجه به همه مقررات اجتماعی، بیشتر تامين شده است؛ زیرا اگرچه زحمت تقبل مسؤولیت‌های قضایی و نظامی و غیره با مردان است ولی نتایج مثبت اجتماعی و امنیتی آن متوجه زنان خواهد بود.

۲- وضع و تعیین حقوق اسلامی زنان به وسیله مردان نبوده و نیست تا توهم شود که جانب یک طرف بیشتر رعایت شده و یا ظلم و ستمی بر آن روا شده باشد؛ زیرا هر ظالم و ستمگری به منظور نیاز و جبران کمبودی که در خود احساس می‌کند، دست به ظلم و ستم می‌زند و در صورتی که واضح و در نظر گیرنده حقوق هر یک از مردان و زنان، خداوند بی‌نیاز مطلق باشد، پندار ظلم و تعدی و یا تضییع حقوق جمعی به نفع جمعی دیگر قابل تصور نیست.

۳- حقوقی که در نظام سعادت بخش اسلام برای تامین امنیت جان و مال و حیثیت اجتماعی زنان در نظر گرفته شده، کاملاً هماهنگ و همسان مردان است: «للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن»^(۵۳)؛ «للرجال نصيب مما ترك الوالدان والاقربون» (۵۴)؛ و «لولا رجال مؤمنون ونساء مؤمنات»^(۵۵)؛ «لا یسخر قوم من قوم... ولا نساء من نساء...»^(۵۶)

۴- با توجه به مطالب یاد شده، در هر موردی که تفاوتی بین مقررات مربوط به زنان و مردان به نظر رسد، باید مطمئن بود که این تفاوت نشأت گرفته از شرایط طبیعی ویژه هر یک از دو جنس است نه این که با داشتن شرایط مساوی و برابر، حقوق نابرابر برای آنان در نظر گرفته شده باشد.

به عبارت دیگر، اگر زنان غربی همواره به دنبال احقاق حقوق تضییع شده خود باشند حق دارند؛ زیرا نه دین مسیحیت، حقوق آنان را تامین کرده نه قوانین و آداب و رسوم غرب؛ اما چنین زحمتی از دوش زنان مسلمان برداشته شده؛ چرا که سیستم حقوقی اسلام، تمام نیازهای فطری، جسمی، روانی و... او را برآورده کرده است.

در خاتمه مناسب می دانیم جملاتی از «آنی رود» نویسنده شهیر انگلیسی که بیانگر آرزوی قلبی یک زن غربی است نقل کنیم. وی گوید:

«اگر دختران ما در خانه ها به نام کارگر یا شبیه به آن به منظور تامین درآمد مالی به جای کارخانه ها مشغول کار و کارگری شوند، آسانتروبی درد سرتراست از اشتغال در کارگاههایی که دختران ما را دچار آلودگی هایی می کنند که تا ابد رونق زندگی آنان زوده می شود؛ زیرا در خانه ها سروکارشان با زنان صاحب خانه است. و ای کاش کشور ما (کشورهای غربی) همچون کشورهای اسلامی می بود که خدمتگزاران با پوشش وقار و عفت، آسوده ترین زندگی را دارند و همچون خانه خدایان با آنان رفتار می شود و هیچ گرد نگرانی بردامن آنان ننشینند. آری، ننگ است برای کشور انگلستان که دخترانش نمونه رذالت باشند در اثر آمیختگی با مردان. چه می شود ما را که سعی نمی کنیم وظایف و مسؤولیت زنان ما هماهنگ با فطرت و طبیعت آنان باشد؛ یعنی همان خانه نشینی و واگذاری کارهای مردان به مردان به منظور تضمین شرافت زنان.»^(۵۷)

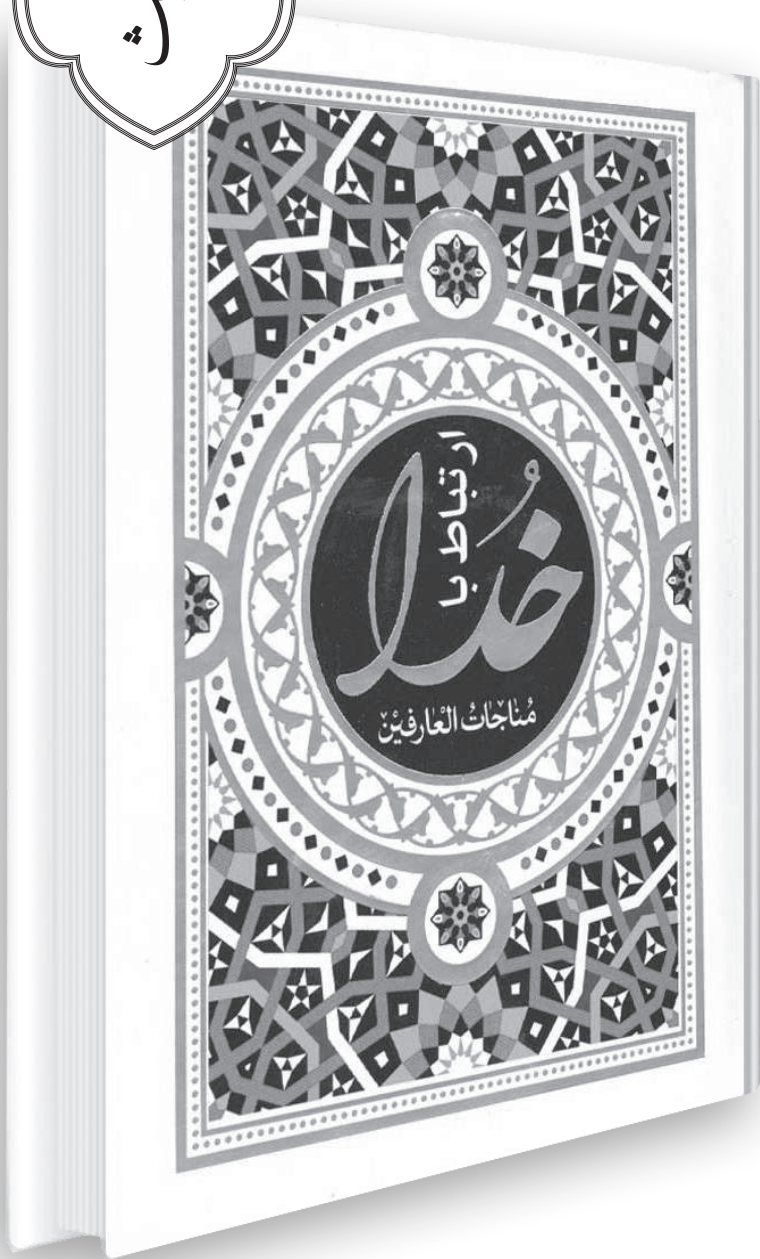
پی نوشت ها

- (۱) مدرس حوزه، محقق و نویسنده.
- (۲) ثریا مکنون و مریم صانع پور، بررسی تاریخی منزلت زن، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، چاپ دوم، صص ۲۸ - ۲۷ و کلیات تاریخ: ج ۲، ص ۴۱۵.
- (۳) دکتر ثریا مکنون و مریم صانع پور، پیشین، صص ۲۹ - ۲۸؛ و ویل دورانت، تاریخ تمدن، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۶۵.
- (۴) سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات محمدی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۸۷.
- (۵) مریم نورالدین فضل الله، المرأة فی ظل الاسلام، انتشارات دار الزهراء، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ق.، ص ۳۱.
- (۶) همان، ص ۲۶.
- (۷) سید محمد خامنه ای، حقوق زن، انتشارات تک، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۲.
- (۸) سید محمد خامنه ای، پیشین، ص ۲۳.

- ۹) مریم نورالدین فضل الله، پیشین، ص ۲۹ .
- ۱۰) سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ص ۸۹ .
- ۱۱) همان، ص ۸۹ .
- ۱۲) دکتر ثریا مکنون و مریم صانع پور، پیشین، ص ۲۸ .
- ۱۳) مریم نورالدین فضل الله، پیشین، ص ۲۶ .
- ۱۴) محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، انتشارات مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق .
- ج ۱۱، ص ۱۳ .
- ۱۵) مریم نورالدین فضل الله، پیشین، ص ۲۰ .
- ۱۶) دکتر ثریا مکنون و مریم صانع پور، پیشین، ص ۲۸ .
- ۱۷) مریم نورالدین فضل الله، پیشین، ص ۲۲ .
- ۱۸) محمد فرید وجدی، دائرة المعارف، انتشارات دارالمعرفه، بیروت، چاپ سوم، ج ۸، ص ۶۰۲ .
- ۱۹) همان، ص ۵۹۹ .
- ۲۰) مریم نورالدین فضل الله، پیشین .
- ۲۱) محمد فرید وجدی، پیشین، ص ۵۹۸ .
- ۲۲) مجله زنان فردا، ش ۲ و ۳ (آذر و دی ۱۳۸۱) .
- ۲۳) سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۴ .
- ۲۴) مریم نورالدین فضل الله، پیشین، ص ۳۳ .
- ۲۵) سید محمد خامنه ای، پیشین، ص ۲۳ .
- ۲۶) همان، ص ۳۷ .
- ۲۷) همان، ص ۳۸ به نقل از شهید مطهری .
- ۲۸) محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۱۰۳، ص ۲۱۸ .
- ۲۹) عباس قمی، سفینه البحار، انتشارات کتابخانه سنایی، ج ۸، ص ۵۷۹ .
- ۳۰) عباس قمی، پیشین، ص ۵۸۰ .
- ۳۱) محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۷۱، ص ۳۸۷ .
- ۳۲) هندی، کنز العمال، مؤسسة الرساله، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۹ . ق، ج ۱۶، ص ۴۶۱، حدیث ۴۵۴۳۹ .
- ۳۳) محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶۰ .
- ۳۴) هندی، پیشین، حدیث ۴۵۳۵۹ .
- ۳۵) همان، حدیث ۴۵۳۶۰ .
- ۳۶) محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲، حدیث ۲۲۳۵۵ .
- ۳۷) بقره/۲۲۸ .
- ۳۸) ر. ک. : آفق حوزه، ش ۲۲، ص ۴ .
- ۳۹) توبه/۷ .

- ٤٠) توبه/٦٧ .
٤١) نور/٣٠ .
٤٢) نور/٣١ .
٤٣) آل عمران/١٩٥ .
٤٤) فتح/٢٥ .
٤٥) تحریم/١٠ .
٤٦) تحریم/١٢ - ١١ .
٤٧) آل عمران/٤٢ .
٤٨) اعراف/١٤٤ .
٤٩) آل عمران/٣٣ .
٥٠) نمل/٥٩ .
٥١) مؤمنون/٥٠ .
٥٢) مائده/١١٠ .
٥٣) نساء/٣٢ .
٥٤) نساء/٧ .
٥٥) فتح/٢٥ .
٥٦) حجرات/١١ .
٥٧) مریم نور الدین فضل الله، پیشین، ص ٤٥ .
.....
منبع : مجله رواق اندیشه، شماره ٢١، فاضل، محمد

صحیح حدیث



شرح حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
توسط حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

در ابتدای جلسه درس خارج فقه بیست و ششم
دی ماه ۸۹ (یازدهم صفر ۱۴۳۲)



«قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَزَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِيبٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِهِ» (شافی، صفحہ ۶۵۲) فی الفقیہ، عن الصادق (علیہ السلام) [حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام فرمودند]: «من لم یکن له واعظ من قلبه و زاجر من نفسه و لم یکن له قرین مرشد استمکن عدوّه من عنقه». اولین چیزی که موجب می شود که انسان بتواند در مقابل دشمنش - که مراد، شیطان است - ایستادگی کند و مانع بشود از تصرف دشمن و تسلط دشمن، [این است که]: «واعظ من قلبه»؛ از قلب خود واعظی برای خود داشته باشد. قلب متذکر بیدار، انسان را نصیحت می کند، موعظه میکند. یکی از بهترین وسائل اینک انسان قلب را وادار کند به موعظه‌ی خود و فعال کند در موعظه‌ی خود، همین دعاهاست، دعاهای مأثور - صحیفه‌ی سجادیه و سایر دعاها - و سحر خیزی؛ اینها دل انسان را به عنوان یک ناصح برای انسان قرار میدهد. اول این است: «واعظ من قلبه».

[دوم اینک]: «و زاجر من نفسه»؛ از درون خود یک زجرکننده‌ای، منع کننده‌ای، هشدار دهنده‌ای داشته باشد. اگر این دو تا نبود، «و لم یکن له قرین مرشد»، یک دوستی، همراهی که او را ارشاد کند، به او کمک کند، راهنمایی کند، این را هم نداشته باشد - که این، سومی است - که اگر چنانچه از درون، انسان نتوانست خودش را هدایت کند و مهار نفس خودش را در دست بگیرد، [باید] دوستی داشته باشد، همراهی داشته باشد، همینی که فرمودند: «من یدکرکم الله رؤیته»، که دیدار او شما را به یاد خدا بیندازد؛ اگر این هم نبود، «استمکن عدوّه من عنقه»؛ خود را در مقابل دشمن خود مطیع کرده است؛ دشمن خود را مسلط کرده است بر خود و برگردن خود، که سوار بشود. که [منظور از] دشمن، همان شیطان است. اینها لازم است. از درون خود، انسان، خود را نصیحت کند. بهترین نصیحت کننده‌ی انسان، خود انسان است؛ چون از خودش انسان گله مند نمیشود. هر کسی انسان را نصیحت کند، اگر قدری لحن او تند باشد، انسان از او گله مند میشود؛ اما خود انسان، خودش را نصیحت کند؛ دشمنان بدهد به خودش، ملامت کند، سرزنش کند خودش را؛ اینها خیلی مؤثر است. موعظه کند، زجر کند. در کنار اینها، یا به جای اینها اگر نبود، آن وقت دوست، رفیق، که دستگیری کند انسان را.

شرح حدیث در بیان مرحوم آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ:

فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينِهِ وَ فَضْلِهِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ عَقْلُهُ؟
قُلْتُ: لَا أَدْرِي. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الشُّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ..... فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى
إِلَى الْمَلِكِ: إِنَّمَا أُثْبِتُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ^[۱]

ترجمه حدیث: در روایت است که محمد بن سلیمان از پدرش نقل می کند
که می گفت: به امام صادق علیه السَّلَام عرض کردم فلانی از نظر عبادت و دین
و فضل و... چنین و چنان است. حضرت به من فرمودند عقل و شعورش چه
مقدار می باشد؟ من در جواب عرض کردم نمی دانم. پس حضرت فرمودند:
پادشاهای الهی به اندازه عقل مردمان است. خداوند به آن مَلک وحی فرمود
که من او را به مقدار عقل و شعورش پاداش می دهم.

شرح حدیث: حضرت در اینجا داستان آن مَلک و عابد بنی اسرائیل را ذکر
فرمودند؛ عابدی در بنی اسرائیل بود که همیشه در محل خوش آب و هوایی
مشغول عبادت بود. یکی از ملائکه کار عابد را بسیار بزرگ یافت؛ لذا از خداوند
خواست که پاداش آن عابد را به او نشان دهد. وقتی پاداش و قدر و منزلت آن

عابد را دید در نظر او بسیار کم و اندک آمد و این سؤال برایش مطرح شد: چرا پاداش او اینقدر کم است؟! به همین خاطر خداوند او را مأمور کرد تا نزد آن عابد برود و حال او را از نزدیک ببیند. آن ملک نزد عابد آمد و دید در جای سرسبزی است. وقتی عابد آن فرشته را دید به او گفت ای کاش پروردگار من الاغی داشت تا از این علفها بخورد! ملک می گوید خداوند الاغ ندارد که سوار شود. عابد گفت: حیف شد. زیرا این علفها از بین می رود.

انسان باید شعورش بالا برود که به اندازه ی افزایش آن، ارزش اعمال او هم بالا می رود. حجم عمل معیار نیست؛ بلکه مقدار عقل است که مهم می باشد. به هر مقدار معرفت، نورانیت و شعور بالاتر رود، ارزش عمل هم والا و بالاتر است. به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمودند «لَضْرِبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^(۱۲) ضربت علی علیه السلام در روز خندق «جنگ احزاب» بالاتر از عبادت جنّ و انس است؛ این ارزش بالا و والا برای آن شعور والا و بالای حضرت علی علیه السلام است.

پی نوشت ها

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۲

۲- اقبال الأعمال، صفحه ۴۶۷



تَمَلُّ



پرسش

معنای قناع، برقع، نقاب و روبند چیست؟ آیا حضرت زهرا(س) از این پوشش‌ها استفاده می‌کردند؟ آیا حکم این پوشش‌ها جزو احکام مسکوت نیست که در کلام امام علی(ع) آمده است؟

پرسش

فرق نقاب و روبند چیست؟ در جایی خواندم که روبند مستحب بوده، آیا حضرت زهرا(س) از روبند استفاده می‌کردند؟ در جایی دیگر خواندم که؛ امام علی(ع) می‌فرماید: «خداوند، تکالیفی را بر شما واجب نمود، بنابراین آنها را ضایع نکنید و حدودی برایتان مقرر داشت، پس از آنها تجاوز ننمایید، و از اموری بر حذرتان داشت، آنها را مرتکب نشوید و اموری را مسکوت گذاشت، نه از روی فراموشی، لذا آنها را بر خود تکلیف ننمایید». آیا بین دو مطلب فوق تضاد وجود دارد؟ لطفاً توضیح دهید.

پاسخ اجمالی

با توجه به آنچه در کتاب‌های لغت عربی و فارسی آمده؛ فرقی میان برقع، نقاب و روبند و پوشیه نیست، و همه به معنای تکه پارچه‌ای هستند که چهره با آن پوشانده می‌شود. اما شکل آنها در مناطق مختلف تفاوت دارد.

در روایات از پوشش‌هایی مانند قناع و برقع نام برده شده است و بیانگر این است که یکی از پوشش‌های مرسوم زنان مسلمان بوده است. در این میان، نقل شده است که حضرت فاطمه (س) نیز در برخی موارد از این پوشش در مقابل نامحرمان استفاده می‌کرد. اما این به معنای وجوب استفاده از پوشیه و روبند نیست، همان‌طور که بیشتر فقها پوشاندن صورت را واجب نمی‌دانند.

این‌که حضرت زهرا (س) در برخی موارد صورت خود را از نامحرم می‌پوشانید، هیچ منافاتی با کلام امام علی (ع) ندارد؛ زیرا با این‌که آن بانوی بزرگ جهان، حریم عفاف و حجاب را به‌طور کامل رعایت می‌کرد، حجاب را انزوای زنان نمی‌دانست تا تکلف و مشقتی برای او در زندگی اجتماعی پیش بیاید، از این‌رو، در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی شرکت فعال داشت. به‌علاوه؛ مرزهای جزئی و حدود الهی را خود معصومان (ع) نیز تعیین می‌کنند و آنچه حضرت زهرا (س) به‌عنوان یک معصوم، درباره پوشاندن صورت انجام داده‌اند، دست‌کم جواز این کار را می‌رساند و خود جواز و اباحه نیز در ردیف احکام الهی می‌باشد.

پاسخ تفصیلی

برای این‌که پاسخ به صورت دقیق روشن شود، باید پرسش در بخش‌های زیر مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

مفهوم‌شناسی نقاب و روبند

در کتاب‌های لغت عربی و فارسی، آنچه با آن صورت پوشیده می‌شود، با الفاظ مختلفی نام برده شده است که در ذیل بیان می‌شود.

۱. «نقاب»؛ از ریشه «نُقِبَ» به معنای گشایش در امر است^[۱] و شاهدی را که از پنهانی‌های قومی خبر می‌دهد، «نقیب» می‌گویند.^[۲] «نُقِبَ» جمع نقاب است؛ مثل کُتِبَ و کتاب. عرب گوید: «عَطَّتْ وَجْهَهَا بِالنَّقَابِ»؛^[۳] یعنی با نقاب، صورت خود را پوشاند.

همچنین نقاب؛ به معنای روبند زن که با آن چهره خود را بپوشاند، آمده است.^[۴] و گفته شده: «روبند»؛ پارچه سفیدی مربع یا مستطیل شکل که

میان آن را از یک طرف مشبک کرده اند و زنان جهت رو گرفتن آن را بر روی بندگان به نحوی که قطعه مشبک محاذی چشم‌ها واقع شود تا مانع از دیدن نگردد.^[۵]

در این جا این پرسش پیش می‌آید که: اگر «نقب» به معنای گشایش است، چرا «نقاب» که صورت را پنهان می‌سازد، نقاب نامیده شده است؟ در پاسخ باید گفت: هر چند نقاب صورت را پنهان می‌سازد، ولی به اعتبار سوراخ‌ها و منفذهای آن که دیدن را هموار می‌سازد، به آن نقاب می‌گویند^[۶] نقاب به هر صورت که باشد، برای دیدن مشکلاتی را پیش می‌آورد، ولی با منفذهایش دیدن را ممکن می‌سازد.

۲. «قناع»؛ به معنای گوناگونی آمده است:

أ. چیزی که بالای مَقْنَعَه می‌پوشند که سر و روی را کاملاً بپوشاند.^[۷]

ب. پوشیدن مقنعه؛ تَقَنَّعَتِ الْمَرْأَةُ بِالْقِنَاعِ؛ یعنی آن زن مقنعه پوشید.^[۸]

ج. آن چیزی که زن با آن سرش را می‌پوشاند، روسری.^[۹] برخی گفته‌اند مقنعه به معنای چیزی است که سر را می‌پوشاند، و قناع دارای معنایی گسترده‌تر از مقنعه دارد،^[۱۰] ولی همان طور که ازهری در «تهذیب اللغة» به آن اشاره کرده: نزد عرب فرقی میان قناع و مقنعه نیست و هر دو مثل لحاف و ملحفه می‌مانند که می‌توان با آن سر را پوشاند.^[۱۱]

۳. «بُرْقُع» و «بُرْقُع»؛ یعنی آن چیزی که زن با آن صورت خود را می‌پوشاند،^[۱۲] به رو بند و نقاب نیز معنا شده است،^[۱۳] تَبَرَّقَعَتِ الْمَرْأَةُ؛ یعنی آن زن رو بند یا نقاب بست.^[۱۴] «برقع»؛ عربی شده کلمه فارسی «پرده و رو بند و روی پوش» است.^[۱۵] و پرده در فارسی به معنای حجاب، پوشش، و روپوش است.^[۱۶]

۴. «وصاوص»؛ یعنی برقع و رو بند کوچک که کنیزان آن را می‌پوشیدند.^[۱۷] با توجه به معنای ذکر شده؛ فرقی میان برقع، نقاب و رو بند و پوشیه نیست، و همه به معنای تکه پارچه‌ای هستند که با آن چهره پوشانده می‌شود. اما شکل آنها در مناطق مختلف تفاوت دارد.

نقاب و رو بند در روایات

در روایات از پوشش‌هایی مانند قناع و برقع نام برده شده است و بیانگر این

است که یکی از پوشش‌های مرسوم زنان مسلمان بوده است. در این میان، نقل شده است که حضرت فاطمه (س) نیز در برخی موارد از این پوشش در مقابل نامحرمان استفاده می‌کرده‌اند.

با تحقیق و کنکاش در منابع حدیثی و تاریخی، به دو دسته روایت در مورد نوع پوشش و حجاب حضرت فاطمه (س) می‌توان دست یافت:
الف. روایاتی که نشان می‌دهند که حضرت فاطمه بسیار مراقب بوده تا نامحرم او را نبیند و از دید نامحرمان دور باشد:

۱. امام صادق (ع) به نقل از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) می‌فرماید: «علی و فاطمه از رسول خدا (ص) تقاضا کردند تا برنامه زندگیشان را برایشان تعیین کند؛ پس پیامبر خدمت درون خانه را به عهده فاطمه (س) گذاشت و کارهای خارج از منزل را به علی (ع) سپرد؛ پس فاطمه گفت: میزان خوشحالی و شادمانی مرا کسی جز خداوند نمی‌داند؛ زیرا رسول خدا مرا از دشواری خرید و فروش با مردان رها و بی‌نیاز کرد».^[۱۸]

۲. از امام علی (ع) و امام حسین (ع) روایت شده است: «شخصی نابینا از فاطمه دختر رسول خدا (ص) اجازه ورود خواست، پس فاطمه خود را از او پنهان کرد و در پس پرده رفت؛ پیامبر به او گفت: چرا خود را از او پوشاندی در حالی که او تو را نمی‌بیند؟ پس گفت: ای رسول خدا! اگر او مرا نمی‌بیند، من که او را می‌بینم و او بوی مرا استشمام می‌کند؛ پس پیامبر فرمود: گواهی می‌دهم که تو پاره تن من هستی».^[۱۹]

۳. «رسول خدا (ص) از اصحابش پرسید که زن چیست؟ گفتند: عورت است [و باید از دیدگان نامحرمان پوشیده باشد]؛ فرمود: چه زمانی زن به پروردگارش نزدیک‌تر است؟، آنان ندانستند؛ پس فاطمه (س) آن را شنید و گفت: زمانی زن به پروردگارش نزدیک‌تر است که درون خانه بنشیند؛ پس رسول خدا فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است».^[۲۰]

۴. امام علی (ع) فرمود: «نزد رسول خدا (ص) نشسته بودیم؛ ایشان فرمود: مرا خبر دهید که چه چیز برای زنان بهتر است؟ همگی از جواب درماندیم تا این‌که در نهایت متفرق شدیم؛ من به سوی فاطمه بازگشتم و از آنچه رسول خدا به ما گفته بود او را با خبر کردم و گفتم که هیچ کدام از ما جواب آن را

نمی‌دانستیم و از آن شناختی نداشتیم؛ پس فاطمه گفت: ولی من جواب آن را می‌دانم؛ برای زنان بهترین است که مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند؛ پس به سوی رسول خدا(ص) بازگشتم و گفتم: از ما درباره این پرسیدی که چه چیز برای زنان بهتر است؟ [باید بگویم:] برای زنان بهتر آن است که مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند؛ پیامبر فرمود: چه کسی تو را از این جواب با خبر کرد در حالی که تو نزد منی؟ گفتم: فاطمه؛ پس رسول خدا از این مسئله به شگفت در آمد و گفت: همانا فاطمه پاره تن من است».

[۲۱] این روایت معروف با عبارت های گوناگونی که چندان تفاوتی در مضمون با هم ندارند، در منابع پرشماری از کتاب‌های حدیثی، اخلاقی و تاریخی شیعه و اهل سنت موجود است. [۲۲]

۵. در بخشی از روایت حادثه فدک آمده است که فاطمه(س) برای بیرون رفتن از منزل برقع (روپوش صورت) پوشیدند: «فَتَجَلَّبَبَتْ بِجَلْبَابِهَا وَ تَبَرَّقَعَتْ بِبُرْقِعِهَا»؛ [۲۳] فاطمه(س) جلباب (نوعی چادر) به سر نمود و روبند انداخت.

ب. دسته دوم از این روایات، روایت جابر بن عبدالله انصاری و عمران بن حصین و دیگران است که حکایت از آن دارد که آنها حضرت فاطمه صدیقه(س) و حتی زردی سیمای او را که بر اثر گرسنگی ایجاد شده بوده، دیده‌اند. [۲۴] از تعبیر حضرت زهرا(س) در این روایات، روشن می‌شود که ایشان معمولاً از پوشش «قناع» (مقنعه و چیزی که با آن سر را می‌پوشانند) در مقابل نامحرمان استفاده می‌کرده است.

همچنین از این تعبیر حضرت زینب(س) در مجلس یزید، معلوم می‌شود که آن حضرت و دیگر زنان اهل بیت از روبند استفاده می‌کردند: «ای یزید! آیا این عدالت است؟ ای پسر آزاد شدگان که زنان حره و کنیزان مملوک خود را در عقب پرده بنشانی و نگذاری چشم نامحرم به آنها بیفتد ولی دختران رسول خدا(ص) را پیش روی تو مانند اسیران باشند در حالی که هتک پوشش آنها کردی و پرده آنان را بدری و روی آنان را بگشایی تا دشمنان آنان را از شهری به شهری ببرند». [۲۵]

حضرت ام کلثوم در هنگام شهادت حضرت فاطمه(س) روبند بر روی زده بود و خطاب به قبر حضرت رسول اکرم(ص) می‌گوید: «بیرون آمد ام کلثوم

از خانه در حالی که بر صورت روبنده‌ای بود و دامن پیراهن عربی را بر خاک کشید و خود را در ردای جلال و عصمت درآورده بود».^[۳۶]

دیدگاه فقها درباره زدن روبند

روایاتی که در مورد پوشیه و روبند نقل شده است، حداقل جواز از آن فهمیده می‌شود، و معلوم نیست که پوشاندن صورت از سوی حضرت زهرا(س) به عنوان واجب بوده یا مستحب. لذا به نظر بیشتر فقها، پوشاندن صورت به هر وسیله‌ای مانند پوشیه و روبند واجب نیست. چنان‌چه فقها با توجه به بخشی از آیه ۳۱ سوره نور؛ یعنی «... وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ...» (و [اطراف] روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند [تا گردن و سینه با آن پوشانده شود])، فتوا به واجب نبودن پوشاندن صورت داده‌اند.^[۳۷] هرچند برخی از فقها پوشاندن صورت را مستحب می‌دانند.^[۳۸]

به هر حال؛ باید به این نکته توجه نمود که؛ کسانی که پوشیه می‌زنند؛ یا مقلد فقهی هستند که پوشاندن قرص صورت را واجب می‌داند و یا آنکه - نه به عنوان وجوب، بلکه به عنوان رفتاری مستحب یا مجاز - می‌خواهند که به هیچ مقدار در پریشانی خاطر جوانان دخالت نداشته باشند، علاوه بر این‌که با زدن پوشیه در رفت و آمد خود راحت‌تر باشند. لذا نباید هرکسی را که پوشیه می‌زند متهم به بدعت‌گزاری در دین و تحجر نمود.

کلام امام علی(ع) درباره احکام الهی

امام علی(ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ حَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ سَنَّ لَكُمْ سُنَنًا فَأَتَّبِعُوهَا وَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ حُرْمَاتٍ فَلَا تَهْتِكُوهَا وَ عَفَا لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ رَحِمَةً مِنْهُ لَكُمْ مِنْ غَيْرِ نَشِيَانٍ فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا»؛^[۳۹] به راستی که خدای تعالی واجباتی بر شما واجب گردانیده و حدودی معین فرموده است شما نباید آن واجبات را ضایع گذارید و از آن حدود تجاوز نمائید [که اگر کردید دچار بدبختی و عذاب می‌شوید] و مستحباتی برای شما وضع کرده پس از آنها [در حدّ توان] پیروی کنید، و چیزهایی را بر شما حرام ساخته پس هتک حرمت آنها نکنید، و به خاطر شما از چیزهایی صرف نظر نموده

آن هم از روی رحمتش نه از روی فراموشی، پس خود را در مورد آنها به زحمت نیندازید».

درباره فهم و برداشت درست این روایت باید گفت:

انسان‌ها نباید از حدود و مرزها و دستورات خداوند پیش بیفتند. و این‌که خداوند اموری را مسکوت نهاده است، نه از این‌رو که فراموش کرده باشد و یا چشم‌پوشی صورت گرفته باشد، بلکه خواسته است مردم در آن امور آزاد و مختار و اهل انتخاب باشند؛ با توجه به آن که میزان‌های کلی مشخص ارائه کرده است. بنابراین، لازم است مرزها شناخته و تفکیک شود و در این میان هر چند مهم‌ترین موضوع، شناخت اصول کلی عملی است؛ اصولی که پاسخگوی حرکت به سوی کمال و راهنمای عمل ایمانی است؛ ولی باید همه مرزها را پاس داشت تا به کمال رسید؛ یعنی هم باید مرزهای کلی را پاس داشت و هم مرزهای جزئی را؛ زیرا گذشته از مقام عمل و اعتباری که حد و مرزهای جزئی نسبت به خود دارند، مقدماتی برای حدود و مرزهای بالاتر و مراتب والاترند؛ و در همه این‌ها نیز باید روح دین و هدف آن، که بندگی و عبودیت خدای تعالی است، حفظ گردد که حدود و اصول نیز در این جهت مقرر شده‌اند. هیچ منافاتی ندارد که حضرت زهرا(س) در برخی مواقع از پوشیه و روبند استفاده کند، تا آن بانوی بزرگ جهان، حریم عفاف و حجاب را به طور کامل رعایت کرده باشد. آن حضرت در عین آن‌که حجاب کامل را رعایت می‌کرد، حجاب را انزوای زنان نمی‌دانست تا تکلف و مشقتی برای او در زندگی اجتماعی و سیاسی پیش بیاید. از این‌رو، در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی شرکت فعال داشت. به‌علاوه؛ مرزهای جزئی و حدود الهی را خود معصومان(ع) نیز تعیین می‌کنند و آنچه حضرت زهرا(س) به عنوان معصوم، درباره پوشاندن صورت انجام داده‌اند، دست کم جواز این کار را می‌رساند و خود جواز و اباحه نیز در ردیف احکام الهی می‌باشد.

پی نوشت‌ها

- [۱]. ابن فارس، أحمد، معجم مقائیس اللغة، ج ۵، ص ۴۶۵، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق؛ مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۲۱۳، تهران، مرکز الکتب لترجمة والنشر، چاپ اول، ۱۴۰۲ق.
- [۲]. واسطی زبیدی، محب الدین سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، ص ۴۴۶، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۳]. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۲۰، قم، منشورات دار الرضی، چاپ اول، بی تا.
- [۴]. بستانی، فؤاد افرام، مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۹۲۸، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش؛ لغت نامه دهخدا، واژه «رویند»؛ همچنین رک: ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، ج ۱، ص ۷۶۸، دار صادر، بیروت، چاپ سوم.
- [۵]. لغت نامه دهخدا، واژه «رویند».
- [۶]. رک: لسان العرب، ج ۱، ص ۷۶۵؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۲۰، دمشق، بیروت، دارالقلم، الدار الشامیة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق؛ قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۰۳، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
- [۷]. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۸۶.
- [۸]. فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۴۹؛ حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، ج ۸، ص ۵۶۵۳، دمشق، دار الفکر، چاپ اول.
- [۹]. مطرزی، ناصر بن عبدالسید، المغرب فی ترتیب المعرب، ج ۱، ص ۲۶۷، مکتبه اسامه بن زید، حلب، چاپ اول؛ موسی، حسین یوسف، الإفصاح، ج ۱، ص ۳۷۳، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ چهارم؛ فرهنگ فارسی معین، واژه «قناع».
- [۱۰]. شمس العلوم، ج ۸، ص ۵۶۳۹؛ فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۹۹، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
- [۱۱]. زهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، ج ۱، ص ۱۷۳، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- [۱۲]. شمس العلوم، ج ۱، ص ۴۹۳؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۵؛ الإفصاح، ج ۱، ص ۳۷۴؛ فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۰۵.
- [۱۳]. لسان العرب، ج ۱، ص ۷۶۸؛ فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۰۵؛ عبد الحمید عمر، أحمد مختار، معجم اللغة العربیة المعاصرة، ج ۱، ص ۱۹۳، بیروت، عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۲۹ق؛ فرهنگ فارسی معین، واژه «برقع»؛
- [۱۴]. فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۲۰۵؛ الإفصاح، ج ۱، ص ۳۷۴.
- [۱۵]. لغت نامه دهخدا، واژه «برقع».
- [۱۶]. فرهنگ فارسی معین؛ فرهنگ لغت عمید، واژه «پرده».
- [۱۷]. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹، ص ۳۷۹؛ القاموس المحيط، ج ۲، ص ۴۹۱.
- [۱۸]. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، ص ۵۲، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۷۲، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- [۱۹]. کوفی، محمد بن محمد اشعث، الجغریات(الأشعثیات)، ص ۹۵، تهران، مکتبه نبوی

- الحديثة، چاپ اول، بی‌تا؛ حلی، علی بن یوسف، العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، ص ۲۲۴، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق؛ ابن مغاللی، علی بن محمد، مناقب الإمام علی بن أبی طالب (ع)، ص ۳۰۳ - ۳۰۴، بیروت، دار الأضواء، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
- [۲۰]. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۲، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق؛
- [۲۱]. همان، ص ۵۴.
- [۲۲]. رک: اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۶۶، تبریز، نشر بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ق؛ ابونعیم اصفهانی، أحمد بن عبد الله، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۲، ص ۴۰، السعادة، بجوار محافظة مصر، ۱۳۹۴ق؛ هیثمی، علی بن أبی بکر، کشف الاستار عن زوائد البزار، ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۵۱، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۳۹۹ق؛ صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۱۱، ص ۴۵، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق؛ متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۱۶، ص ۶۰۱، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ق.
- [۲۳]. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۳، قم، کتاب فروشی داورى، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
- [۲۴]. رک: «عیادت جابر از حضرت فاطمه (س) و دیدن صورت آن حضرت»، سؤال ۴۶۲۹۲؛ «دیدار حضرت فاطمه (س) با سلمان فارسی بعد از پیامبر اسلام (ص)»، سؤال ۴۶۲۹۳.
- [۲۵]. «أَمِنْ الْعَذْلِ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرِكُ خَزَائِكَ وَإِمَاكَ وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ص سَبَاتَا قَدْ هَتَكَتَ سَنُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وَجْهَهُنَّ تَخْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ»؛ سید بن طاوس، اللهوف فی قتل الطوف، ص ۱۸۲، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۴۸ش؛ ابن أبی طاهر، احمد بن أبی طاهر، بلاغات النساء، ص ۳۵، قم، الشریف الرضی، چاپ اول، بی‌تا؛ طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۰۸، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- [۲۶]. «وَ خَرَجَتْ أُمُّ كُلثُومٍ وَ عَلِيَّتَا نُبُقَةَ وَ تَجُرُّ ذَيْلَهَا مُتَجَلِّلَةً بِرِدَائِهِمَا تَشْخَبُهَا»؛ فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۱، ص ۱۵۲، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲.
- [۲۷]. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، زیدة البیان فی أحكام القرآن، ص ۵۴۴، تهران، المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ اول، بی‌تا؛ فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ج ۲۲، ص ۶۹۹، اصفهان، کتابخانه امام أمير المؤمنين علی (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۶ق؛ طباطبایی بروجردی، آقا حسین، نهاية التقرير فی مباحث الصلاة، مقرر: فاضل لنکرانی، محمد، ج ۱، ص ۲۵۹، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپ اول، بی‌تا؛ طباطبایی حکیم، سید محسن، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، ص ۲۸، قم، مؤسسة دار التفسیر، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- [۲۸]. تبریزی، جواد بن علی، استفاءات جدید، ج ۱، ص ۳۶۰، قم، دفتر معظم له، چاپ اول، بی‌تا؛ بهجت، محمد تقی، استفاءات، ج ۴، ص ۱۷۴، قم، دفتر حضرت آیه الله بهجت، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- [۲۹]. شیخ مفید، الامالی، ص ۱۵۹، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۵۱۱، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق؛ همچنین با اندکی تفاوت در این منابع آمده است: شریف الرضی، محمد بن حسین، خصائص الأئمة علیهم السلام (خصائص أمير المؤمنين علیه السلام)، ص ۹۷، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق؛ لیثی واسطی، علی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۵۶، قم، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۶ش؛ تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۸، قم، دار الکتب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.



پرسش

فلسفه حرمت نگاه به نامحرم چیست؟

پاسخ اجمالی

هر جامعه‌ای برای سامان دادن به امور اجتماعی خود در روابط بین انسان‌ها، نیازمند به قوانین و مقرراتی است که امورات جاری مردم دچار هرج و مرج و نابسامانی نگردد. حضور زنان و مردان در جامعه برای فعالیت در عرصه‌های گوناگون امری ضروری است. اسلام با حضور زن در جامعه که دوشادوش مرد به فعالیت سازنده و مولد در اجتماع بپردازد، مخالفتی ندارد. اما معتقد است این روابط باید متعادل و سازماندهی شده باشد و گرنه جوامع به سقوط و انحطاط دچار خواهند شد. دروازه عدم تعادل از نگاه شروع می‌شود. نگاه شروع یک فرایند است که سرانجامی جز به هم ریختن نظم و کاهش کیفیت زندگی آدمی ندارد. نگاه حرام پیامدهای گوناگونی برای انسان‌ها دارد که از جمله آن می‌توان به غفلت از یاد خدا، کاهش آرامش روانی، تزلزل بنیان خانواده و کاهش امنیت اجتماعی، اشاره نمود.

پاسخ تفصیلی

احکام الهی که در قالب دستورات دینی برای انسان‌ها وضع شده است،

دارای مصالح و مفاسدی است که باعث مصون ماندن انسان‌ها از انحرافات است که متأثر از عوامل گوناگون در محیط انسان می‌باشد. این قاعده کلی که احکام واجب به جهت منافع مهم برای مسلمانان و احکام حرام برای دفع ضرر از مسلمانان است، مهم‌ترین رکن فلسفه احکام می‌باشد. اما ممکن است که در بیان مصادیق و جزئیات، ما به عنوان مکلف نتوانیم تمام حکمت حرمت و وجوب احکام را آن‌چنان که قانون‌گذار یعنی شارع می‌داند، تبیین کنیم. اما در همین حد - هرچند تبیین جزئی از آن مصالح و مفاسد- نیز به قدری مهم و اثرگذار است که هر فردی را و او می‌داند که به دقت چنین قواعد اثرگذاری را که باعث نظام اجتماع و خانواده و آرامش فردی می‌شود، انجام داده و به آن توجه ویژه‌ای نماید. با این توضیح در این جا صرفاً به چند مورد کلی اما مهم و حیاتی اشاره می‌نماییم.

هر جامعه‌ای برای سامان دادن به امور اجتماعی خود در روابط بین انسان‌ها - که ممکن است تضاد فکری با هم داشته باشند- نیازمند قوانین و مقرراتی است که امورات جاری مردم دچار هرج و مرج و نابسامانی نگردد. حضور زنان و مردان در جامعه برای فعالیت در عرصه‌های گوناگون امری ضروری است که کم و بیش در طول تاریخ جریان داشته است. اما تعادل در روابط این دو جنس مخالف تضمین‌کننده موفقیت‌های چشمگیر در جامعه می‌باشد. در قرون اخیر حضور زنان در جوامع غربی باعث پیشرفت‌های مادی بسیاری شده است، اما به نظر می‌رسد عدم تعادل در روابط بین زن و مرد، کام شیرین جامعه غربی را به تلخی کشانده و امروز هر از چند گاهی اخباری از توهین و هتک به انبوهی از زنان را می‌شنویم که شنیدن آن برای هر انسانی دردآور است.

با این مقدمه به این سؤال می‌پردازیم که نگاه به نامحرم چرا حرام است و فلسفه آن چیست؟ همان‌گونه که گفته شد؛ اسلام با حضور زن در جامعه که دوشادوش مرد به فعالیت سازنده و مولد در اجتماع بپردازد، مخالفتی ندارد. اما معتقد است این روابط باید متعادل و سازماندهی شده باشد و گر نه جوامع به سقوط و انحطاط دچار خواهند شد. دروازه عدم تعادل از نگاه شروع می‌شود. نگاه شروع یک فرایند است که سرانجامی جز به هم ریختن نظم و کاهش کیفیت زندگی آدمی ندارد و انسان را در هیجانات کاذب فرو می‌برد و

باعث به هم ریختن تمرکز لازم برای تلاشی مفید و عزم در رسیدن به هدف می‌شود؛ زیرا دل از طریق نگاه، اغلب آنچه را که می‌بیند طلب می‌کند اما نه شرایط اقتضای این‌را دارد و نه عقلاً و منطقاً این کار امکان پذیر است. پرواضح است نتیجه چیزی جز حسرت و عقده‌های گره خورده نیست.

برای هرچه روشن‌تر شدن فلسفه نگاه به نامحرم، موارد ذیل قابل توجه می‌باشد.

الف. نگاه به نامحرم باعث تحریک شهوت می‌شود و انسان را از یاد خدا غافل می‌کند. خداوند متعال در سوره نور صریحاً به زنان و مردان دستور می‌دهد که چشم‌های خود را از نامحرم فروگیرند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»؛^[۱] به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرم) فروگیرند ... و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس آلود) ببندند.

در ادامه آیه به یکی از فلسفه‌های مهم حرمت نگاه اشاره می‌نماید و می‌فرماید: «ذلک ازکی لکم...»؛ این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. این عبارت بدین معنا است که نگاه‌های هوس آلود منجر به از بین رفتن رشد معنوی انسان می‌شود و پاکیزگی قلب که مقدمه‌ای برای رشد و تعالی انسان می‌باشد را به تیرگی و سیاهی دچار می‌نماید. این سیاهی خود ممکن است زمینه‌ای برای گناهان بسیار دیگری گردد.

ب. عادت‌ی ناپسند و کاهش آرامش روانی: نگاه به نامحرم پس از مدتی به عادت‌ی زشت تبدیل می‌گردد که موجب تهییج و تحریک جنسی فرد می‌شود. این مسئله به تدریج دچار نوعی انحراف می‌شود که در سطوح مختلف سنی متفاوت است. مثلاً در نوجوانان ممکن است این انحراف در اوج، با استمنا خود را نمایان سازد و در سنین بالاتر نیز عمدتاً به بی‌بند و باری خواهد گرایید. شاید به همین علت است که امام صادق (ع) نگاه به نامحرم را تیری از تیرهای شیطان می‌شمرد: «التَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ مِنْ تَرَكَهَا اللَّهُ لَا لَغِيرَهُ أَعْقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ»؛^[۲] نگاه (به نامحرم) تیر زهر آلوده‌ای از تیرهای شیطان است. هر کس آن را برای خدا ترک کند نه به خاطر غیروا، خدا ایمانی به او می‌دهد که مژه آن را می‌چشد.

این تیرها روح انسان را هدف قرار می‌دهد و قوه جنسی را تحریک می‌نماید. اما این نیروی قوی به حد و میزانی خود را محدود نمی‌نماید و دائم مانند فردی که عطش دائمی دارد، به دنبال نگاه به نامحرم است و چون نمی‌تواند آن کسانی را که نگاه کرده به دست آورد؛ لذا دچار اختلالات روانی و نوعی احساس محرومیت مفرط می‌شود.

استاد شهید مطهری در این باره چنین توضیح می‌دهد: «با توجه به اینکه روح بشر فوق العاده تحریک پذیر است، اشتباه است که گمان کنیم تحریک پذیری روح بشر محدود به حد خاصی است و از آن پس آرام می‌گیرد. هیچ فردی از تصاحب زینبارویان و هیچ زنی از متوجه کردن مردان و تصاحب قلب آنان و بالأخره هیچ دلی از هوس، سیر نمی‌شود. تقاضای نامحدود خواه ناخواه انجام ناشدنی است و همیشه مقرون به نوعی احساس محرومیت، دست نیافتن به آرزوها و به نوبه خود منجر به اختلالات روحی و بیماریهای روانی می‌گردد که امروزه در دنیای غرب بسیار به چشم می‌خورد».^[۳]

ج. تزلزل بنیان خانواده: عادی شدن حرمت نگاه به نامحرم، صدمات جبران ناپذیری به برخی از خانواده‌ها وارد می‌کند. مقایسه کردن نامحرم با همسر خویش توسط افرادی که چشم چرانی می‌کنند، از تبعات ویرانگر این پدیده رفتاری ناپسند است. مقایسه باعث کاهش علاقه همسران نسبت به یکدیگر می‌شود؛ زیرا به هر حال ممکن است مردی زنی را با طراوت‌تر از همسر خود بیابد و یا زنی با نگاه به نامحرم، مردی را جذاب‌تر از شوهر خویش ببیند. این عمل پایه‌های محکم خانواده‌ها را دچار تزلزل می‌نماید و چه بسا باعث جدایی زن و شوهر و یا مشکلات گوناگون دیگر گردد.

د. کاهش امنیت اجتماعی: امنیت اجتماعی به ویژه برای حضور زنان در عرصه‌های کار و فعالیت اجتماعی از ضروریات هر جامعه است. چنانچه فضایی توأم با آرامش خاطر برای بانوان ایجاد نشود عرصه اجتماعی شاهد زنان مضطربی خواهد بود که هر لحظه در دام نگاه‌های شهوت آلود مردان بیمار قرار دارد. افراد بیمار دل به نگاه نیز بسنده نمی‌کنند و بعضاً چنان‌که در صفحات حوادث روزنامه‌ها می‌خوانیم شاهد هتک حیثیت زنانی هستیم که توسط این افراد به دام انداخته شده‌اند. بنابر این، در یک جامعه، نگاه شهوت آلود به

نامحرم می‌تواند آغاز فرایند ناامنی در جامعه گردد.

اما از دو منظر است، بدین ترتیب که به دوزخیان «اصحاب شمال» می‌گویند؛ از این جهت که دست چپ ایشان را گرفته و به سوی جهنم می‌کشند، یا به این جهت که پرونده اعمالشان را به دست چپشان خواهند داد، و عنوان «اصحاب مشئمه» از آن رو لایق آنان است که سرنوشت شومی را برای خود رقم زده و در قیامت دچار بدبختی و پریشانی شده‌اند.

در روایات و تفاسیر برای «اصحاب شمال» و «اصحاب مشئمه» مصادیقی نیز بیان شده است. به عنوان نمونه از امام علی (ع) نقل شده است: مراد از «اصحاب مشئمه» همان یهود و نصارا هستند که خداوند در مورد آنان فرمود: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»؛^[۲] اهل کتاب همان‌گونه که فرزندانشان را می‌شناسند، به حقانیت پیامبر اسلام (ص) نیز آگاهند. البته گروهی از آنان با وجود این دانش، حق را پنهان می‌کنند، حق از سوی پروردگارت [نازل شده] است، هرگز از دو دلان مباش. پس چون آنچه را می‌شناختند انکار کردند، خداوند روح ایمان را از آنان ربود و در کالبدشان سه روح را جای داد: روح نیرو، روح شهوت و روح پیکر. آن‌گاه آنها را در ردیف چهاربایان قرار داد و فرمود: «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ»؛^[۳] آنان جز مانند چهاربایان نیستند؛ زیرا جانور چهارپا به روح نیرو، بار بردارد و به روح شهوت، علف خورد و به روح پیکر، راه رود.^[۴]

پی‌نوشت‌ها

[۱]. نور، ۳۰ و ۳۱.

[۲]. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۹۰، مؤسسة آل‌البیت، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

[۳]. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار (مسئله حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۳۶، انتشارات صدرا، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۲۲ق.

پرسش

حجاب زنان در زمان پیامبر و قبل از آن چگونه بوده است؟

پاسخ اجمالی

حجاب در لغت به معنای پرده، حاجب و چیزی است که میان دو چیز حایل و فاصله می‌شود. البته همان گونه که مفسران و محققان گفته‌اند؛ واژه‌ی حجاب به معنای پوشش زنان، اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده و اصطلاح جدیدی است. آنچه در گذشته‌ها به ویژه در اصطلاح فقها به کار رفته واژه‌ی "ستر" است که به معنای پوشش است. چیزی که از تاریخ در این مسئله استفاده می‌شود، این است که حجاب به معنای پوشش زنان، قبل از اسلام در جهان و در ادیان مختلف با شکل‌های مختلف وجود داشته و اسلام دایره‌ی آن را اندکی محدودتر کرد.

پوشش زنان در زمان پیامبر (ص) پوشش متداول و مرسوم آن زمان بوده؛ یعنی زنان بدنشان را می‌پوشاندند و روسری روی سر آنها بوده، ولی مقداری از گوش و گردن و قسمتی از سینه‌ی آنها پیدا بود که آیه نازل شد و به پیامبر (ص) دستور داده شد که به زنان بگو آن مقدار را نیز بپوشانند، تا زینت آنها پیدا و آشکار نباشد.

پاسخ تفصیلی

واژه ی "حجاب" در لغت به معنای پرده، حاجب و چیزی است که میان دو چیز حایل و فاصله می شود.^[۱] البته همان گونه که مفسران و محققان گفته اند، واژه ی حجاب به معنای پوشش زنان، اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده و اصطلاحی جدید است. آنچه در گذشته ها در این مورد به کار می رفته، به ویژه در اصطلاح فقها، واژه ی "ستر" است که به معنای پوشش است.^[۲] لزوم پوشیدگی زن در برابر مرد بی گانه یکی از مسائل مهم اسلامی است. در قرآن کریم برای رشد و تعالی زن و نیز سالم سازی محیط خانه و اجتماع، حجاب برای زنان، واجب شده است.

آنچه را که از تاریخ استفاده می شود، این است که حجاب به معنای پوشش زنان، قبل از اسلام در جهان و در ادیان مختلف با شکل های متفاوت وجود داشته و این حکم تأسیسی نیست؛ یعنی اسلام آن را اختراع نکرده، بلکه دین اسلام آن را پذیرفته و چنان که از تاریخ زمان پیامبر (ص) استفاده می شود، اسلام قدری محدوده ی آن را وسیع تر کرده و به آن شدت بخشیده است. در ایران قبل از اسلام، در میان قوم یهود، در هند، حجاب های سخت و شدیدی وجود داشت. در ایران باستان حتی پدران و برادران نسبت به زن شوهردار نامحرم شمرده می شدند.^[۳]

بنابراین، آنچه را که از تاریخ استفاده می شود این است که زنان در زمان پیامبر دارای حجاب بودند، البته نه حجاب کامل، زنان عرب معمولاً پیراهن هایی می پوشیدند که گریبان هایشان باز بود، دور گردن، سینه، در معرض دید بود. روسری هایی که به سر می انداختند، قسمت های پایین آن را به پشت سر می انداختند به طور طبیعی گوش ها و گوش واره ها و جلوی سینه و گردن نمایان بود.^[۴] نتیجه این که حجاب زنان در زمان پیامبر (ص) این گونه بوده است که تمام بدن آنان در پوشش بوده، همچنین روسری به سر می انداختند، منتها مقداری از سینه و گردن آنان و جاهایی که محل زینت و موجب تحریک شهوت مردان است، باز بود. از امام باقر (ع) روایت شده: "روزی در هوای گرم مدینه زن جوان زیبایی در حالی که طبق معمول روسری خود را به پشت گردن انداخته و دور گردن و بناگوشش پیدا بود، از کوچه عبور می کرد، مردی از اصحاب

رسول خدا از طرف مقابل می آمد، آن منظره ی زیبا، سخت نظر او را جلب کرد و چنان غرق تماشای آن زن زیبا شد که از خودش و اطرافش غافل گشت و جلوی خودش را نگاه نمی کرد، آن زن وارد کوچه ای شد و جوان با چشم خود او را دنبال می کرد، همان طور که می رفت ناگهان استخوان یا شیشه ای که از دیوار بیرون آمده بود به صورتش اصابت کرد و صورتش را مجروح ساخت، وقتی به خود آمد که خون از سر و صورتش جاری شده بود. با همین حال به حضور پیامبر رفت و ماجرا را به عرض رساند. [۶] این جا بود که آیه ی حجاب نازل شد. [۶] و به زنان با ایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری های خود را برسینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند، مگر...".

بدیهی است که این آیه در مقام بیان توسعه ی محدوده ی پوشش و حجاب است؛ زیرا قسمت های دیگر بدن با لباس های مرسوم آن زمان که همان پیراهن های بلند بوده پوشیده می شد و فقط قسمت های سینه و گردن بود که باز بود. [۷]

آنچه در این آیه محل دقت و مورد نظر است جمله ی "ولیضربن بخرمهن علی جیوبهن" است. راغب در مفردات می گوید: اصل خمر به معنای پوشانیدن شیء است و به آنچه با آن چیزی را می پوشانند، خمار گویند، ولی در عرف، خمار مخصوص شده به آنچه زن سر خود را با آن می پوشاند. [۸] گفته اند وقت نزول آیه زنان، اطراف چارقد و روسری را جمع کرده، به پشت سر می انداختند و سینه هایشان آشکار می شد. [۹]

بنابراین، معنای آیه این می شود که زنان می باید روسری خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند، تا گردن و سینه با آن پوشانده شود.

ابن عباس در تفسیر این بخش از آیه می گوید: یعنی زن، مو و سینه و دور گردن و زیر گلو خود را بیوشاند. [۱۰]

از عائشه نقل شده: همین که آیه ی ۳۱ سوره ی نور نازل شد، هیچ زانی را همانند زنان انصار، مشاهده نکردم و دیده نشد که آنان همچون سابق بیرون بیایند.

پی نوشت‌ها

- [۱] ابن منظور، لسان العرب، ماده ی حجب .
- [۲] تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۰۲؛ مطهری، مرتضی، مسئله ی حجاب، ص ۷۸ .
- [۳] ویلی دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۲، ص ۳۰؛ ج ۱، ص ۵۵۲ .
- [۴] مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۴۸۴ - ۴۸۵ .
- [۵] فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۳۰؛ مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۱۹، ص ۴۸۵ .
- [۶] «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى خُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...» . نور، ۳۱ .
- [۷] برای آگاهی بیشتر، نک نمایه ی: محدوده ی حجاب زن، سؤال ۴۹۵ (سایت: ۵۳۶) .
- [۸] راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، واژه ی خمر .
- [۹] قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲، واژه ی حجب .
- [۱۰] «تغلی شعرها، و صدرها، و ترائبها و سوافها». طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۳۸ .
- [۱۱] «ما رأیت نساءً خیراً من نساء الانصار، لما نزلت هذه الآية...» . تفسیر کشف، ج ۳، ذیل آیه ی ۳۱ سوره ی نور .

پرسش

آیا لزوم پوشش موها برای بانوان، صریحاً در روایتی بیان شده است، و یا آن که استنباط شخصی فقها از برخی روایات عام می باشد؟

پاسخ

روایات متعددی وجود دارد که دلالت می کند بر این که زن باید همه بدن خود را به جز صورت و کف دست، از نامحرم بپوشاند. البته درباره قدم (از میج تا انگشتان پا) اختلاف نظر وجود دارد. اما غیر از این سه مورد، دیگر اعضای بدن زن از جمله موهای سر باید پوشانده شود. در این جا به برخی از این روایاتی که در این زمینه تصریح دارند اشاره می شود.

۱. امام صادق (ع) در جواب کسی که پرسید: زن چه مقدار از زینتش را می تواند آشکار کند، فرمود: «فقط صورت و دو کف دست».^[۱] از این جهت که موی سر، جزء صورت به شمار نمی رود، لذا پوشیدن آن واجب است.

۲. یکی از امامان (ع) در جواب سؤال مکتوبی که از ایشان پرسیده شده بود: کدام گروه از زنان می توانند پوشش سر و دستان خود تا آرنج را کنار بگذارند، چنین نوشتند: «زنانی که از سن و سال ازدواج گذشته باشند».^[۲]

۳. امام صادق (ع) فرمود: «جایز نیست که زن مسلمان، «خمار» و «درعی» بپوشد که به خوبی بدن را نپوشاند».^[۳] خمار به چیزی گفته می‌شود که زن‌ها با آن، سر خود را می‌پوشانند.^[۴] این روایت نه فقط پوشاندن را لازم می‌داند، بلکه بیانگر این است که پوشش زن نباید به گونه‌ای نازک باشد که رنگ بدن پیدا باشد.^[۵]

۴. از امام کاظم (ع) پرسیدند: آیا مردی که اخته شده ... می‌تواند وارد بر زنان شده و آب برای وضو به آنها بدهد و به موی آنها نگاه کند؟ امام فرمود: «خیر».^[۶]
 ۵. امام رضا (ع) در جواب شخصی که پرسید: آیا نگاه کردن به موهای خواهر زن جایز است؟ فرمود: «خیر».^[۷]

۶. امام رضا (ع) فرمود: «لازم نیست که زن موهای خود را از کودکان، قبل از بلوغ بپوشاند».^[۸] این حدیث به صراحت اعلام می‌کند که پوشاندن موی سر از مردهایی که به بلوغ رسیده‌اند واجب است.

۷. پیامبر اسلام (ص) در حدیث معراجی خود، در توصیف خود از زنانی که دچار عذاب بودند، به حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) چنین فرمود: «... آن زنانی که با موهایشان آویزان شده بودند، کسانی بودند که موهای خود را از نامحرم نمی‌پوشانند».^[۹] عذاب شدن افراد به خاطر انجام کاری، نشان دهنده حرام بودن آن عمل است.

پی‌نوشت‌ها

[۱]. «شَيْئٌ عَمَّا نَظَاهُ الْمَرْأَةُ مِنْ زِينَتِهَا قَالَ الْوَجْهَ وَالْكَفَّينَ»؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۲، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
 [۲]. «ذَكَرَ الْحُسَيْنُ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنْ حَدِّ الْقَوَاعِدِ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي إِذَا بَلَغَتْ جَاَزَ لَهَا أَنْ تَكْشِفَ»

- رَأْسُهَا وَ ذِرَاعَهَا فَكَتَبَ عَ مَنْ قَعَدَنَ عَنِ الْكِبَاحِ؛ شيخ طوسی، تهذیب الاحکام، محقق، موسوی خراسان، حسن، ج ۷، ص ۴۶۷، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۳]. «لَا يَصْلُحُ لِلْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ أَنْ تَلْبَسَ مِنَ الْخُمْرِ وَ الدُّرُوعِ مَا لَا يُؤَارَى سَبِينًا؛ كلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۳، ص ۳۹۶، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم ۱۴۰۷ق.
- [۴]. رک: حجاب زنان مسن و سالمند ۲۱۴۵۹.
- [۵]. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق، رسولی محلاتی، هاشم، ج ۱۵، ص ۳۰۶، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- [۶]. «قُلْتُ يَكُونُ لِلرَّجُلِ الْخَصِيُّ يَدْخُلُ عَلَى نِسَائِهِ فَيُنَاوِلُهُنَّ الْوَضُوءَ فَيَرَى شُعُورَهُنَّ قَالَ لَا؛ الکافی، ج ۵، ص ۵۳۲.
- [۷]. «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ أَيْجَلُّ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَعْرِ أُمَّرَأَتِهِ؟ فَقَالَ لَا؛ حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، ص ۳۶۳، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- [۸]. «الْغُلَامُ... لَا تُغْطِي الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا مِنْهُ حَتَّى يَحْتَلِمَ؛ ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، محقق مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۳، ص ۴۳۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- [۹]. «أَمَّا الْمَعْلُوقَةُ بِشَعْرِهَا فَإِنَّهَا كَأَنَّهَا لَا تَغْطِي شَعْرَهَا مِنَ الرَّجَالِ؛ ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، محقق: لاجوردی، مهدی، ج ۲، ص ۱۱، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.

پرسش

چرا زن نمی‌تواند مرجع تقلید و قاضی باشد؟

پاسخ اجمالی

دانشمندان و متخصصان دینی درباره موضوعاتی چون مرجع تقلید یا قاضی شدن زن و بعضی از عناوین دیگر اختلاف نظر دارند. این امور جزو مسلمات و ضروریات دینی به شمار نمی‌آید. کسانی که می‌گویند زنان مرجع تقلید یا قاضی نمی‌شوند، به ادله‌ای؛ همچون روایات و اجماع، تمسک کرده‌اند که بحث تفصیلی پیرامون آنها مجال دیگری را می‌طلبد. در باره فلسفه این حکم، نکاتی را مطرح نموده‌اند که می‌تواند مؤید آنان باشد. در ذیل به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱. بین زن و مرد تفاوت‌هایی از نظر توانایی‌های جسمی و روحی وجود دارد و به خاطر این تفاوت‌ها و برتری تکوینی مردان بر زنان، بعضی از مسئولیت‌ها از زنان برداشته شده است؛ زیرا واگذاری مسئولیت‌ها بر حسب توانایی‌ها است.
۲. ویژگی روحی جدایی ناپذیر زنان روحیه انفعالی در قبال احساسات است و از آن‌جا که در رهگذر زعامت دینی، هدایت امت و قضاوت در مسائل، به ویژه اجرای حدود و قصاص مورد نظر است و در این راه چالش‌هایی وجود دارد، نیازمند به قاطعیت و قبول پیامدهای آن است، این مسئولیت به مردان واگذار شده است.

البته باید توجه داشت که عده‌ای این براهین و نکات را نپذیرفته‌اند و مرجعیت دینی و قضاوت را برای زنان روامی دارند.

پاسخ تفصیلی

دانشمندان و متخصصان دینی درباره موضوعاتی چون مرجع تقلید یا قاضی شدن زن و بعضی از عناوین دیگر اختلاف نظر دارند. این امور جزو مسلمات و ضروریات دینی به شمار نمی‌آید. عمده‌ترین نقطه بحث طرف‌داران عدم جواز مرجعیت دینی و قضاوت بانوان، روایات است.

روایت ابی خدیجه سالم بن مکرم جمّال که در آن امام صادق (ع) فرمود: «مبادا یکی از شما شیعیان در مورد دادخواهی، کسی را برای دادرسی نزد حاکم جور برد، بلکه بنگرد به مردی از خودتان که با احکام و طرز حکومت ما آشنا می‌باشد او را برای رفع خصومت و داوری برگزینید، پس حکم را به نزد او برده، و داوری و قضاوتش را بپذیرید که من نیز او را بر شما قاضی و داور قرار می‌دهم».^[۱] در این روایت ابی خدیجه تعبیر به «رجل»؛ یعنی مرد شده است و طبق قاعده اولیه این قید ظهور در احترازی بودن و دخالت در موضوع دارد،^[۲] و از آن جایی که قضاوت کردن از شئونات مجتهد و مرجع تقلید است، زن نمی‌تواند مرجع تقلید شود.

به علاوه، اجماع^[۳] تکیه‌گاه اصلی منکران جواز مرجعیت دینی و قضاوت بانوان است؛ یعنی ادعای اجماع شده که مرد بودن از شرایط مرجع دینی و قضاوت است.^[۴]

همچنین این گروه اموری را مورد لحاظ قرار می‌دهند و با توجه به آنها، به چنین نتیجه‌ای می‌رسند که در این جا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱. واگذاری مسئولیت‌ها بر اساس توانایی‌ها است:

از دیدگاه اسلام زن و مرد از جهت ماهیت یکسان هستند: «ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد».^[۵]

لذا هر چه از تکوین و تشریح که برای انسان از آن جهت که انسان است، ثابت

است، برای زن و مرد هر دو ثابت است. زن و مرد اگر چه از یک نوع انسان‌اند، اما دو صنف از انسان‌اند که تفاوت‌ها و تفاضل‌هایی نسبت به همدیگر دارند.

قرآن کریم می‌فرماید: «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند(از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است».^[7] توانایی فکری و توانایی جسمانی^[7] و نفسانی بیشتر مردان نسبت به زنان باعث شد که مردان نسبت به زنان، در مسائل مهم زندگی خانوادگی و اجتماعی؛ مثل زمام‌داری و حکومتی، کارگذار باشند.

خلاصه این‌که؛ مردان و زنان از نظر جسمی و شرایط فیزیولوژی متفاوت‌اند، به همین جهت برای انجام وظایف ویژه آفریده شده‌اند. این تفاوت - نه تبعیض - عین حکمت و برای دوام نسل بشر است و بدان معنا نیست که راه کمال بر زنان بسته شده یا محدود است، بلکه به جهت این تفاوت، بعضی از مسئولیت‌ها؛ مثل مرجعیت دینی و قضاوت، از زنان برداشته شده است. به عبارت دیگر؛ این توانایی‌های مردان، تکوینی و فطری است، و فقط مسئولیت بیشتری را برای مردان می‌آورد و به خاطر این توانایی‌ها قُرب و اجر بیشتری نزد ذات حق تعالی ندارند.

۲. مرجعیت دینی و قضاوت نیاز به قاطعیت دارد:

ویژگی روحی جدایی‌ناپذیر زنان روحیه انفعالی و تأثیرپذیری در قبال عواطف و احساسات است، لذا زودتر از مردان دست خوش انفعالات نفسانی؛ مثل شادی و نگرانی و گریه و خنده می‌شوند و بدیهی است که واقع‌بینی در داوری، در فضایی پیدا می‌شود که آدمی مسلط بر ضبط و مهار عواطف باشد. و از آن‌جا که در رهگذر زعامت دینی، هدایت اُمت و قضاوت در مسائل، به ویژه اجرای حدود و قصاص مورد نظر است و در این راه چالش‌هایی وجود دارد و یا دین ستیزان به وجود می‌آوردند، نیازمند به قاطعیت و قبول پیامدهای آن است. به عبارت دیگر؛ خلقت و سرشت زنان کانون مهر و محبت است و در بعضی امور از تصمیم قاطع برخوردار نیستند، از این‌رو، از این مقام‌ها معاف شده‌اند و این وظیفه خطیر به مردان واگذار شده است. این خود نوعی نگرش مثبت و ارزشی، نسبت به مقام زن است.

در عین حال عده‌ای براهین گذشته را مورد خدشه قرار داده و مرجعیت دینی و قضاوت را برای زنان روا می‌دارند.^[۸] آنان می‌گویند: مرجعیت دینی و قضاوت به صورت یک تکلیف برای زنان نیست و شارع، بانوان را از این تکلیف شاقّ مورد عفو قرار داده و از آنان به صورت تکلیف نخواستہ است. و اگر در حدیث آمده است: «لَيْسَ عَلَى الْبِسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ... وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءَ...»،^[۹] بدین معنا است که نماز جمعه و نماز جماعت... و مسئولیت قضاوت... بر بانوان واجب نیست. در حدیث نیامده: «لیس للمرأة جمعة...» تا از آن، سلب حق استفاده شود.^[۱۰]

همچنین جنبه عاطفی بودن زن ذاتاً مانع از تعدیل قوای عقلی و فکری او نیست و زن هم می‌تواند چون مرد از اعتدال عقل نظری برخوردار باشد و جنبه خردورزی و فرزاندگی معتبر در قضا و مرجعیت، مقهور عاطفه و احساس او نگردد، البته ممکن است که بانوان بیشتر از مردان نیاز به تمرین تعدیل عواطف داشته باشند، اما اگر در اثر تمرین شرایط مساوی پدید آمد دلیلی بر محرومیت زنان از سمت‌های یاد شده نداریم.^[۱۱]

به علاوه؛ همان‌گونه که بیان شد مرجعیت دینی شئوناتی دارد^[۱۲] و بر فرض که ادله مذکور، شأن قضاوت یا رهبری جامعه را از زنان سلب کند، به چه دلیل آنها نتوانند متولی شأن افتنا گردند و چه تلازمی بین اینها وجود دارد؟!

دلیل اجماع هم بر فرض تمامیت اتفاق واقعی همه فقیهان دین، احتمال استناد آنان به یک یا چند وجه یاد شده مطرح است و چنین اجماعی فاقد شرط حجیت و اعتبار است.^[۱۳]

پی نوشت‌ها

- [۱]. «إِنَّكُمْ أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَأَجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ»؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳ - ۱۴، مؤسسه آل‌البیت (ع)، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- [۲]. برای آگاهی بیشتر، نک: هادوی تهرانی، مهدی، قضاوت و قاضی، ص ۹۱ - ۹۲، انتشارات خانه خرد، قم، ۱۳۸۵ش.
- [۳]. اجماع یکی از براهین مورد قبول همه فقها است.
- [۴]. رک: نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق و مصحح: قوچانی، عباس، آخوندی، علی، ج ۴۰، ص ۱۳-۱۴، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
- [۵]. نساء، ۱؛ نک: مصباح یزدی، محمد تقی، جزوه حقوق زن در اسلام، از سر سلسله مباحث معارف قرآن.
- [۶]. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ نساء، ۳۴.
- [۷]. نوع زنان، بدنی ظریف‌تر و لطیف‌تر از بدن مردان دارند و غالباً بدن مردان خشن‌تر و با صلابت‌تر از بدن زنان می‌باشد، همان گونه که میانگین نیروی بدنی زنان کمتر از میانگین نیروی مردان است و زنان در هر ماه به جز دوران بارداری تا حدود پنجاه سالگی، چندین روز دوره قاعدگی و خون‌ریزی دارند که بر اثر آن حالت بیمارگونه، ضعف شدید جسمانی و حال روحی غیر عادی به آنان دست می‌دهد و همین طور بافت پستان زن به گونه‌ای است که مسئولیت شیردهی بچه را به عهده دارد که این هم باعث کاهش توانایی او می‌شود.
- [۸]. برای آگاهی بیشتر، نک: جوادی آملی، عبد الله، زن در آینه جلال و جمال، ص ۳۴۸ - ۳۵۴، انتشارات اسراء، قم.
- [۹]. «برای زنان شرکت در نماز جمعه و جماعت واجب نیست... زنان در امور قضائی نباید شرکت داشته باشند»؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۴، ص ۳۶۴، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- [۱۰]. زن در آینه جلال و جمال، ص ۳۵۰..
- [۱۱]. همان، ص ۳۵۳.
- [۱۲]. این شئونات عبارت‌اند از: ولایت و رهبری، قضاوت و افتا. برای آگاهی بیشتر، نک: هادوی تهرانی، مهدی، ولایت و دیانت، ص ۱۳۸-۱۴۳، انتشارات خانه خرد، قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۹ش.
- [۱۳]. زن در آینه جلال و جمال، ص ۳۴۹ و ۳۵۳.

ارواح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معانیف

مَعَانِيْف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مَعَانِيْف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مَعَانِيْف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مَعَانِيْف



زندگینامه بانوی مجتهده نصرت امین

میرصادق سیدنژاد



علویه دانشور، سرکار خانم امین از جمله بانوان باتقوا و سخت‌کوشی است که در نتیجه پیروی از آموزه‌های نورانی اسلام، به مرتبه‌ای از کمال و فضیلت دست یافت که مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری درباره او نوشتند: «امیدوارم آن بانو در جاهایی که گمان اجابت دعا می‌رود مرا از دعای خیر فراموش نکند، همان‌طور که بنده ایشان را از دعای خیر فراموش نمی‌کنم». وی در سال ۱۲۷۴ ش (برابر با ۱۳۰۸ ق) در اصفهان چشم به جهان گشود. آثار نبوغ و تیزهوشی از دوران کودکی در سیمایش نمایان بود. از چهارسالگی به فراگرفتن قرآن پرداخت.

با این‌که در پانزده سالگی ازدواج کرد، هرگز همسررداری و تربیت فرزندان، او را از تحصیل علم بازداشت. در بیست‌سالگی به تحصیل ادبیات عرب و علوم دینی پرداخت و علی‌رغم تمام مشکلاتی که در دوران ایشان برای تحصیل بانوان متدین وجود داشت، در چهل سالگی به دنبال سال‌ها تلاش شبانه‌روزی به اخذ درجه اجتهاد نائل آمد.

کسب مقام اجتهاد

بانوی پرهیزگار، خانم نصرت امین رحمه‌الله، پس از پشت سر نهادن مدارج علمی در حضور استادانی چون شیخ ابوالقاسم زفره‌ای، حسین نظام‌الدین کچویی، سید ابوالقاسم دهکردی، میرزا علی آقا شیرازی، میرسید علی نجف‌آبادی، از دو شخصیت بزرگوار شیخ محمدکاظم شیرازی و شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم، اجازه اجتهاد دریافت کردند. در قسمتی از اجازه نامه مرحوم آیت‌الله شیرازی در توصیف بانو امین چنین آمده است: دختر مرحوم حاج سیدمحمدعلی امین‌التجّار اصفهانی که بانویی بزرگوار، شریف، اصیل، عالم و فرزانه، برگزیده زنان زمان و مایه شگفتی دوران‌ش می‌باشد از کسانی است که مدت دیدی از عمرش و زمان درازی از زندگیش را صرف تحصیل علم نموده است.

خدمات فرهنگی بانو امین

بانو امین از چهل سالگی تا پایان عمر به تألیف کتاب، تدریس و پاسخ‌گویی به پرسش‌های دینی و تأسیس مؤسسات فرهنگی مشغول بودند. در این زمینه

می‌توان به تألیف بیش از سی عنوان کتاب اشاره کرد که از جمله آنهاست یک دوره تفسیر قرآن کریم در پانزده جلد تحت عنوان مخزن العرفان. تأسیس مدرسه علمیه‌ای به نام مکتب فاطمه علیها السلام، که با بیش از ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ شاگرد، در سال ۱۳۴۶ آغاز به کار کرد، از دیگر کارهای مهم فرهنگی بانو امین است که در اوضاع بسیار سخت فرهنگی و سیاسی جامعه صورت گرفت و زمینه تحصیل بانوان علاقه‌مند به آموختن معارف اسلامی را فراهم ساخت. گذشته از این تأسیس چند دبیرستان دخترانه و تربیت شاگردان برجسته که هریک هم‌چون ستاره‌ای درخشان در آسمان دانش به پرتوافکنی مشغول بودند، بخشی از فعالیت‌های این اسوه دانش و تقوا محسوب می‌شود.

رحلت بانو امین

پس از یک عمر تدریس و تحقیق و تلاش فرهنگی سرانجام بانو نصرت امین معروف به «بانوی ایرانی» در شب دوشنبه اول رمضان المبارک ۱۴۰۳ ق (مصادف با ۲۳ خرداد ۱۳۶۲ ش) دارفانی را به سوی جهان ابدی ترک کردند. جنازه مطهر ایشان در بقعه خانوادگی خاندان امین در تخت فولاد اصفهان، به دنبال تشییع کم نظیر مردم دانش دوست به خاک سپرده شد.

در رثای بانو امین رحمه الله

به دنبال رحلت بانو امین شاعران زیادی در منقبت و رثای آن بانوی پارسا اشعار زیبای بسیاری سرودند؛ از جمله شاعری در توصیف شایستگی‌های ایشان چنین می‌سرایند:

حاجیه خانم که بود، نام گرامیش امین
مرغ دلش پرگشود، به سوی خُلد برین
با همه مهر و وفارفت زدار فنا
زکردگار علا بر او دو صد آفرین
عالمه عادل، طاهره فاضله
کرد چه خوش مرحله طی به ره علم و دین
شد نودوهفت سال ز عمر او با کمال
داشت ورا ذوالجلال به عصر خود بی‌قرین

کتاب‌هایی شمار مانده زوی یادگار
که تا به روز شمار هست زجان دل نشین
سیروسلوکش بخوان رمز علومش بدان
زاربعین اش بجو هزار دُرِ ثمین
در این سرای فنا بود به صبح و مسا
«فروتن» بینوا زخرمنش خوشه چین (حسین فروتن)
* حکایت‌هایی از زندگی بانو نصرت امین رحمه‌الله

علاقه به آموختن

بانو امین از دوران کودکی علاقه زیادی به آموختن داشتند. ایشان خود در این باره می‌گویند: «تقریباً از نه سالگی عشق خواندن و نوشتن در من پیدا شده بود. هم بازی‌هایم به من ایراد می‌گرفتند که چرا تو نمی‌آیی بازی کنی. ولی من عشقم فقط درس بود».

در جای دیگر از استاد معروف خانم امین، آیت‌الله حاج میرسیدعلی نجف‌آبادی، در این باره نقل شده است: «روزی شنیدم فرزند ایشان فوت کرده فکر کردم خانم دیگر درس را تعطیل خواهد کرد، ولی برعکس، دو روز بعد دیدم خدمت‌کار ایشان به سراغ من آمد و از من خواست که برای تدریس به منزل ایشان بروم و من از این علاقه او به تحصیل سخت حیرت کردم و وقتی رفتم با کمال تعجب او را آماده‌تر از همیشه دیدم».

استفاده از همه فرصت‌ها

بانو امین در زمینه استفاده از فرصت‌های عمر خود می‌نویسند: «من در زمان کودکی و اوایل جوانی بسیار مایل و حریص به مطالعه کتاب‌های علمی و گوش دادن به مواعظ دینی بودم و هرگاه نزدیکان من مشغول تفریح می‌شدند، من به مطالعه علمی و گوش دادن به مواعظ دینی مشغول می‌شدم و آنها بیشتر اوقات به من اعتراض می‌کردند و می‌گفتند: چگونه تو مشغول مطالعه می‌شوی و تفریح را رها می‌کنی؟

این کار عاقلانه نیست؛ بلکه از بطالت و کسالت است و من به جهت اشتیاق

شدیدی که به مطالعه داشتیم سخنان ناروا و استهزاهای آنان را تحمل می‌کردم و چنان خود را می‌یافتم که گویا از امور لهو و مزخرف دنیا اعراض دارد و به اینها انس نمی‌گیرد؛ بلکه قلبم به چیز دیگری بستگی دارد. هرگاه از یک عالم یا واعظی چیزی از اوصاف حق تعالی می‌شنیدم قلبم به سخن او میل مفرطی می‌نمود. گویا سرتاپا گوش می‌شدم».

برداشت عرفانی از رنج‌ها

خانم امین به مراتب بالایی از عرفان دست یافته بودند و تمام پیشامدها و گرفتاری‌ها را مایه امتحان و تهذیب نفس انسان می‌دانستند. یکی از فرزندان ایشان می‌گوید: «مرحوم والده متأسفانه در طول زندگی درد و رنج جسمی فراوان کشیدند.

به یاد دارم که پادرد خیلی شدیدی داشتند که بر اثر آن گاهی مواقع فریادشان به آسمان بلند می‌شد... ولی یک کلمه حرفی که بوی ناشکری بدهد، هرگز از ایشان شنیده نشد. روزی به ایشان گفتم: شما که یک زن عالمه فاضله موخده به تمام معنا هستید، چرا باید این قدر زجر و درد بکشید؟ ایشان در پاسخ فرمودند: صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی. من باید خالص بشوم. اینها امتحان است من باید امتحان بدهم».

سخنانی از بانو امین رحمه الله

بیداری از خواب غفلت

بانو امین در وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «ای اولادان و خویشان و اقوام من، عمده غرض این جانب گنه‌کار توصیه به حق است. توصیه می‌کنم شما را که تقوا را شعار خود گردانید و از نافرمانی حق تعالی و متابعت هوای نفسانی خودداری کنید و بدانید راه پرخطری در پیش دارید. قدری از خواب غفلت بیدار شوید و خانه خود را از غیر خدا خالی گردانید و به تمام قواروی خود را به طرف آن معبود یگانه قرار دهید و حتی الامکان محبت غیرخدا را از دل بیرون کنید؛ زیرا که یگانه ملجأ و پناه‌دهنده ما اوست و قلب خود را از اوصاف ذمیمه و صفات نکوهیده تخلیه کنید و خود را آراسته گردانید به صفات نیکو».

اصول سعادت

بانو امین در وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «بدانید که اصول سعادت از سه چیز تحقق‌پذیر است. اول ایمان کامل، دوم اخلاق و صفات نیکو، سوم اعمال خوب که مطابق باشد با دستورات شرع اسلام و در تمام حالات در خوشی و غم، در صحت و مرض، [و] در نعمت و بلا، به دل و زبان شکرگزار حق و گویای ذکر او باشید و در هر حال مراقب حال خود باشید و احکام و دستورات شرع مطهر اسلام را محترم دارید. راضی نشوید ساعتی از عمر شما بیهوده و یا در گناه صرف شود و مرتکب نافرمانی حق تعالی گردید».

توصیه به محبت خدا

بانو امین در وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «نیز توصیه می‌کنم شما را که در تحصیل معرفت و شناسایی حق تعالی کوشش کنید و محبت آن یگانه‌معبود را در قلب خود پیروانید؛ زیرا یگانه‌چیزی که باعث سعادت و رستگاری است، معرفت به خدای تعالی و دوستی و محبت آن خردزلی است و تمام بدبختی‌ها و بلاها ناشی از جهل و فقدان معرفت است. باز توصیه می‌کنم شما را که پیشوایان دین و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی‌علیه‌السلام و زهرا علیها‌السلام و ائمه را به دل و زبان خود دوست بدارید و نیز از علمایی که مروج دین‌اند متابعت نمایید و اطاعت خدا و اطاعت اولیای خدا را بر خود فرض و واجب گردانید و اعمال و افعال آنان را سرمشق خود قرار دهید و به همان رویه عمل کنید تا سعادت‌مند و رستگار شوید».

توصیه به رعایت رضای خدا

بانو امین می‌نویسد: «نیز توصیه می‌کنم شما را که در تمام اعمال نیت خود را خالص گردانید و در هر کاری اول فکر کنید آیا رضای حق تعالی در آن هست یا نه. اگر مطابق رضا و دستور پیامبران است بدان عمل کنید و الا آن را ترک کنید».

تعریف زندگی

بانو امین در توصیف زندگی می‌نویسند: «بدان که زندگی عبارت از مجموعه افکار و احساساتی است که انسان را به جاده سعادت یا شقاوت می‌کشاند. پس از مراقبت کامل اگر دیدی فکر تو مصروف در امور نفسانی و خیالات شیطانی است و پره‌های عقل تو چنان با آتش شهوت و غضب سوخته شده که قداست پرواز کردن به عالم معقولات به کلی از وی مسلوب گردیده، بدان که تو در آب و گل

طبیعت غوطه‌وری و در عداد سفها و بهما به شمار خواهی رفت».

توصیف علم و عالم

بانو مجتهده نصرت امین در زمینه علم و عالم می‌نویسند: «علم نور است و خاصیت نور آن است که محل را روشن کند و موجودات را واضح نشان دهد. خلاصه عالم کسی است که در قلب وی نوری پدید گردد که او را رهبری نماید به جاده سعادت و رستگاری و با آن نور حق و باطل را از هم تمییز دهد».

اولین گام در تهذیب

درباره چگونگی تهذیب بانو امین می‌گویند: «اَوَّلُ چیزِی که بایستی متذکر شویم و در اطراف آن کنجکاو می‌نماییم این است که آیا ما کی هستیم و از کجا آمده‌ایم خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده و در کجا نشوونما می‌کند و به کجا بازگشت می‌نماید. زیرا کسی که خود را شناخت البته مبدأ و منتها و خط سیر و نقطه قرارگاه وجود خود را هم می‌شناسد و می‌داند که در نردبان ترقی و تکامل حائز چه مقام و مرتبه‌ای گشته و در چه پله‌ای از درجات و مراتب صعود به سوی حق تعالی سیر می‌نماید».

تعریف عقل و انواع آن

بانو امین در بیان مفهوم و اقسام عقل می‌نویسند: «عقل دو گونه است: عقل معاش و عقل معاد. عقل معاش بر قوه‌ای از قوای نفس انسانی اطلاق می‌شود که با این صفت انسان موصوف به حسن تدبیر می‌شود، به طوری که در تنظیم امور معاش و تدبیر امور منزل و سیاست مُدُون صاحب رأی و نظرمی‌گردد و عقل معاد بر قوه‌ای اطلاق می‌شود که انسان به وسیله آن تخلیه نفس از صفات مذمومه و آراستگی به صفات ممدوحه و اکتساب به معارف حقه از جمله معاد و به جا آوردن اعمال صالح و ترک افعال ناپسند و نهایتاً تحصیل قرب الی الله می‌یابد».

معرفی آثار علمی بانو امین رحمه الله

اربعین الهاشمیه

کتاب اربعین الهاشمیه اولین اثر قلمی بانو امین است. وی این کتاب را در سال ۱۳۱۵ ش در پنجاه سالگی به نگارش درآوردند. ایشان در آن به شرح و توضیح چهل حدیث از احادیث گران قدر اهل بیت علیهم السلام می‌پردازند. به دنبال

چاپ این اثر بود که آن بانوی پرهیزگار دانش دوست به کسب درجه اجتهاد نائل شدند. موضوعات و محورهای اصلی مباحث این اثر عبارتند از: روش دعوت به ایمان، روش تزکیه، تشویق به عبادات، روش اسوه و الگوسازی در احادیث، روش موعظه و انذار، روش تعلیم حکمت، روش فریضه سازی، مداومت و محافظت برعمل، روش انذار، وقهر و مهرو... وی این کار را با هدف نشر احادیث معصومین علیه السلام و نیل به ثواب و برکات حفظ سخنان آنها انجام دادند؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «هرکس چهل حدیث از احادیث ما را که مورد نیاز دین مردم است حفظ کند، خداوند در روز قیامت او را فقیه و عالم محشور می کند». این کتاب را یکی از شاگردان بانو امین به نام خانم زینت السادات همایونی به فارسی ترجمه کرده اند.

کتاب سیر و سلوک

این اثر همان گونه که از نام آن معلوم است به راه و روش سیر الی الله می پردازد. کتاب در سیصد صفحه تنظیم و منتشر شده است. بانو امین در این کتاب اولین گام در راه طی مدارج و مراحل کمال انسانی را این گونه بیان می کند: «کسی که مایل به پیمودن راه حق گردد و اشتیاق رسیدن به جوار الهی در سراو نمودار شود، نخست بایستی مجاهده تام با نفس خود نماید و وی را از خودسری و شهوت رانی و لوازم طبیعت و هرچه مهیج شهوت گردد باز دارد و از حظوظ دنیا قناعت کند به قدر ضرورت و ناچاری، و ریسمان اطاعت و انقیاد و بندگی پروردگار را در گردن خود ببیازد». این کتاب اولین بار در سال ۱۳۲۳ به چاپ رسید.

روش خوش بختی

بانو امین این کتاب را در سال ۱۳۳۱ ش نگاشته اند. مجموعه مباحث این اثر بر مبنای اخلاق اسلامی و با هدف تبیین شیوه های درست نیل به کمال مطلوب و سعادت واقعی نوشته شده است. مؤلف راه خوش بختی حقیقی را ترسیم کرده و بخشی از اندیشه های غلطی را که درباره خوش بختی انسان مطرح شده نقد و بررسی کرده اند.

در این اثر ارزشمند ابتدا به بیان ارکان خوش بختی. که عبارت از آسایش بدن و آرامش فکراست. پرداخته شده، آن گاه ارکان ایمان مورد بررسی قرار گرفته است. گفتنی است که بسیاری از مباحث این اثر جنبه اجتماعی دارد و با توجه به دوران

حاکمیت طاغوت و وضع بد فرهنگی ناشی از آن به نگارش درآمده است.

نفعات رحمانیه

از آن جا که بانوی پرهیزگار، خانم نصرت امین رحمه الله، همواره در طول زندگی بابرکتش مشغول جهاد نفس بودند و با اسلحه علم و عمل با خواهش های نفسانی مبارزه می کردند، خداوند متعال نیز حجاب ها را از برابر قلب او برطرف ساخته او را با حقایق نهان عالم آشنا ساخت. در حقیقت نفعات رحمانیه حکایتی از یافته های عرفانی و واردات قلبی ایشان است. ایشان خود در نوحه دهم کتاب دراین باره می نویسند: «در اوایل امر در کیفیت معیت حق سبحان نسبت به موجودات یعنی در معنای (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ؛ هر کجا باشید خدا با شماست) فکر می کردم و این تفکر مدت زمانی مرا به خود مشغول کرده بود و کسی را که از او سؤال کنم پیدا نمی کردم و نیز به طرد این فکر از ذهن خود قادر نبودم. تا این که پروردگار عالم مرا مت نهاد و قلبم را به نور ایمان گشود و شرح صدری بخشید و فی الجمله به اندازه سعه قلب خویش و شرح صدرم کیفیت معیت حق متعال را با مخلوقات دریافتم».

تفسیر مخزن العرفان

یکی دیگر از آثار خانم مجتهده امین تفسیر مخزن العرفان که مشتمل بر پانزده جلد می باشد و تفسیر جامعی از قرآن کریم است. نقل می کنند بانو امین پس از تفسیر دو جزء اول قرآن از بیم آن که شاید برای تمام کردن تفسیر کل قرآن عمرش وفا نکند به تفسیر جزء سیم می پردازند. بعد از آن به تدریج این کار را دنبال می کنند تا سرانجام در اواخر عمر پربرکتشان آن را کامل می کنند. روش ایشان در تفسیر آن است که از همان آغاز عین آیات را می آورند، آن گاه ترجمه و توضیح آن را بیان می کنند، سپس به همراه توضیح چگونگی شأن نزول آیات، به نقل اقوال مفسران و احادیث معصومین علیه السلام می پردازند. در پایان نیز نظریه و برداشت خودشان را عرضه می کنند به طور کلی می توان شیوه بانو امین را در تفسیر قرآن همانند روش صدر المتألهین، فلسفی و عرفانی دانست.

اخلاق

کتاب اخلاق بانو امین اقتباسی است از تَهْدِيْبُ الْأَخْلَاقِ وَ تَطْهِيْرُ الْأَعْرَاقِ اِبْنِ مُسْكَوِيَه. توضیح آن که مؤلف پس از ترجمه این کتاب دیدگاه های خود را به همراه

توضیحاتی که در نظر داشته‌اند بیان می‌کنند. این اثر که بهترین کتاب اخلاقی تا قرن پنجم محسوب می‌شود، مشتمل بر هفت مقاله اخلاقی است. مباحث این کتاب علاوه بر جنبه اخلاقی از اهمیت و ارزش علمی بیشتری برخوردار است. مجموعه مطالب این کتاب در ۳۶۲ صفحه تنظیم و در تاریخ ۱۹ رجب ۱۳۶۸ ق چاپ شده است.

جامع الشتات

محتوای کتاب ارزشمند جامع الشتات بانو امین عبارت است از پاسخ‌های مبسوط، و در عین حال متقن بانو نصرت امین رحمه‌الله به بخشی از سؤال‌های عمیق فقهی و علمی و اعتقادی شماری از استادان و علمای فرزانه حوزوی که از جمله آنانند: سید محمد علی قاضی طباطبایی و شیخ محمد طه هنداوای نجفی‌زاده. به دنبال منتشر شدن این پاسخ‌ها توانمندی‌های علمی و مهارت‌های بانو امین رحمه‌الله بیش از پیش برای علما و فضلا معلوم گشت. این مطالب را که در قالب پرسش و پاسخ تنظیم شده است در طول زمان عالم پرهیزگار شیخ مرتضی مظاهری نجفی جمع‌آوری و چاپ کرده‌اند.

معاد یا آخرین سیربشر

در کتاب معاد یا آخرین سیربشر بانو نصرت امین رحمه‌الله مباحث مربوط به معاد و سیر تکامل انسان را در قالب نه مقاله علمی بررسی می‌کنند. ایشان در مجموعه مطالب این اثر کوشش می‌نمایند تا ثابت کنند غیر از این نشئه دنیوی، نشئه دیگری نیز برای انسان در پیش است و آدمی پس از پشت سر نهادن این عوامل در نهایت به عالم آخرت می‌رسد که در آن جا از تمام اعمال و رفتار گذشته او سؤال خواهد شد و او باید در مقابل کردارش پاسخ‌گو باشد. عناوین مقالات این کتاب عبارتند از: سیر بشر از عالم علوی به سفلی و از سفلی به علوی؛ هردانی قائم به مافوق خود است؛ انسان مجموعه عالم وجود است؛ انسان در عالم برزخ؛ سؤال قبر؛ انسان در نشئه قیامت؛ صراط؛ میزان؛ حساب؛ بهشت و جهنم، مجموعه این مباحث در ۲۱۲ صفحه تنظیم، و در سال ۱۳۶۹ چاپ و منتشر شده است.

مَعَزُنُ اللَّالِیِّ فِی فِضَائِلِ مَوْلَى الْمَوَالِی

کتاب ارزشمند مخزن اللالی فی فضائل مولی الموالی تألیف دیگر بانو امین است همانگونه که از عنوان آن مشخص می‌شود به معرفی قسمتی از فضایل و مناقب

مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام اختصاص داده شده است. مؤلف محترم، مباحث کتاب را در یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه تنظیم نموده‌اند.

بانو امین در کلام بزرگان

مقام معظم رهبری

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای (دامت برکاته) درباره نکوداشت و تجلیل از بانو امین می‌فرمایند: «تجلیل از بانوی بزرگوار اصفهانی [خانم امین] و ارائه شخصیت عرفانی و فقهی و فلسفی برجسته یک زن در کشور ما، کاری سودمند و در جهت احیای ارزش‌های اسلامی در زنان به نظر می‌رسد».

علامه محمدتقی جعفری

استاد علامه محمدتقی جعفری رحمه الله می‌گویند: «با توجه به آثار قلمی که از خانم امین در دسترس ما قرار گرفته است، به طور قطع می‌توان ایشان را یکی از علمای برجسته عالم تشیع معرفی نمود و روش علمی ایشان هم کاملاً قابل مقایسه با سایر دانشمندان بوده، بلکه با نظر به مقامات عالیه روحی که ایشان [به درک آن] موفق شده‌اند، باید ایشان را از گروه و نخبه‌ای از دانشمندان به شمار آورد».

آیت الله شیخ محمد رضا نجفی اصفهانی

آیت الله شیخ محمد رضا نجفی اصفهانی رحمه الله در اجازه نامه اجتهادی که به بانو امین نوشته‌اند ایشان را این‌گونه توصیف می‌کنند: «اما سیده دانشمند و شریف، گوهر گران قدر مستور، میوه درختی که اصلش ثابت و شاخه‌هایش در آسمان است، گل سرسبد باغ فرزندان زهرای اطهر علیها السلام، صاحب مفاخر و مناقب بزرگ، بانوی خاندان ابی طالب که راه آبا و اجداد گرامی‌اش را پیروی کرده و مکارم اخلاق و بزرگواری‌ها را در خود جمع نموده و همو که حسب و نسب و بزرگواری و شرافت را در اعلی درجانش به خود اختصاص داده، بانوی فرزانه حکیم، عارف کامل، صاحب فضایل، سیده مشایخ، بانوی گران قدر، واصل به رحمت الهی، صاحب شرف عالی، کسی که غرفه‌های بهشتی از جوار جدش نور گرفته و

خدا شراب‌های خالص بهشتی را شربت صبح و شامش قرار داده است...».

دکتر احمد بهشتی

دکتر احمد بهشتی درباره بانو امین می‌نویسند: «او زنی است دارای اندیشه‌های بکر و ارزنده و اغلب آنها را از استاد فرا نگرفته؛ بلکه بر اثر صفای باطن و تهذیب روحی و اخلاقی به وسیله الهامات الهی به دست آورده است. مع الوصف معتقد است که انسان باید ابتدا نزد اساتید دانشمند تحصیل کند، سپس از راه عمل یعنی ادای واجبات و ترک محرمات مدارج کمال را بییماید».

صاحب کتاب گنجینه دانشمندان

صاحب کتاب گنجینه دانشمندان در معرفی بانو امین می‌نویسند: «سیده جلیله اصیله عالمه عارفه فاضله کامله فقیهه حکیمه، بانو آمنه بیگم (نصرت امین) از نوادر روزگار و در فضل و کمال و علوم عربیه و ادبیه و مراتب معقول و منقول و بیان، از مفاخر زمان و مُشار بالبنان [است] و عمر عزیز او در تحصیل علوم شرعیه ادبیه و فقهیه و اصولیه و تکمیل معارف حقه اسلامیّه معقولاً و منقولاً صرف [شده] تا این‌که به ذروه اجتهاد ارتقا یافته و دارای قوه استنباط گردیده است».

سپیده کاشانی

شاعرِ گران‌قدرِ معاصر، خانم سپیده کاشانی، در سوگ بانو امین چنین سروده‌اند:

بانگ رحیل خاک وطن را فرا گرفت
اسلام شد به ماتم و رنگ عزا گرفت
آیات را، نماز بخوانیم دوستان
زیرا خسوف هجر رخ ماه ما گرفت
رخشنده اخترش بشد از کهکشانش علم
در عرش جا به بارگه انبیا گرفت
می‌رفت و داغ لاله فراوان به سینه داشت

زین خاکدان که مرتبه نینوا گرفت
گلچین زشاخه چید بسی گل در این دیار
فقدان این گل از چه چمن را فرا گرفت
فخر زنان، «امینه» ما، درس عاشقی
از مکتب امین خدا مصطفی گرفت
آن مرجع فضیلت و تقوا به راه علم
بر راهوار عشق مدد از خدا گرفت
بانوی بانوان جهان شد شفیع او
واندر کنار کوثر میعاد جا گرفت
جاوید، خانه باد مبارک بر او که خاک
از آن گل معطر عصمت صفا گرفت